

# زاد

تاریخ

مقالات

قرآن

اندیشه

تیرماه هزار و چهارصدویک ، ذی الحجه ۱۴۴۳ هجری قمری ، کتاب ماه



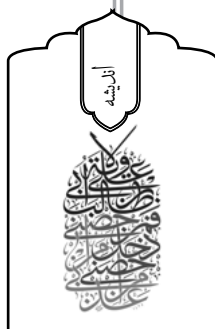




آیه بلاغ	۱۱۲	
جهانی و جاودانگی اسلام در قرآن	۱۱۹	
چرا برخی قرآن را برای توجیه عقایدشان به خدمت می‌گیرند؟	۱۲۵	۱۴
منظور از آیه «فَسَنْ تَقُلْتُ مَوَازِينَهُ» چیست؟	۱۲۹	۲۵



وقایع ماه ذی الحجه	
زمینه های تاریخی حادثه غدیر	



آیا می توان ظلم ظالمان را به خداوند نسبت داد؟!	۱۳۴	۳۴
چرا وقتی با جسم گناه می‌کنیم روح ما عذاب شود؟	۱۳۹	۶۴
چگونگی سیره ائمه <small>علیهم السلام</small> درباره اختلافات مذاهب و فرقه‌ها	۱۴۳	۷۸
خداوند چگونه انسان‌ها را ادب می‌کند؟	۱۴۷	۸۷
گاهی چاره‌ای جز تأویل در فهم متون مقدس نداریم	۱۵۱	۹۶
مراد از تجسم اعمال در آخرت چیست؟	۱۵۵	۱۰۳



جامعیت و کمال دین	
حدیث غدیر	
در غدیر چه گذشت؟	
غدیر قربانی قدرت	
غدیر و ظهور ولایت در آیه تبلیغ	
غدیر؛ فراموشی یا انکار؟	

### زنده نگه داشتن غدیر، زنده نگه داشتن اسلام است

مسئله‌ی امامت و مسئله‌ی ولایت و زنده نگهداشتن غدیر، به یک معنا زنده نگهداشتن اسلام است. مسئله فقط مسئله‌ی شیعه و معتقدین به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. اگر ما مردم شیعه و مدعی پیروی از امیرالمؤمنین حقیقت غدیر را درست تبیین کنیم، هم خودمان درک کنیم، هم به دیگران معرفی کنیم، خود مسئله‌ی غدیر میتواند وحدت‌آفرین باشد. بحث اعتقاد قلبی و اتصال یک نحله‌ی دینی و مذهبی به یک اصل اعتقادی، یک بحث است؛ شناخت مسئله، بحث دیگری است. اسلام عالی‌ترین مسئله در باب تشکیل جامعه‌ی اسلامی و نظام اسلامی و دنیای اسلامی را در مسئله‌ی غدیر متجلی کرده است. ۱۳۹۱/۰۸/۱۰

### غدیر فقط مسأله جانشینی نیست توجه دادن به مسأله امامت است

ماجرای غدیر فقط نصب یک جانشین برای پیغمبر نبود. غدیر دو جنبه دارد: یکی جنبه‌ی نصب جانشین است. جنبه‌ی دیگر قضیه، توجه دادن به مسئله‌ی امامت است؛ امامت با همان معنایی که همه‌ی مسلمین از این کلمه و از این عنوان می‌فهمیدند. امامت یعنی پیشوائی انسانها، پیشوائی جامعه در امر دین و دنیا؛ این یکی از مسائل اصلی در طول تاریخ طولانی بشر بوده است. مسئله‌ی امامت، یک مسئله‌ی مخصوص مسلمان‌ها یا مخصوص شیعیان نیست. امامت یعنی یک فردی، یک گروهی بر یک جامعه‌ای حکمرانی میکنند و جهت حرکت آنها را در امر دنیا و در امر معنویت و آخرت مشخص می‌کنند.

این یک مسئله‌ی همگانی است برای همه‌ی جوامع بشری. ۱۳۸۹/۰۹/۰۴

### عیدالله‌الاکبر

غدیر در آثار اسلامی ما به «عیدالله‌الاکبر»، «یوم‌العهد‌المعهود» و «یوم‌الميثاق‌المأخوذ» تعبیر شده است. این تعبیرات که نشان‌دهنده‌ی تأکید و اهتمامی خاص به این روز شریف است، خصوصیتش در مسأله‌ی ولایت است. آن عاملی که در اسلام ضامن اجرای احکام است، حکومت اسلامی و حاکمیت احکام قرآن است، والا اگر احاد مردم، ایمان و عقیده و عمل شخصی داشته باشند، لیکن حاکمیت - چه در مرحله‌ی قانونگذاری و چه در مرحله‌ی اجرا - در دست دیگران باشد، تحقق اسلام در آن جامعه، به انصاف آن دیگران بستگی دارد. اگر آنها افراد بی‌انصافی بودند، مسلمانان همان وضعی را پیدا می‌کنند که شما امروز در کوزوو، دیروز در بوسنی و هرزگوین، دیروز و امروز در فلسطین و در جاهای دیگر شاهدش بوده‌اید و هستید - ما هم در ایران مسلمان عریق و عمیق خودمان، سال‌های متمادی همین را مشاهده می‌کردیم - اما چنانچه حکام، قدری با انصاف باشند، اجازه خواهند داد که این مسلمانان به قدر دایره‌ی خانه‌ی خودشان - یا حداکثر ارتباطات محله‌ای - چیزهایی از اسلام را رعایت کنند؛ ولی اسلام نخواهد بود! ۱۳۷۸/۰۱/۱۶

### اگر تخلف نمیشد...

امروز ما و جامعه‌ی بشری، همچنان در دوران نیازهای ابتدایی بشری قرار داریم. در دنیاگرستگی هست، تبعیض هست - کم هم نیست؛ بلکه گسترده است، به یک جا هم تعلق ندارد؛ بلکه همه جا هست - زورگویی هست، ولایت نابحق انسان‌ها بر انسان‌ها هست؛ همان چیزهایی که چهار هزار سال

پیش، دو هزار سال پیش به شکل‌های دیگری وجود داشته است. امروز هم بشر گرفتار همین چیزهاست و فقط رنگ‌ها عوض شده است. «غدیر» شروع آن روندی بود که می‌توانست بشر را از این مرحله خارج کند و به یک مرحله‌ی دیگری وارد کند. آن وقت نیازهای لطیف‌تر و برتری، و خواهش‌ها و عشق‌های به مراتب بالاتری، چالش اصلی بشر را تشکیل می‌داد. راه پیشرفت بشر که بسته نیست! ممکن است هزارها سال یا میلیون‌ها سال دیگر بشریت عمر کند؛ هر چه عمر کند، پیوسته پیشرفت خواهد داشت. منتها امروز پایه‌های اصلی خراب است؛ این پایه‌ها را پیغمبر اسلام بنیانگذاری کرد و برای حفاظت از آن، مسأله‌ی وصایت و نیابت را قرار داد؛ اما تخلف شد. اگر تخلف نمی‌شد، چیز دیگری پیش می‌آمد. «غدیر» این است. در طول دوران دویست و پنجاه ساله‌ی زندگی ائمه علیهم‌السلام که عمر دوران ظهور ائمه از بعد از رحلت پیغمبر تا زمان وفات حضرت عسکری، دویست و پنجاه سال است - هر وقت ائمه توانسته‌اند و خودشان را آماده کرده‌اند تا این که به همان مسیری که پیغمبر پیش‌بینی کرده بود، برگردند؛ اما خوب، نشده است دیگر. حالا ماها در این برهه‌ی از زمان، به میدان آمده‌ایم و همتی هست به فضل و توفیق الهی و ان‌شاءالله که به بهترین وجهی ادامه پیدا کند. ۱۳۸۴/۱۰/۲۹

### نباید طرح مسأله غدیر به جدایی مسلمان‌ها بینجامد

مرحوم آقای مطهری (رضوان‌الله‌علیه) مقاله‌ای به نام «الغدیر و وحدت اسلامی» دارد؛ ایشان در آن، این مسأله را تبیین می‌کند که، طرح مسأله‌ی غدیر، چطور می‌تواند وسیله‌ای باشد برای نزدیک کردن دل‌های مسلمان‌ها به همدیگر. مرحوم علامه‌ی امینی هم عقیده‌ی شیعه را در «الغدیر» اثبات کرده است؛ اما کتاب، بیان، لحن، سلیقه و شیوه‌ی برخورد او با مسأله، طوری

است که همه‌ی مسلمین را جذب میکند. شما تقریظ‌هایی را که مسلمانان مصر، شام و دیگر نقاط دنیا بر کتاب ایشان نوشته‌اند، ببینید! ما باید توجه داشته باشیم که نوع طرح مسأله، طوری نباشد که به جدایی مسلمان‌ها بیانجامد؛ این خیلی مهم است. الان جمعیت انبوهی از مسلمانان دنیا به مکتب و مذهب ما معتقدند و در دنیا هم آبرومندند. هم جمهوری اسلامی در ایران و هم شیعیان در هر نقطه‌ای که هستند، مردم آبرومندی هستند و در عراق، لبنان و جاهای دیگر، مسلمان‌ها به وجود اینها افتخار می‌کنند. بنابراین باید مراقب باشیم که مسأله را طوری طرح کنیم که هم عقیده‌های خودمان ناراحت نشوند. البته باید عقیده‌ی خودمان را بیان و آن را تثبیت کنیم؛ اما اشتباهات و خطاها را هم برطرف کنیم. ۱۳۸۴/۰۹/۱۴

### مسأله‌ی غدیر و ورود نبی مکرم اسلام در امر مدیریت جامعه است

مسأله‌ی غدیر و تعیین امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان ولی امر امت اسلامی از سوی پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله یک حادثه‌ی بسیار بزرگ و پرمعناست؛ در حقیقت دخالت نبی مکرم در امر مدیریت جامعه است. معنای این حرکت که در روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت اتفاق افتاد، این است که اسلام به مسأله‌ی مدیریت جامعه به چشم اهمیت نگاه میکند. این طور نیست که امر مدیریت در نظام اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، رها و بی‌اعتنا باشد. علت هم این است که مدیریت یک جامعه، جزو اثرگذارترین مسائل جامعه است. تعیین امیرالمؤمنین هم - که مظهر تقوا و علم و شجاعت و فداکاری و عدل در میان صحابه‌ی پیغمبر است - ابعاد این مدیریت را روشن می‌کند. معلوم می‌شود آنچه از نظر اسلام در باب مدیریت جامعه اهمیت دارد، این هاست.

### عید غدیر، سنت ملی ماست

کسانی که امیرالمؤمنین را به جانشینی بلافصل هم قبول ندارند، در علم و زهد و تقوا و شجاعت آن بزرگوار و در فداکاری او برای حق و عدل، تردید ندارند؛ این مورد اتفاق همه‌ی مسلمین و همه‌ی کسانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شناسند. این نشان می‌دهد که جامعه‌ی اسلامی از نظر اسلام و پیغمبر، چه نوع مدیریت و زمامداری و حکومتی را باید به عنوان هدف مطلوب دنبال کند. ۱۳۸۳/۱۱/۱۰

عید غدیر هم سنت ملی ماست؛ چون ملت ما دارای این عقیده و این محتوا و این هویت در ذهن خودش هست. یکی از کارهای دشمنان این است که ملت‌ها را از هویت خالی کنند. البته این قضیه، داستان مفصلی است و با دو کلمه، نه میشود ابعادش را نشان داد و نه میشود خطرش را آن چنان که هست، گوشزد کرد. شما در محیط دانشجویی با این سیاست کلی که شناخته و ناشناخته و پیدا و پنهان وجود دارد، باید مبارزه کنید و مبانی ارزشی را - مبانی‌ای که حقیقتاً تشکیل‌دهنده‌ی هویت ملت ایران است و می‌تواند آنها را پیش ببرد و صاحب همه چیز کند - حفظ کنید. ۱۳۸۲/۰۲/۰۸

### او عادل‌ترین شما در بین مردم است!

عید غدیر هم سنت ملی ماست؛ چون ملت ما دارای این عقیده و این محتوا و این هویت در ذهن خودش هست. یکی از کارهای دشمنان این است که ملت‌ها را از هویت خالی کنند. البته این قضیه، داستان مفصلی است و با دو کلمه، نه میشود ابعادش را نشان داد و نه میشود خطرش را آن چنان که هست، گوشزد کرد. شما در محیط دانشجویی با این سیاست کلی که شناخته و ناشناخته و پیدا و پنهان وجود دارد، باید مبارزه کنید و مبانی ارزشی را - مبانی‌ای که حقیقتاً تشکیل‌دهنده‌ی هویت ملت ایران است و می‌تواند آنها را پیش ببرد و صاحب همه چیز کند - حفظ کنید. ۱۳۸۲/۰۲/۰۸

نبی اکرم در بیان صفات امیرالمؤمنین می‌فرماید: «اعدلکم فی الرعیة»، او عادل‌ترین شما در بین مردم است. هم عدالت درونی و معنوی و فردی امیرالمؤمنین مراد است و هم عدالت رفتاری و عدالت اجتماعی او. اینها چیزهایی است که در زبان به آسانی میشود بیان کرد، اما در تحقق و تبلور در عمل است که انسان به عظمت این حقیقت و کسانی که تجسم این حقیقت

بوده‌اند، پی می‌برد. عدالت به معنای واقعی کلمه در وجود امیرالمؤمنین، در رفتار او، در تقوای او و در توجه او حضور دارد. در رفتار بیرونی او هم عدالت تجسم پیدا میکند. امروز بعد از گذشت قرن‌ها، اگر بخواهیم عدالت را تعریف کنیم و آن را در ضمن مثال و نمونه بیان کنیم، هیچ مثالی رساتر و گویاتراز رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتوانیم پیدا کنیم. این است که نبی‌اکرم او را به امر پروردگار و با نصب الهی به مردم معرفی و به مقام ولایت منصوب می‌کند. این یک حقیقت اسلامی است. این کجا و این که کسی معتقد باشد که هر ظالمی با هر شیوه و رفتار بازبگرانه‌ای توانست زمام قدرت را در دست بگیرد، مردم باید از او اطاعت کنند، کجا؟! این اسلام است یا آن؟!

لذا مسأله‌ی غدیر با این مضمون و الا متعلق به همه‌ی مسلمان‌هاست، چون به معنای حاکمیت عدل، حاکمیت فضیلت و حاکمیت ولایت‌الله است. اگر ما هم بخواهیم حقیقتاً از متمسکین به ولایت امیرالمؤمنین باشیم، باید خودمان و محیط زندگیمان را به عدل نزدیک کنیم. بزرگ‌ترین نمونه این است که هر چه بتوانیم، استقرار عدل کنیم. چون دامنه‌ی عدالت نامحدود است. هر چه بتوانیم عدل را در جامعه بیشتر مستقر کنیم، شباهت ما به امیرالمؤمنین و تمسک ما به ولایت آن بزرگوار بیشتر خواهد شد. ۱۳۸۱/۱۲/۰۱

### غدیر و انقلاب اسلامی ایران

شاید اکثر آن کسانی هم که در ماجرای بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام، گرد آن بزرگوار را گرفتند و با او بیعت کردند و پای فشردند و فداکاری نمودند، واقعه‌ی غدیر و به طریق اولی ظهور اسلام و جنگ‌های امیرالمؤمنین را ندیده بودند. اما اسلام و هدایت و نور آن فقط برای کسانی نیست که در آن وقت حضور داشتند، بلکه برای همه و برای همیشه است: «و آخرین منم لما یلحقوا بهم». انقلاب

اسلامی شروع یک راه پرافتخار و سعادت‌بخش بود. همه‌ی کسانی که از بی‌عدالتی رنج برده‌اند و تشنه‌ی عدالتند، این پدیده را به جان دوست دارند و برای آن تلاش می‌کنند. همه‌ی کسانی که سنگینی و فشار نظام دیکتاتوری و اختناق و زورگویی و قدرت فردی را احساس کرده یا درباره‌ی آن فکر کرده‌اند، از انقلاب اسلامی، از حرکت ملت مسلمان و از مبارزه‌ی فراگیر این ملت استقبال کرده‌اند و می‌کنند. مخصوص امروز نیست، در آینده هم همین‌طور خواهد بود. ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

### اوج مطلوب همه‌ی رسالت‌ها

امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابله با خطرهای آن چنان شجاعانه عمل میکند که می‌گوید کسی نمی‌توانست با فتنه‌ای که من چشم آن را در آوردم - منظور، فتنه‌ی خوارج است - یا فتنه‌ی ناکثین درافتد. آن معنویت و دین و اخلاق و فضیلت از یک طرف، آن بینش عمیق و شجاعت و فداکاری و عواطف رقیق انسانی در کنار صلابت و استحکام معنوی و روحی از طرف دیگر؛ همه‌ی این‌ها ناشی از عصمت است؛ چون خدای متعال او را به مقام عصمت برگزیده است و گناه و اشتباه در کار او وجود ندارد. اگر چنین کسی در رأس جامعه باشد، اوج مطلوب همه‌ی رسالت‌هاست. این معنای غدیر است. در غدیر، چنین کاری اتفاق افتاد. ۱۳۸۰/۱۲/۱۲

### بشریت، حکومت پنج‌ساله‌ی امیرالمؤمنین را هرگز فراموش نخواهد کرد

امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره‌ی جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌ها و شهوات و نخوت و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه‌ی امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛

ت



یعنی این‌که یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «یا یحیی خذ الكتاب بقوة» - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدت کوتاه کمتر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن‌ها همچنان میدرخشد و باقی مانده است. این نتیجه‌ی درس و معنا و تفسیر واقعه‌ی غدیر است.

۱۳۸۰/۱۲/۱۲

### توصیه رهبر انقلاب درباره کتاب الغدير

همین کتاب الغدير هم به نظر من مهجور است. من به دوستانمان سفارش کردم الغدير را که در آن صدها کتاب است - یعنی ایشان درباره‌ی موضوعات مختلف، مطالبی دارد. گاهی صد صفحه، هشتاد صفحه درباره‌ی یک شخص، یک مطلب، یا یک حدیث، مطلب دارد و یک نفر باید اینها را از اول الغدير بخواند، تا به مطلب مورد نظر برسد و از آن استفاده کند. حالا کو آن آدمی که حوصله کند، یازده جلد کتاب الغدير را بخواند و این‌گونه مطالب را بیرون بکشد؟! - مورد بررسی دقیق قرار دهند و موضوعات مختلف را دانه دانه بیرون بکشند؛ هر کدامشان یک کتاب، یا یک جزوه است. الغدير هم - آن کاخ عظیمی که مرحوم امینی ساخته - به جای خود محفوظ؛ این کتاب‌ها هم دانه دانه بیاید و اقطار عالم را پر کنند. یعنی الغدير به صورت یک مجموعه، وجود داشته باشد، یک جا هم جزوه، جزوه وجود داشته باشد. ۱۳۷۸/۱۲/۱۰



و در سنه ۹ رسول خدا ﷺ ابوبکر را با آیات برائت به مکه فرستاد. پس از آن به امر خدا امیر المؤمنین ع را فرستاد پی آن کار [و] ابوبکر را از اداء آن عزل فرمود [۱۰] ابن ابی الحدید خطاب به ابوبکر کرده، گفته است:

تَنَحَّ عَنِ الْعُلْيَا يَسْحَبُ ذُبُولَهَا [۱۱]  
 هَمَامٌ تَرْدَى بِالْعُلَى وَتَأَزَّرًا  
 فَتَى لَمْ يَعْزَقَ فِيهِ تَيْمٌ بِنِ مُمَّةٍ  
 وَلَا عَبْدَ آلَاتِ الْخَبِيثَةِ اعْصَرًا  
 وَلَا كَانُ مَعَزُولًا عِدَاةَ بَرَاءَةٍ  
 وَلَا عَنِ صَلَاةٍ أُمَّ فِيهَا مُؤَخَّرًا [۱۲]

و در این روز وفات یزید بن الولید، [۱۳] معروف به ناقص شبیه به عمر بن عبدالعزیز در سلوک با رعیت. [۱۴] و سنه ۵۸۶ ولادت شیخ ادیب متبحر عبدالحمید، معروف به ابن ابی الحدید، [۱۵] صاحب شرح نهج البلاغه و قصائد سبع در مدح امیر المؤمنین ع که این سه شعر مذکور از یکی از آن قصائد است و او در میان علمای سنی شبیه به عمر بن عبدالعزیز است در خلفای اموی.

### روز چهارم

روز زینت است که غلبه کرد حضرت موسی بر ساحران. [۱۶]

### روز پنجم

وفات حضرت جواد ع به قولی. [۱۷]

### روز ششم

ترویج حضرت فاطمه (س) با شاه ولایت، علی ع، بنا به روایتی. [۱۸]

## وقایع ماه ذی الحجه

ماه ذی الحجه آخرین ماه سال هجری قمری است و ماهی است بسیار پربرکت. بزرگان دین هنگامی که این ماه وارد می شد، اهمیت خاصی بویژه در دهه اول این ماه به عبادت می دادند. در بعضی از روایات آمده است، شب های دهگانه ای که قرآن در سوره «الفجر و لیل عشر» به آن سوگند یاد کرده است، شب های دهه اول این ماه شریف است و این سوگند به خاطر عظمت آن است.

ماه ذی الحجه از ماه های شریفه است و از برای دهه اول آن فضیلت بسیار است. و در شب های این دهه مابین مغرب و عشا دو رکعت نماز است، در هر رکعت حمد و توحید و آیه «وواعدنا موسی...» [۱].  
 و در روزهای دهه، تهلیلات علویه [۲] و پنج دعای عیسویه [۳] و «اللهم هذه الأيام» صادقیه... [۴] وارد است و روزه نه روز اول فضیلت بسیار دارد. [۵]

### روز اول

روزه [۶] و نماز حضرت فاطمه [۷] علیها السلام و نمازی دیگر [۸] دارد.  
 و هر که از ظالمی بترسد در این روز بگوید: «حسبی حسبی حسبی مِنْ سُؤَالِي عَلْمُكَ بِحَالِي»، تا کفایت ظالم از او بشود. [۹]

و سنه ۱۵۸ وفات منصور دوانیقی، بخیل بی رحم فتاک سفاک. [۱۹]

### روز هفتم

سنه ۱۱۴ شهادت حضرت باقر علیه السلام. [۲۰]  
و در سنه ۱۷۹ وارد نمودند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به بصره و مدّت  
یک سال در آن جا محبوس بود. [۲۱] آن گاه حضرت را به بغداد بردند و حبس  
نمودند. و در این روز سنه ۱۰۶ وفات طاووس یمانی. [۲۲]  
و سنه ۴۶۳ وفات خطیب بغدادی. [۲۳]

### روز هشتم

روز ترویج است.  
و در این روز سنه ۶۰ ابن زیاد، هانی را گرفت و مسلم خروج کرد [۲۴] و کوفیان  
بنای نفاق و تفریق نهادند، تا در اوّل شب سی نفر از آن‌ها باقی ماند و بعد از  
نماز مسلم و بیرون آمدنش از مسجد دیگر کسی با او باقی نماند.  
و در همان روز عمرو بن سعید بن العاص از شام با جمعی بسیار به بهانه حج  
به مکه آمدند و از جانب یزید مأمور بودند که امام حسین علیه السلام را به هر حالی که  
باشد دستگیر کنند یا به قتل برسانند. لاجرم آن جناب حج را به عمره عدول  
نمود و از مکه متوجه عراق گردید.

### شب نهم

از لیلی شریفه است و شب توبه و انابه و مناجات با قاضی الحاجات است [۲۵] و  
چند دعا در آن وارد است [۲۶] و زیارت کربلا در آن فضیلت دارد. [۲۷]  
و در این شب سنه ۶۸۹ وفات یحیی ابن سعید حلّی، پسر عمّ محقق. [۲۸]

و سنه ۱۲۴۶ وفات جناب آقا سید محمد باقر قزوینی، پسر خواهر  
بحرالعلوم، [۲۹] صاحب مقامات عالیه و کرامات باهره.

### روز نهم

روز عرفه است. غسل کند [۳۰] و زیارت امام حسین علیه السلام نماید [۳۱] و بعد از نماز  
عصر دو رکعت نماز در زیر آسمان به جا آورد و اعتراف کند به گناهان خود [۳۲]  
آن گاه مشغول شود به خواندن دعای [۴۷] صحیفه [۳۳] و دعاهاى عرفه، [۳۴]  
خصوص دعای سیدالشهداء [۳۵] علیه السلام. و تا بتواند مشغول به دعا باشد که  
بهترین اعمال این روز است. و در سنه ۵۳۸ وفات زمخشری؛ [۳۶] او را جار الله  
گویند به جهت مجاورت او بیت الله الحرام را. شب دهم از آن چهار شبی است  
که احیای آن‌ها سنت است [۳۷] و زیارت امام حسین علیه السلام و دعای «یا  
دائم الفضل» را در آن بخوانند. [۳۹] و در سنه ۵۴۸ وفات امین الاسلام شیخ  
اجل ابوعلی طبرسی، [۴۰] صاحب مجمع البیان، در سبزوار و در قبرستان  
قتلگاه ارض اقدس به خاک رفت.

### روز دهم

عید قربان است و در آن غسل [۴۱] و نماز عید و دعاهاىی وارد است [۴۲] که از  
جمله دعای ندبه [۴۳] و دعای ۴۸ صحیفه است [۴۴] و بعد از نماز ظهر شروع  
می‌شود به خواندن تکبیرات تا پانزده نماز در منا و در عقب ده نماز در غیر  
منی. [۴۵] و قربانی در آن سنت مؤکد است. [۴۶]  
و در سنه ۳۲۸ وفات ابن انباری، [۴۷] گویند: سیزده صندوق کتاب محفوظات  
او بوده. [۴۸]

**روز یازدهم**

اول ایام تشریق است که سه روز بعد از عید باشد.

و در سنه ۲۰۷ وفات واقدی، [۴۹] قاضی بغداد، صاحب مغازی. ابن ندیم گفته که او شیعه بوده و تقیه می نمود. [۵۰]

**روز دوازدهم**

سنه ۱۳۶ وفات سفاح، اول خلفای بنی عباس. [۵۱]

**شب چهاردهم**

واقعه شق القمر در مکه به اعجاز رسول خدا ﷺ. [۵۲]

**روز چهاردهم**

سنه ۳۱۷ قرامطه حجاج مکه را بکشند و جامه کعبه را ربودند و خانه‌های مکه را غارت کردند و حجر را بکنند و به هجر بردند. [۵۳] و در مجمع البحرین در لغت قرمطه قضیه غریبی از شیخ بهائی نقل کرده. [۵۴]  
و در سنه ۳۵۶ وفات ابوالفرج اصفهانی، صاحب آغانی و مقاتل الطالبین. [۵۵]

**روز پانزدهم**

سنه ۳۴ محاصره کردن اصحاب دور خانه عثمان را. [۵۶]

و در سنه ۲۱۲ ولادت حضرت هادی ﷺ. [۵۷]

**روز هفدهم**

سنه ۴۸۸ وفات حمیدی؛ [۵۸] و ابن وردی سنه ۷۴۹؛ [۵۹] و شمسی سنه

[۶۰]، ۸۷۱ که هر سه از علماء بزرگ جمهورند.

**روز هجدهم**

روز عید غدیر و اشرف و اعظم عیدها است. چه آن روزی است که حضرت رسول ﷺ امیر المؤمنین ﷺ را منصوب کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.» و شایسته است که در این روز شریف روزه بداری که کفاره شصت سال گناه است [۶۱] و غسل کنی [۶۲] و هر کجا که باشی سعی کنی که خود را به قبر امیر المؤمنین ﷺ برسانی و زیارت آن جناب کنی [۶۳] و پیش از زوال، نیم ساعت دو رکعت نماز کنی، در هر رکعت بعد از حمد توحید و قدر و آیه الکرسی را هر یک ده مرتبه بخوانی. [۶۴] و زیارت امین الله و دعاهای بسیار که از جمله دعای ندبه است [۶۵] در این روز وارد است.

و مستحب در این روز پوشیدن جامه نیکو و زینت کردن و شاد نمودن شیعیان و تهنیت گفتن، ایشان را و زیارت ایشان و تبسم بر روی ایشان و افطار دادن روزه داران و اطعام مؤمنان و بسیار فرستادن صلوات، الی غیر ذلک. [۶۶]  
و در سنه ۳۵ اصحاب به خانه عثمان ریختند و خونس بریختند و جنازه اش تا سه روز غیر مدفون بماند. آخر الامر او را در مقبره جهودان دفن کردند. [۶۷]  
و در سنه ۶۷۲ وفات سلطان المحققین و برهان الموحّدین، خواجه نصیر الدین طوسی. [۶۸]

و [وفات] مقتدای شیعه، شیخ اجل، محقق کرکی، [۶۹] معروف به محقق ثانی؛ تاریخ وفاتش «مقتدای شیعه» سنه ۹۴۰، و تاریخ وفات پسرش شیخ اجل، شیخ عبدالعالی سنه ۹۹۳ «ابن مقتدای شیعه».

**روز بیست و سوم<sup>[۷۰]</sup>**

سنه ۲۳۳ وفات یحیی بن معین<sup>[۷۱]</sup> و او همان است که هزار هزار درهم و پنجاه هزار درهم از پدر ارث برد و تمام را صرف حدیث کرد.<sup>[۷۲]</sup> مانند شیخ عیاشی در امامیه که تمام ترکه پدرش را که سیصد هزار اشرفی باشد انفاق بر علم و حدیث کرد و خانه‌اش مثل مسجد از علما و محدثین مملو بود.<sup>[۷۳]</sup>

**روز بیست و چهارم**

روز مباحله<sup>[۷۴]</sup> و روز خاتم بخشی است<sup>[۷۵]</sup> و غسل<sup>[۷۶]</sup> و روزه<sup>[۷۷]</sup> و دعاها و نمازها وارد است که از جمله نمازی است؛ مثل نماز روز غدیر.<sup>[۷۸]</sup> و در سنه ۲۳۲ وفات واثق بالله عباسی.<sup>[۷۹]</sup>

**روز بیست و پنجم**

سنه ۲۳ زخم زدن ابولؤلؤ عمر را.<sup>[۸۰]</sup>

**روز بیست و هفتم**

سنه ۱۳۲ مقتل مروان حمار،<sup>[۸۱]</sup> آخر خلفای بنی امیه و انقراض دولتشان. و در سنه ۲۱۲ ولادت حضرت هادی علیه السلام به روایت شیخین.<sup>[۸۲]</sup>

**روز بیست و هشتم**

سنه ۶۳ واقعه حرّه که قتل و غارت اهل مدینه باشد به امر یزید.<sup>[۸۳]</sup> و سنه ۲۸۵ وفات مبرّد،<sup>[۸۴]</sup> و شبلی.<sup>[۸۵]</sup>

**روز بیست و نهم**

سنه ۲۳ وفات عمر.<sup>[۸۶]</sup>

**روزی ام**

آخر سال عرب است و دو رکعت نماز و دعایی که وارد است.<sup>[۸۷]</sup> و سنه ۲۰۶ وفات نصر بن شمیل نحوی.<sup>[۸۸]</sup> و سنه ۶۰۰ وفات ابن اثیر صاحب جامع الأصول.<sup>[۸۹]</sup>

## پی نوشتها

- [۱] روایت از امام صادق علیه السلام: است: اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵-۳۶، فصل ۵.
- [۲] رك: ثواب الأعمال، ص ۷۲؛ مزار ابن مشهدی، ص ۴۴۱-۴۴۲؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۷-۴۸، باب ۳، فصل ۶.
- [۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۶-۴۷، باب ۳، فصل ۶.
- [۴] مصباح المتعبد، ص ۶۷۲، ج ۲، ص ۴۸-۴۹، باب ۳، فصل ۷.
- [۵] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۸-۴۹، باب ۳، فصل ۷.
- [۶] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۷، باب ۳، فصل ۶.
- [۷] مصباح المتعبد، ص ۶۷۱.
- [۸] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۹، باب ۳، فصل ۸.
- [۹] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۰، باب ۳، فصل ۹.
- [۱۰] مصباح كعمی ج ۲، فصل ۶۰۰، بحار الأنوار ج ۳۵، ص ۳۰۳.
- [۱۱] مصدر ذیلها بدل ذیولها.
- [۱۲] القوائد ص ۳۰، قصیده دوم در مکه.
- [۱۳] وفيات الأعیان، ج ۷، ص ۱۱۱؛ البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۱۹.
- [۱۴] كامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۹۱؛ البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۱۸؛ نیز رك: سير أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۷۵، ش ۱۷۰.
- [۱۵] روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۱، ش ۴۳۱.
- [۱۶] توضیح المقاصد، ص ۲۹.
- [۱۷] دلائل الإمامه، ص ۳۹۵.
- [۱۸] زاد المعاد، ص ۲۴۰-۲۴۱.
- [۱۹] كامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۷.
- [۲۰] الدرر، ج ۲، ص ۱۵؛ توضیح المقاصد، ص ۲۹-۳۰.
- [۲۱] عیون أخبار الرضا رحمه الله، ج ۱، ص ۸۲، باب ۷، ج ۱۰.
- [۲۲] وفيات الأعیان، ج ۲، ص ۵۰۹، ش ۳۰۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۱، ش ۳۶۳.
- [۲۳] سير أعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۸۷، ش ۱۳۷، «الخطيب». تولد او ۳۹۲ بوده است.
- [۲۴] مساز الشیعه، ص ۳۶.
- [۲۵] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۹-۵۰، باب ۳، فصل ۱۱.
- [۲۶] رك: مصباح المتعبد، ص ۲۶۹-۲۷۰ و اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۰-۵۵، باب ۳، فصل ۱۲.
- [۲۷] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۶، باب ۳، فصل ۱۳.
- [۲۸] روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۹۹، ش ۷۴۷.
- [۲۹] خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۱۳۱.
- [۳۰] توضیح المقاصد، ص ۳۰.
- [۳۱] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۶، باب ۳، فصل ۱۳ و ۶۱-۶۲، باب ۳، فصل ۱۷ و فصل ۱۸.
- [۳۲] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۷، باب ۳، فصل ۱۹.
- [۳۳] نیز رك: اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۸۷-۱۰۲، باب ۳.
- [۳۴] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۰-۱۸۸، باب ۳، فصل ۲۲.
- [۳۵] زاد المعاد، ص ۲۶۰-۳۱۹.
- [۳۶] سير أعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۵۴، ش ۹۱، «الرمخشي». تولد او رجب ۴۶۷ است.
- [۳۷] مصباح المتعبد، ص ۶۴۸؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۱۸۹، باب ۴، فصل ۱.
- [۳۸] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۱۹۰، باب ۴، فصل ۳.
- [۳۹] مصباح كعمی ج ۲، ص ۷۵۱، فصل ۴.
- [۴۰] روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۵۹، ش ۵۴۴.
- [۴۱] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۱۹۳، باب ۴، فصل ۵؛ زاد المعاد، ص ۳۱۹.
- [۴۲] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۰۲-۲۰۴، باب ۴، فصل ۷.
- [۴۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۳۳، باب ۴، فصل ۷.
- [۴۴] صحیفه سجادیه، ص ۱۸۶-۱۹۴.
- [۴۵] المقنع، ص ۱۵۰؛ مصباح المتعبد، ص ۶۶۲.
- [۴۶] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۳۳، باب ۴، فصل ۸.
- [۴۷] وفيات الأعیان، ج ۴، ص ۳۴۲، ش ۶۴۲.
- [۴۸] رك: تذكرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۴۲-۸۴۳؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۳۰۹، ش ۶۴۹.
- [۴۹] تهذیب الكمال مزى، ج ۲۶، ص ۱۹۲-۱۹۳، ش ۵۵۰۱.
- [۵۰] فهرست ابن ندیم، ص ۱۱۱.
- [۵۱] تاریخ مدينة دمشق، ج ۳۲، ص ۲۷۶، ش ۳۵۲۲ و ج ۶۷، ص ۳۰، ش ۸۶۳۹.
- [۵۲] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۰-۳۴۱؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۵۱-۳۵۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۷۵.
- [۵۳] رك: كامل ابن اثیر، ج ۸، ص ۲۰۷-۲۰۸.
- [۵۴] مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۹۳-۴۹۴؛ خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۲۸۱.
- [۵۵] رك: روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۲۰-۲۲۶، ش ۴۹۰.
- [۵۶] مساز الشیعه، ص ۳۸.
- [۵۷] کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ ارشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۹۷.
- [۵۸] سير أعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۲۶، ش ۶۳، «الحمیدی».
- [۵۹] بغية الوعاة، ج ۲، ص ۱۸۹، ش ۱۸۵۸. سال وفاتش ۷۴۹ است.
- [۶۰] بغية الوعاة، ج ۱، ص ۳۲۱، ش ۷۳۹. سیوطی وفات او را سال ۸۷۲ گفته است. تولدش رمضان ۸۰۱ بوده است.
- [۶۱] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷، باب ۵، فصل ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۹۸.
- [۶۲] المقنع، ص ۲۰۴، باب ۲؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۸۰، باب ۵، فصل ۱۵.
- [۶۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۵، باب ۵، فصل ۱۳ و ۳۰۶-۳۰۷، باب ۵، فصل ۱۶.
- [۶۴] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۸۲، باب ۵، فصل ۱۵.



## زمینه های تاریخی حادثه غدیر

با حلول ماه ذی القعدة سال دهم هجری، رسول گرامی اسلام ﷺ تصمیم خود را جهت زیارت خانه خدا و ادای فریضه حج با مسلمانان در میان نهاد. این خبر به سرعت در شهر مدینه و اطراف آن منتشر گردید و علاوه بر آن به گوش مسلمانان دیگر که در نقاط مختلف عربستان زندگی می کردند رسید، به طوری که در اندک زمان هزاران نفر برای برگزاری فریضه حج در کنار رسول خدا ﷺ حاضر شدند.

در بیست و پنجم ذی القعدة کاروان رسول خدا ﷺ با شمار زیادی از مسلمانان که مورخان تعداد آنها را تا صد هزار نفر و یا اندکی بیشتر ذکر کرده اند، از مدینه به قصد مکه خارج گردید. این عده غیر از کسانی بودند که از نقاط دیگر عربستان از جمله ساکنان مکه و آبادیهای اطراف آن به حج گزاران ملحق شدند.

شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است: پس از برخورد رسول خدا ﷺ با مسیحیان نجران و جریان مباحله، حجة الوداع به وقوع پیوست. اندکی قبل از این پیشامد، پیامبر ﷺ را به یمن فرستاد تا خمس گنجینه ها و معادن را از اهالی آنجا بگیرد و آنچه را که مسیحیان نجران از حله و پولم تعهد شده بودند، دریافت کند. حضرت علی علیه السلام به محل مأموریت خود عزیمت کرد. رسول خدا ﷺ به کس دیگر غیر از علی علیه السلام در این کار اعتماد نکرد و در میان

- [۶۵] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۳۳، باب ۴، فصل ۷.
- [۶۶] رك: اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۶۱، باب ۵، فصل ۶.
- [۶۷] مساز الشیعه، ص ۴۰.
- [۶۸] روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۱۲، ش ۵۸۸.
- [۶۹] روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۲، ش ۴۱۴.
- [۷۰] وفات مرحوم حاجی شیخ عباس قمی (مؤلف) روز ۲۳ ذی حجة الحرام سنه ۱۳۵۹ در نجف اشرف، محل دفن در ایوان کتابخانه آن حضرت پهلوی قبر مرحوم حاجی میرزا حسین نوری رحمه الله علیه. [علماء معاصرین، ص ۱۸۴] (شهاب الدین الحسینی النجفی)
- [۷۱] وفيات الأعیان، ج ۶، ص ۱۴۲، ش ۷۹۱. «الحافظ ابن معین». برخی وفات او را ۷ روز مانده از ذی القعدة گفته اند.
- [۷۲] وفيات الأعیان، ج ۶، ص ۱۳۹، ش ۷۹۱. «الحافظ ابن معین».
- [۷۳] رجال نجاشی، ص ۳۵۰-۳۵۱، ش ۹۴۴، «محمد بن مسعود».
- [۷۴] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴، باب ۶، فصل ۵.
- [۷۵] العدد القویة، ص ۳۰۸.
- [۷۶] مصباح کفعمی، ج ۲، ص ۷۹۸، فصل ۴۸.
- [۷۷] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴، باب ۶، فصل ۵.
- [۷۸] زاد المعاد، ص ۳۵۲.
- [۷۹] تاریخ الإسلام، ج ۱۷، ص ۳۸۵، «هارون الواثق بالله».
- [۸۰] مؤلف در وقایع الأيام روز بیست و ششم ذکر کرده است.
- [۸۱] کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲۴.
- [۸۲] مساز الشیعه، ص ۴۲؛ مصباح المتهجد، ص ۷۶۷.
- [۸۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰.
- [۸۴] رك: تاریخ الإسلام، ج ۲۱، ص ۲۹۹-۳۰۱؛ بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۳، ش ۵۰۳؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۸۳-۲۸۵، ش ۶۴۲.
- [۸۵] تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۹۸، ش ۷۷۰۸، «ابو بکر، الشبلی الصوفی».
- [۸۶] رك: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۶.
- [۸۷] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۸۰، باب ۹.
- [۸۸] وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۴۰۴، ش ۷۶۴، «النضر بن شمیل».
- [۸۹] کامل ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۲۸۸.
- .....
- منبع: یازده رساله، محدث قمی؛ عباس

مردم هیچکس را شایسته این کار ندید. حضرتش علی علیه السلام را به عنوان نایب خود به این سفرگسیل داشت، زیرا درباره انجام مأموریتی که برعهده اش گذاشته بود، آسوده خاطر بود.

در همین ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله آهنگ حج نمود و پس از آنکه جمعیت زیادی از مدینه و اطراف آن با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه شدند، آن حضرت در بیست و پنجم ذی القعدة از مدینه خارج گردید. همزمان با آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه ای به علی علیه السلام که در یمن به سر می برد ارسال کرد و در آن به آن حضرت سفارش کرد که از یمن به مکه آید، اما در مورد نوع حج خود و چگونگی نیت آن مطلبی برای علی علیه السلام ننوشت.

به هر حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع مسلمانان به سوی مکه به راه افتاد و حضرت علی علیه السلام نیز با سپاهی که همراهش بودند، از یمن به سمت مکه حرکت نمود. حضرتش با نزدیک شدن به مکه، سپاه را به شخصی سپرد و خود جهت دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله به سرعت روانه گشت به طوری که موفق شد قبل از ورود به مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کند و درباره سفر خود و حله ها و هدایایی که آورده بود گزارشی تقدیم نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن اظهار خرسندی از دیدار علی علیه السلام از او سؤال کرد که: ای علی، به چه نیتی احرام بستن؟ علی علیه السلام در پاسخ گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله شما برای من نوشته بودی که خود به چه نیتی احرام خواهی بست، من به نیت شما آگاه نبودم، از این رو به هنگام احرام و تلبیه نیتم را به نیت شما پیوند زدم و گفتم: بار خدایا، من به همان نیتی احرام می بندم که رسول تو بسته است و سی و چهار شتر نیز برای قربانی با خود آورده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر! من شصت و شش شتر برای قربانی آورده ام. تو در حج و مناسک و انجام قربانی با من شریک هستی. اکنون بر احرام خود باش و به سوی لشکر بازگرد و آنان را سریعاً بیاورتا در مکه

به هم ملحق گردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت انجام مناسک حج چند روزی در مکه به سر برد. آن حضرت در روز عرفه به روایتی در روز عید خطبه ای در جمع مسلمانان ایراد فرمود که در آن همگان را به رعایت تقوای الهی، تعهد به ارزشهای اخلاقی و مراعات حقوق یکدیگر سفارش نمود. (۱) پس از آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که مکه را به قصد مدینه ترک گوید. فرمان حرکت صادر گردید و بار دیگر خیل عظیم مردم به همراهی پیامبر خود مکه را به قصد مدینه پشت سر گذاشتند. هنگامی که این کاروان عظیم به نزدیک جحفه رسید، امین و وحی الهی در نقطه ای به نام غدیر خم فرود آمد و این آیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد که: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی الکافرین. (۲)

یعنی: ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده است، به مردم برسان. و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای. و خداوند تو را از (خطرهای احتمالی) مردم حفظ می کند. و خداوند جمعیت کافران را هدایت نخواهد کرد. با نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که کاروان از حرکت باز ماند و با این فرمان، مسلمانان کسانی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند، به بازگشت دعوت کردند و کسانی که در عقب بودند نیز به تدریج، به دیگران پیوستند. هنگام ظهر فرا رسیده بود و هوا به شدت گرم بود، به طوری که مردم قسمتی از عبای خود را بر سر و قسمتی دیگر را به زیر پا افکندند. وقت نماز فرا رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اطلاع داد که همه باید برای شنیدن پیام تازه ای آماده شوند. در اینجا مسلمانان منبری از جهاز شتران ترتیب دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای آن قرار گرفت و خطبه تاریخی خود را به شرحی که خواهد آمد، ایراد فرمود. (۳)

### خطبه پیامبر ﷺ در غدیر خم

علامه امینی در کتاب «الغدیر» با استفاده از مدارک معتبر، خطبه پیامبر ﷺ را در غدیر خم چنین گزارش کرده است:

حمد و ثنا مخصوص خداست. از او یاری می‌طلبیم. و به او ایمان داریم. و بر او توکل می‌کنیم. و از بدیها و اعمال ناروای خود به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست. و هر کس را که هدایت کرد، گمراه کننده ای برای او نخواهد بود. گواهی می‌دهم که معبودی جز او نیست و محمد ﷺ بنده و پیامبر اوست.

هان ای مردم! نزدیک است که دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم. من مسئولم و شما نیز مسئولید، اینک اندیشه و گفتار شما درباره من چیست؟ در این هنگام مردم گفتند: گواهی می‌دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و برای ما کوشش نمودی. خداوند تو را پاداش نیک دهد...

رسول خدا ﷺ پس از اندکی فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر بر شما سبقت خواهم گرفت، اما دو چیز گرانمایه در میان شما می‌گذارم. ببیندیشید که با این دو چیز چگونه رفتار می‌نمایید.

در اینجا یک نفر از میان جمعیت گفت: یا رسول الله، منظور از آن دو چیز گرانمایه و ارجمند چیست؟

رسول اسلام ﷺ فرمود: یکی کتاب خدا که بزرگتر است و وسیله ارتباط شما با خداوند است. و آن دیگر که کوچکتر است، عترت و اهل بیت من است. و خداوند به من خبر داده است که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. هان ای مردم! از آن دو پیشی نگیرید و از پیروی از هر دو کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد.

در این هنگام پیامبر ﷺ دست علی را گرفت و بالا برد به طوری که زیر

بغل هر دو نمایان گردید. پیامبر ﷺ مسلمانان را به این صورت مورد خطاب قرار داد که: «ایها الناس! من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟» یعنی: ای مردم چه کسی از مردم به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند.

پیامبر ﷺ فرمود: همانا خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنان از خودشان سزاوارترم. سپس فرمود: «من كنت مولا فهذا علی مولا، اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله...» یعنی: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست.

خداوندا، دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. محبوب بدار آن کس را که او را محبوب دارد و مبعوض دار آن کس که او را مبعوض دارد. یارانش را یاری کن و واگذارندگان او را واگذار. و او را معیار و میزان حق قرار ده. سپس فرمود: «الا فلیبلغ الشاهد الغائب».

یعنی: آگاه باشید، حاضران بایستی این امر را به غایبان برسانند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بودند که بار دیگر جبرئیل نازل گشت و این آیه را بر پیامبر ﷺ فرود آورد که: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

یعنی: امروز آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برایتان پسندیدم. پیامبر اسلام ﷺ با نزول این آیه فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من.

در این هنگام مردم نزدیک شدند و به علی علیه السلام به جهت این مقام و منزلت تهنیت گفتند. و از جمله کسانی که قبل از دیگران به علی علیه السلام تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند که گفتند: به تو باد ای پسر ابو طالب که مولای ما و مولای



## پی‌نوشت‌ها

- (۱) جهت اطلاع از این خطبه بنگرید به السیرة النبویة معروف به سیره ابن هشام ۴ / ۲۵۰
- (۲) سوره مائده ۶۷
- (۳) ارشاد شیخ مفید ۱ / ۱۵۸ / ۱۶۵ با اندکی تلخیص و نیز بنگرید به اعلام الوری ۱ / ۲۵۹ / ۲۶۲ سیرة المصطفی / ۶۹۳ مبحث غدیر خم .
- (۴) برای اطلاع بیشتر از خطبه رسول خدا ﷺ در روز غدیر و تفصیل ماجرا بنگرید به الغدیر ۱ / ۳۱ / ۳۴ با ترجمه فارسی سیرة المصطفی / ۶۹۳ نقل از منابع مختلف اهل سنت ارشاد شیخ مفید ۱ / ۱۶۵، فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام / ۵۱۲ / ۵۱۸

هر مرد و زن مؤمن گشتی!

سپس حسان بن ثابت از پیامبر ﷺ اجازه خواست که در این باره شعری بگوید. پیامبر ﷺ به او اجازه فرمود و او اشعاری سرود که ترجمه قسمتی از آن به شرح زیر است:

پیامبر ﷺ به آنان در روز غدیر ندا داد

و چه سزااست ندای پیامبر ﷺ را شنیدن .

فرمود: مولای شما و پیامبر شما چه کسی است؟

و آنها بدون چشم پوشی و اغماض گفتند که: خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مایی و ما از پذیرش ولایت تو سربیزی نخواهیم کرد.

پیامبر ﷺ به علی گفت: برخیز، زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کرده ام و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم، این مرد مولا و رهبر اوست، شما هم از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام پیامبر ﷺ عرض کرد: بار خدایا، دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار...

پس از آنکه حسان بن ثابت شعر خود را سرود، رسول خدا ﷺ جمله معروف خود را درباره حسان به زبان آورد که: «تا وقتی که با زبان خود ما را یاری می‌کنی روح القدس موید تو است». (۴)

پس از پایان مراسم تعیین جانشین در سرزمین غدیر خم، مسلمانان برخاستند و هر گروه و دسته‌ای به جانب مقصدی روانه گشت. پیامبر ﷺ و عده زیادی که از مدینه به همراه آن حضرت آمده بودند نیز راه مدینه را در پیش گرفتند به طوری که هنوز سال دهم به پایان نرسیده بود وارد مدینه شدند. و چندی بعد رسول خدا ﷺ به بستر بیماری افتاد که به رحلت آن سرور انجامید، در صورتی که اندکی قبل از آن تکلیف جانشین و رهبری پس از خود را تعیین کرده بود.

مقالات



## جامعیت و کمال دین

در اینکه اسلام، از نظر پیروان آن، دینی جامع و کامل است، جای گفتگو نیست. قرآن کریم می فرماید: الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوه و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۱) «امروز کافران از دین شما نومید شدند. از آنها نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و به اسلام، بعنوان دین شما راضی شدم.»

آن روزی که کفار از دین مسلمانان نومید شدند و امیدهای آنان برباد رفت، چه روزی بود؟ آن روز، که دین به کمال و تمامیت رسید و خداوند خشنود شد از اینکه اسلام، دین بشریت باشد، کدامین روز بود؟

آیا روز یاس، همان روز اکمال و اتمام است؟ مفسران کلام الهی پذیرفته اند که این دو، در یک روز بوده است. اما آیا روزی که آیه نازل شد، همان روز یاس کفار و اکمال دین و اتمام نعمت بود؟

علامه طباطبایی، مفسر برجسته عالم اسلام، در تفسیر محققانه خود به نقد نظریات گوناگون، برخاسته و با کنکاشی عمیق در تعیین روز نزول آیه و روز اکمال و اتمام، سرانجام به نظریه ای رسیده که در خورتامل است.

احتمالات مورد نقد و نظر به قرار زیرند:

۱- مقصود از آن روز، روز معینی نیست؛ بلکه مقصود زمانی است که بابت پیامبر و دعوت او، اسلام ظهور می کند و شجره طیبه آن می روید و به رشد و پویایی می پردازد.

این احتمال درست نیست. زیرا ظاهراً آیه، این است که در روز نزول آیه مورد بحث، مسلمانان، دینی داشته اند که کفار در انتظار زوال آن بوده و مسلمین از آنها بیم و هراس داشته اند و این، با آغاز ظهور اسلام سازگار نیست.

۲- مقصود، روز فتح مکه است. چراکه در آن روز خداوند، نیرنگ مشرکان قریش را باطل کرده، و شوکت و صلابت آنها را درهم شکست و بنیان دینشان را ویران کرد از این رو امید خود را از دست دادند و دانستند که توان مبارزه با اسلام و جلوگیری از پیشرفت آن را ندارند.

این احتمال با جمله «الیوم اکملت لکم...»، که از سیاق آیه، وحدت «روز» استفاده می شود، سازگار نیست. چراکه روز فتح مکه، روز اکمال دین و اتمام نعمت نیست، بلکه دین هنوز مراحل دیگری را طی می کند.

۳- مراد از «الیوم»، روز نزول آیه برائت است که اسلام گسترش یافته و آثار شرک، محو، و آداب و سنن جاهلیت فراموش گردید و در اماکن مقدس، هیچ مشرکی دیده نشد و هیچ یک از شعایر شرک، در مقابل شعایر توحیدی خودنمایی نکرد. اما این نیز بمفهوم اکمال دین و اتمام نعمت نیست.

نزول آیه برائت، به سال نهم هجری مربوط است؛ (۲) حال آنکه پس از نزول آن آیه کریمه، آیات بسیاری در زمینه حلال و حرام نازل گردیده که تا ارتحال جانگداز نبی اکرم ﷺ ادامه داشت. در سوره مائده که آخرین سوره نازل شده بر پیامبر است، همچنان آیات بسیاری در زمینه حلال و حرام وجود دارد.

۴- با توجه به اینکه احتمالات سه گانه فوق مردود است، این احتمال می ماند که مراد از «الیوم»، همان روزی است که آیه «الیوم یئس الذین

کفر... نازل شده است.

همه مفسران، جمله‌های: «الیوم یئس الذین کفروا» و «الیوم اکملت لکم دینکم...» را به یکدیگر مربوط می‌دانند. اگر آن روز، نه روز فتح مکه و نه روز نزول آیه براءت، نبوده است، پس چه بوده است؟! آیا روز عرفه یعنی روز نهم ذی‌الحجه سال دهم هجری؟ مگر در روز عرفه آن سال چه اتفاقی افتاده که کفار را مایوس کرده و اكمال دین و اتمام نعمت را باعث شده باشد؟! کفار قریش که در روز فتح مکه (سال هشتم) مایوس شده بودند. کفار عرب هم با نزول آیه براءت در سال نهم مایوس شده‌اند و مراد، یاس همه کفار عالم هم نمی‌تواند باشد زیرا، قطعاً در روز عرفه سال دهم هجرت که مسلمانان در مناسک حج هستند، اتفاقی جهانی نیفتاده و کفاری که خارج از جزیره العرب هستند، هنوز دارای شوکتند و از دین و آیین خود مایوس نشده‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ پیش از آن، دستورهای فراوانی در زمینه فرایض دینی و از جمله حج صادر فرموده و آنچه در روز عرفه بیان کرده، تنها حکم حج تمتع بوده که آن هم بعد از رحلت آن حضرت مهجور شد. در این صورت، آموزش حج تمتع، نمی‌توانسته موجب اكمال دین باشد. بعلاوه بیان حکم حج، چه ارتباطی با یاس کفار دارد؟

نمی‌توان ادعا کرد که در روز عرفه، بقایای احکام اسلامی نازل شد و دین بایان احکام باقی مانده، به اكمال و اتمام رسید، زیرا بعد از روز عرفه هم، احکام دیگری همچون آیات مربوط به «کلالة» و «ریا» نازل شده است.

بنابراین بی‌شک، مراد، روز غدیر است. هجدهم ماه ذی‌الحجه سال دهم هجری، همان روزی که پیامبر اکرم در مراجعت از سفر حج، در غدیر خم، نزول اجلال فرموده در میان جمعیت انبوه مسلمانان، علی ع را به خلافت و امامت برگزید. این احتمال با روایات هم موافق است. اینک جای این سؤال

است که نصب امام و تعیین جانشین پیامبر چه تاثیری در یاس کفار، اكمال دین، اتمام نعمت و خشنودی خدا داشته است؟! در حقیقت باید روشن شود چه اتفاقی افتاده که چهار خاصیت بسیار مهم و سرنوشت ساز دارد:

#### ۱. یاس کفار

کفار برای طرد اسلام از صحنه زندگی مردم، توطئه‌ها کردند، خون دله‌ها خورده و کشته‌ها دادند و گرچه در بسیاری میادین، شکست خوردند اما قطعاً هنوز مایوس نشده بودند. آنان امید داشتند که با رحلت پیامبر خدا، امت اسلام متلاشی شده و تعلیمات اسلامی به فراموشی سپرده شود. تنها نقطه امید کفار همین بود. ولی اگر خداوند برای دوران پس از رحلت پیامبر، رهبر و امامی بر مردم بگمارد که کار حفظ دین، تدبیر امور و ارشاد امت را همچون خود پیامبر دنبال کند و بقای حکومت اسلامی در مسیر صحیح، تضمین شود، آخرین امید کفار نیز مبدل به یاس خواهد شد. در این صورت ترس از کفار معنی ندارد. ولی باید از خدا ترسید. یعنی مؤمنان باید در امر خلافت که امید کفار را از میان برده، از خدا بترسند و کاری نکنند که خدا را به خشم آرند.

#### ۲ و ۳. اكمال دین و اتمام نعمت:

اكمال و اتمام از نظر معنی به هم نزدیکند. راغب اصفهانی، «کمال» شی‌ء را، حاصل شدن هدف آن و «تمام» شی‌ء را، رسیدن آن به حد و مرتبه‌ای می‌داند که نیازی به خارج از خود نداشته باشد. (۳) محققان با الهام گرفتن از آیات قرآن، «تمام» و «کمال» را اینگونه تحلیل کرده

باشد، همچون نمازی است که «اولها التکبیر و آخرها التسلیم» و سایر اجزا نیز هرکدام به جای خود است؟

این نعمت، نعمت «ولایت» است. یعنی ولایت خدا، رسول و اولی الامر. پس دین بدون «ولایت»، همچون کالبدی بی روح است و اما ولایت هم تنها به ولایت خدا تمام نمی شود و الزاما باید به ولایت رسول پیوند یابد. ولایت رسول هم لازم است، اما تمام نیست. زمانی تمام می شود که ولایت اهل بیت علیهم السلام را در پی داشته باشد.

#### ۴. دین پسندیده (رضیت لکم الاسلام دینا):

معلوم می شود آن دینی که از نظر تشریح به کمال نرسیده و از نظر نعمت «ولایت»، تمام نیست، مرضی و پسندیده خدا نیست و به همین جهت است که به دنبال یاس کفار، اکمال دین و اتمام نعمت فرمود: «و رضیت لکم الاسلام دینا» و بدین ترتیب وعده ای که خدا در سوره نور داده بود، در سوره مائده تحقق یافت: *وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشکون بی شیئا (۴)* «خداوند به آنها بی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، وعده داده است که آنها را در روی زمین خلیفه کند. همانگونه که پیشینیان آنها را خلیفه کرد و دینشان را که برایشان پسندیده است، برای آنها استوار و متمکن سازد و خوف آنها را مبدل به امن کند که مرابپرستند و چیزی شریک من قرار ندهند.»

اند: برخی از امور به گونه ای هستند که با بودن همه اجزا، اثر بر آنها مترتب می شود و بدون یکی از آنها، مترتب نخواهد شد. مانند روزه، که اگر در یک جزء از اجزای روزه، ترک امساک شود، باطل است. در اینجا واژه «تمام» به کار می بریم. مثل «اتموا الصیام الی اللیل» (الانعام ۱۱۵) روزه را تا شب به اتمام برسانید. در مورد اجزای نماز نیز اینگونه است. اگر کسی یک جزء واجب از نماز را عمدا به جای نیاورد، نمازش ناقص است و اثری بر آن مترتب نیست.

برخی دیگر، اموری هستند که اثر، وابسته به حصول همه اجزاء در آنها نیست. بلکه هر جزئی، اثری دارد. مانند روزه ماه رمضان که روزه هر روز، اثری دارد و اثر مجموع روزه های یک ماه، مجموعه آثار هر روز است. در اینجا از واژه «کمال» استفاده می کنیم. مثل: «من لم یجد فصیام ثلاثة ایام فی الحج و سبعة اذ ارجعتم تلک عشرة كاملة» (البقره ۱۹۶) در این آیه از کسی که پول قربانی ندارد، خواسته شده که سه روز در حج و هفت روز بعد از مراجعت، روزه بگیرد تا ده روز کامل شود.

آنچه در روز غدیر، اتفاق افتاده، دو وجهه دارد: هم «کمال دین» و هم «تمام نعمت» است. یعنی دین به منزله یک «کل استغراقی»، تلقی شده و مشتمل بر دستورهایی است که هر کدام، هدف خاصی دارد و «هدف مجموع»، مجموع اهداف یکایک دستورها است. اینجاست که حادثه مورد نظر، دستورهایی بر دستورهای دین افزوده و آن را کامل کرده است. و اگر آن حادثه نبود، دین کامل نشده بود. گویا اینکه به قول طبری دستورهای دیگری هم بعد از این قضیه ممکن است نازل شده باشد، اما آنها در کمال دین نقشی ندارند. ولی این حادثه خاص، موجب کمال دین است.

و اما نعمت چیست که اگر این حادثه نبود، ناتمام می ماند و عینا مانند نماز یا روزه ای بود که مکلف، آن را قطع می کرد و به پایان نمی برد و اگر این حادثه



## چگونگی جامعیت و کمال

با عنایت به آیه سوم سوره مائده و مضامین دیگر اسلامی، هیچ مسلمانی نیست که دین را ناقص - اعم از «ناتمام» یا «غیرکامل» - بداند. دین، شجره طیبه ای است که به اعتبار «نعمت»، تام و تمام و به اعتبار جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی و فقهی، «کامل» است. این مطلب، به طور قطع مورد قبول همه مذاهب اسلامی است. اگر اختلافی درباره آن باشد در این است که آیا آنچه دین را کامل و نعمت را تمام کرده، قضیه مهم غدیر خم بوده است، یا قضیه ای دیگر؟!

### جامعیت و کمال دین در چیست؟!

قدر مسلم این است که دین، نسبت به آنچه در قلمرو آن باشد، ساکت نیست و از این حیث، جامع و کامل است. اما آیا سیاست، امامت و رهبری امت، به دین مربوط است یا نه؟ آیا امور دنیوی بشر در قلمرو دین است یا نه؟ و آیا دین در این امور، سکوت کرده یا خیر؟! آیدین، اخروی است یا دنیوی؟ و یا هم دنیوی و هم اخروی است؟ آیا کاری به دنیای مردم نداشته و دنیا را به قیصرها و آخرت را به پیامبران واگذارده است؟! یا اینکه همچون برهان برخی فلاسفه بر نبوت، بگوییم که پیامبران آمده اند تا تنهاروابط اجتماعی مردم را درست کنند و جلو تعدیات و تجاوزات را بگیرند؟ بسیار دشوار بلکه محال است که بگوییم: دین فقط دنیوی یا فقط اخروی است. چراکه دنیا مقدمه و مزرعه آخرت و آخرت، نتیجه و ثمره دنیاست. و بنابراین، دین نمی تواند دنیوی محض یا اخروی محض باشد. پس جامعیت دین به این است که هم به دنیای مردم نظر داشته باشد و هم به آخرت آنان. آن هم نه به گونه ای که میان دنیا و آخرت، دیواری

به ضخامت دیوارچین قرار دهد و برای هریک، بدون ارتباط به یکدیگری برنامه‌ریزی کند.

به هر حال، هیچ مسلمانی در مساله جامعیت و کمال دین، بحث کبروی ندارد. اما به لحاظ صغروی و مصداقی جای بحث است که مرز دین تا کجاست؟ دین اگر نسبت به مسایل درون مرزی خود سکوت کرده باشد، هرگز نمی تواند تام و کامل باشد. اما اگر نسبت به مسایل برون مرزی خود سکوت کند، به تمامیت و جامعیت آن، لطمه ای وارد نمی شود. گرچه ممکن است به قاعده لطف، در مسایل برون مرزی خود نیز وارد شود و راه را بر انسانها بگشاید. چنانکه داود علیه السلام، زره می بافت و این صنعت را که به حکم «و علمناه صنعة لبوس» (۵) از خدا آموخته، به مردم نیز می آموزد، یا نوح کشتی می سازد و صنعت کشتی سازی را - اگر نگوئیم ابداع می کند - رونق می بخشد و زمینه پیشرفت آن را فراهم می سازد. یوسف، مدیریت کشاورزی مصر را بر عهده می گیرد و کشوری را با همسایه های آن در قحطسالی هفت ساله از خطر گرسنگی و نابودی نجات می بخشد و...

موسی به قارون می گوید: «و ابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة و لاتنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک» (۶)

دین از بشر نمی پذیرد که آخرت خود را به دنیا بفروشد و دنیا را هدف نهائی قرار داده، آخرت را فدای دنیا کند چرا که خداوند فرموده است: «اولئک الذین اشتروا الحیاة الدنیا بالآخرة» (۷)

دین، سعادت دنیا و آخرت مردم را می خواهد و در دعاها قرآنی آمده است که: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار» (۸)

دنیای منهای آخرت در نظر دین، متاع غرور و کالای فریب است و به همین جهت فرمود: «و ما الحیاة الدنیا الا متاع الغرور» (۹)

از نظر دین، دنیا محل عبور و آخرت محل استقرار است. علی علیه السلام فرمود: «انما الدنیا دار مجاز و الآخرة دار قرار فخذوا من ممرکم لمقرکم و لاتنهتکوا استارکم عندمن یعلم اسرارکم و اخرجوا من الدنیا قلوبکم من قبل ان تخرج منها ابدانکم». (۱۰)

باید از این دنیا توشه برگرفت و نباید پیش خدا پرده دری کرد. باید قبل از خروج بدن، دل را از این دنیا خارج کرد. دنیایی که از آن به عنوان راه آخرت و وسیله رشد و تزکیه و استکمال انسانها مورد استفاده قرار گیرد، درخور ستایش است، نه درخور مذمت. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی را که زبان به مذمت دنیا گشوده بود، ملامت کرد و فرمود: «اتغتر بالدنیا ثم تدمها ان الدنیا دار صدق لمن صدقها و دار عافیة لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظة لمن اتعظ بها مسجد احب الله و مصلی ملائكة الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله...» (۱۱)

اما دنیایی که هدف باشد (و نه وسیله رشد و تهذیب و استکمال)، هم خودش بی اعتبار است و هم دارنده آن. از این رو علی علیه السلام درباره آنان می فرماید: «یتنافسون فی دنیا دینة و یتکالبون علی جیفة مریحة» (۱۲) بر سر دنیای دون بریکدیگر پیشی گیرند و چون سگها این مردار گندیده را از هم می ربایند. آری دنیای بی هدف، پست و دنی است و حکم مردار متعفن دارد و دنیا داران همچون سگان لاشخورند.

### قلمروی دین؟!!

با توجه به اینکه دنیا مقدمه آخرت و راهی برای رسیدن به آن است، می توان گفت که اصولاً همان طور که دین نمی تواند نسبت به مساله ای از مسایل اخروی بی تفاوت باشد، نسبت به مساله ای از مسایل دنیوی نیز نمی

تواند بی تفاوت باشد.

موجودی که فرزند این دنیا است و از راه دنیا متوجه آخرت می گردد، به هیچ وجه نمی تواند بیگانه از دنیا باشد، چنانکه بیگانه از آخرت نیست. علم، فرهنگ، تمدن، حکومت، سیاست، اقتصاد، هنر، صنعت، کشاورزی، دامداری، خانواده، اجتماع و فرد، به اعتباری، در قلمرو دین هستند و طبیعی است که دین جامع و کامل باید در باب همه آنها قانون و ضابطه بدهد. بشر در حقوق و اخلاق و عبادات، نیازمند دین است. درست است که بشر با عقل عملی خود، حسن و قبح افعال و مبانی بسیاری از بایدها و نبایدها را - اگر اشعری فکر نکنیم - درک می کند و طبعاً به درک مسایلی از اخلاق، عبادات و حقوق نایل می شود. ولی این اندازه برای اخروی شدن دنیا و برای اینکه جریان زندگی دنیا به سلامت آخرت منتهی شود، کافی نیست و لذا علاوه بر حجت باطن (عقل)، به حجت ظاهر (انبیاء و اولیاء) نیازمندیم.

اگر دین، طرفدار اعتکاف در غار، رهبانیت، زهد خشک صوفیانه، تجردگرایی قلندرانه و گریز از کار و تلاش و اجتماع و سیاست و فلاح و صنعت بود و زندگی استثنایی و غیرطبیعی مرتاضان را واقعی می گذاشت، آنگاه حق داشتیم برای دین، مسایل برون مرزی و درون مرزی درست کنیم و دین جامع و کامل را محدود به مسایل خاصی درخور رهبانیت، ترک دنیا، تجرد، نفرت و گریز بدانیم. اما می دانیم که اسلام غیر از این است. ریاضت اسلام، روزه واجب رمضان است و اعتکاف مستحب اسلام، سه روز ماندن در مسجد است و رهبانیت آن، جهاد می باشد. چنانکه پیامبر به عثمان بن مظعون - که به خاطر مرگ فرزند و از شدت حزن، در کنج خانه عزلت گزیده و به عبادت پرداخته بود فرمود: «یا عثمان ان الله تبارک و تعالی لم یکتب علینا الرهبانیه انما رهبانیه امتی الجهاد فی سبیل الله» (۱۳) بدین ترتیب، هیچ امری از امور

دنیا و هیچ عملی از اعمال بشر در حیات این دنیا، خارج از قلمرو دین نیست. در این موضوع، هیچ فرقی بین مسایل فردی، خانوادگی و اجتماعی نیست و صد البته برخی از مسایل به خاطر اهمیتی که دارند، ضمن اینکه در قلمرو دین هستند، در درجه اول اهمیت قرار دارند.

اصولاً نباید فراموش کرد که در قرآن کریم پیامبرگرمی اسلام به عنوان تزکیه کننده و تعلیم دهنده معرفی شده. چنانکه می فرماید: «و یزکیهم ویعلمهم الكتاب والحکمة» (۱۴) دین مبین اسلام تمام ابعاد وجودی انسانها از زمان انعقاد نطفه - بلکه قبل از آن - تا کودکی، جوانی، پیری، مرگ، پس از مرگ را مورد توجه قرار داده و با دیدی وسیع، با تعلیم و تزکیه انسان، تمام مراحل وجود و همه علل و شرایط تکاملی از جمله اصلاح محیط اجتماعی را مد نظر قرار داده برای رشد معنوی و تربیت او به نحوی بهتر و پسندیده تر، برنامه ریزی می کند، طبیعی است که تشکیل حکومت صالح نیز نمی تواند از مسایل برون دینی باشد. دینی که حتی مساله مضمضه و استنشاق و ازاله موهای زاید و ناخنها و نظافت بدن را از یاد نبرده، چگونه ممکن است در مساله حکومت که از اهم مسایل دنیوی و اخروی بشر است، ساکت مانده و دم فرو بسته باشد؟! و مگر ساکت مانده است!؟

در قرآن کریم به مساله حکومت، اهمیت ویژه ای داده شده و با آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۱۵)، حاکمیت را یکسره از ناهلان سلب کرده و طوق اطاعت ظالمان و فاسقان و حاکمان به غیر «ما انزل الله» را از گردن انسانها برداشته و بهترین نوع اطاعت را بر آنها واجب شمرده که در زمان حضور، اطاعت از معصوم و در عصر غیبت کبری، اطاعت از آنانی است که با انتخاب مستقیم یا غیرمستقیم مردم و برحسب موازین و معیارهای تعیین شده از سوی شرع مقدس زمام امور مسلمین را به دست می گیرند. و مضمونی

دلنشین از حاکمیت فقهای جامع شرایط و امام گونه های عصر انتظار پدید می آورد. در روایات نیز بدان مطلب توجه اکید شده و راه حکومت طاغیان، ظالمان و بی خبران از اسلام و قوانین آن بسته شده و مخصوصاً در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که: «بنی الاسلام علی خمسة اشياء: علی الصلوة والزکوة و الحج و الصوم و الولاية».

اسلام بر پنج ستون استوار شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.

زراره می پرسد: کدامیک برتر است؟ و چرا؟!؟

حضرت می فرماید: «ولایت». زیرا «هو الدلیل علیهن». «ولایت»، افضل است، چرا که کلید بقیه است و زمامدار، انسان شایسته ای است که خود، دلیل و راهنما برای سایر احکام است.

راوی می پرسد: پس از ولایت، کدام افضل است؟ می فرماید: نماز؛ چرا که پیامبر خدا فرمود: نماز ستون دین شماست.

سپس فرمود: قله امور و کلید اشیا و خشنودی خدا، اطاعت از امام پس از معرفت اوست. خداوند فرمود: «من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولى فمأرسلناک علیهم حفیظاً» (۱۶) اگر کسی شبها عبادت کرده، و روزها روزه بدارد و همه مالش را صدقه داده، و همه ساله حج کند و ولایت ولی خدا را نشناسد تا آن را گردن نهد و همه اعمالش به دلالت او باشد، در ثواب آن اعماق حقی نیست و از صف اهل ایمان بیرون است... (۱۷)

از این روایت (با سند صحیح و دلالت روشن) استفاده می شود که حکومت در متن دین اخروی و خدایی است و دین منهای حکومت، هرگز نمی تواند سوق دهنده مردم به سوی خدا و آخرت باشد.

نکته ای در خور تأمل، این است که احکام تکلیفی پنج قسم است:

واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح.



است. درست مثل اینکه شخص یا خانواده ای می‌توانند درباره تعطیلات تابستانی خود تصمیم بگیرند که چگونه آن را بگذرانند؟ در خانه یا در سفر؟ در داخل یا خارج از کشور؟ آنچه مهم است، این است که هر تصمیمی بگیرند، باید با فعل حرام یا ترک واجبی توأم نباشد.

اختلاف درباره مسایل سیاسی و حکومتی است. آیا دین در اینگونه مسایل، به بیان سلسله ای از وظایف و تکالیف پرداخته و همانگونه که در مسایل عبادی و تجاری، واجب و حرام رسیده، در این امور هم واجبات و محرمات داریم، یا خیر؟! آیا اسلام بشر را در انجام و ترک افعال سیاسی و حکومتی، آزاد شمرده و امور سیاسی را از مباحات دانسته است؟ آیا اگر دین به اینگونه امور توجه کند، صبغه خدایی و اخروی بودن خود را از دست می‌دهد و دنیوی می‌شود، یا اینکه به همان دلیل خدایی و اخروی بودن، باید به اینگونه امور توجه جدی کند و برای هموار کردن راه زندگی سعادت‌مندان اخروی و تقرب به خدا، مردم دیندار را به تشکیل حکومتی تشویق کند که معیارها و ضوابط خود را از دین بگیرد، مجری احکام خدا باشد و در عین حال، از تزکیه و تعلیم انسانها چیزی دریغ ندارد.

به نظر ما همین بینش دوم، صحیح است. صحت و سقم هر یک از این دو بینش از راه مراجعه به متون اصیل دینی به دست می‌آید. به خصوص که استدلالات مربوط به بینش اول، از استحکام لازم برخوردار نیستند و چنانکه خواهیم دید با مضامین اصیل دینی ناسازگار است.

### نظری به بینش مخالف

تفکیک کنندگان دین از سیاست و حکومت، سعی کرده‌اند که مساله حکومت را از قلمرو دین اخروی و خدایی خارج کنند. یا به تعبیر ما آن را در قلمرو مباحات

طبعاً هیچ فعلی از افعال مکلفین خارج از این احکام نیست.

چهار قسم اول به تعبدی و توصلی تقسیم می‌شوند. آنجا که فعل یا ترک، نیاز به قصد قربت دارد، تعبدی و آنجا که نیاز ندارد، توصلی است. اما در مباحات، تقسیم به تعبدی و توصلی بی معنی است.

آیا دین اخروی، مردم را در امور مربوط به اداره کشور اسلامی به اباحتیگری فراخوانده یا در این موارد مهم نیز، احکام واجب و حرام دارد؟

ممکن است کسی بگوید نیازی نیست که دین اینگونه مسایل را در قلمرو واجبات، مستحبات، محرمات، مکروهات قرار دهد. بلکه در قلمرو مباحاتند و انسان عاقل، خود در این موارد تصمیم می‌گیرد و نیازی به امر و نهی و تکلیف ندارد. بنابراین، حتی چنین کسی هم معترف است که مسایل برون دینی نداریم و او نیز - ناآگاهانه - تمام اعمال بشر را از نظر حکم و تکلیف، در قلمرو دین می‌شناسد، منتهی ادعا می‌کند که امور سیاسی و حکومتی، نظیر بسیاری از مسایل دیگر جزو مباحاتند. پس تنها باید بررسی کرد که آیا اینگونه مسایل، به راستی در قلمرو مباحاتند و تصمیم‌گیری درباره آنها کاملاً به اختیار بشر نهاده شده یا اینکه در قلمرو واجبات، محرمات و احیاناً مکروهات و مستحباتند و بشر، وظائف سیاسی نیز دارد و در اینگونه امور، باید پیرو دین باشد؟

بنابراین اختلاف بر سر برخی از مسایل است که آیا در قلمرو مباحات می‌باشند یا در قلمرو، واجبات و محرمات. نه اینکه آیا این مسایل، داخل در قلمرو دینند یا خارج؟ و آیا از مسایل برون دینی اند یا درون دینی؟!

قطعاً در برخی از مسایل، اختلافی نیست که از جمله مباحاتند. مثل اینکه ساعت رسمی کشور را یک ساعت جلو بیاوریم یا نیاوریم. مردم و سیاستمداران بر حسب مصالح اجتماعی و اقتصادی می‌توانند در این موضوع تصمیم بگیرند. نه جلو بردن ساعت، مخالف دین و نه نبردن آن، منصوص در دین

قرار دهند. از جمله بازگان در مقاله «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» می‌گوید: «اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیا از سیاست و اداره دنیا برای چیست؟ شعارهای دین برای دنیا یا دین و دنیا با هم یک سلسله زینها و آفات و انحرافهایی به بار می‌آورد که نهایت آن، خسردانیا و الاخرة شدن است (۱۸)

می‌بینیم که وی کمابیش معترف است که دنیا مزرعه آخرت است و مجال است که دین عنایتی به دنیا نداشته باشد. منتهی حکومت را از قلمرو دین، خارج می‌کند و ادعا می‌کند که بدون توجه به حکومت، می‌شود دنیا را مزرعه آخرت کرد. حال آنکه چنانچه گفتیم هیچ چیز از قلمرو دین خارج نیست و گرچه برخی از امور در قلمرو مباحات دینی باشند. اما امر مهمی مثل حکومت! به حال خود رها نشده و مباح هم نیست بلکه احکام متعدد از ابعاد متعدد متوجه آن است.

#### استدلال اول: تبدیل توحید به شرک

«وقتی بهبود زندگی فرد و اجتماع و مدیریت مطلوب دنیا، پایه پای آخرت و خدا، هدف و منظور دین قرار گرفت، اخلاص در دین و عبودیت خدا در محاق رفته، پس زده و فراموش می‌شود. بدین وسیله توحید تبدیل به شرک... گردیده و دیانت و دینداری از اصالت و خاصیت می‌افتد» (۱۹)

نویسنده سپس شواهدی از دوره رنسانس و دوره بعد از انقلاب اسلامی ذکر کرده، بدین وسیله می‌کوشد تا ثابت کند دینی بودن حکومت، صبغه توحیدی دین را از بین برده، و شرک را جایگزین آن می‌کند.

#### پاسخ:

همان طور که در صحیح زراره ملاحظه کردیم و همان گونه که از آیات استفاده

می‌شود، حاکم اسلامی، راهنمای توحید و رهگشای احکام عبادی و غیرعبادی اسلام است. او کسی است که، دین را با توجه به ضوابط و معیارهای خود برای کومت برگزیده، تا مجری دستورهای الهی و ناظر بر خلوص، یگانه پرستی، اخلاق نیکو و رفتار خداپسندانه باشد.

اگر حکومتی به نام حکومت دینی، توحید را به شرک بدل کند و یا اخلاص در دین و عبودیت خدا را زائل کند آیا حکومتی دینی است که باید از آن اطاعت و حمایت کرد یا حکومت ضد دینی است که باید از اطاعتش سرباز زد و در راه زوال و سقوطش جهاد کرد؟

حاکم اسلامی در عصر حضور معصوم، مقام عصمت است و در عصر غیبت کبری، فقهای عادل و واجد شرایطی هستند که با شور و انتخاب امت، به حکومت می‌رسند. آنان چگونه ممکن است شرک را به توحید بدل کنند؟! و چه تضمینی است که اگر قدرت حکومتی را از نظارت و حاکمیت دین خارج کنیم، توحید محفوظ بماند و تزکیه و تعلیم مردم استمرار یابد؟

#### استدلال دوم: ناامیدی مردم بر اثر ناتوانی حکام دینی

اگر حکومت، دینی باشد، مردم بر اثر ناتوانی دین و شریعت در جوابگویی به مسایل بی شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دایم فردی و اجتماعی دنیا، دچار یاس می‌شوند و ازدین و ایمان انصراف پیدا می‌کنند. «وقتی مردم مؤمن و مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان گردند و ببینند که متصدیان و مدافعان، ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط یا عجز و اعتراف بپردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌گردند.» (۲۰)

نویسنده برای تایید مدعای خود چنین استشهاد می‌کند که مقدسین و متعصبین فکر می‌کنند که با دعا و درخواست از خدا کلیه آرزوها و مشکلات

رفع می شود و هنگامی که می بینند از این راه به مقاصد خود نمی رسند، گرفتار یاس و بدبینی می شوند و به مکاتب و معتقدات مخرب روی می آورند.

#### پاسخ:

مگر دینی بودن حکومت و اینکه حاکم اسلامی باید مطابق معیارهای دینی برگزیده شود، به معنای این است که دین باید جوابگوی مسایل بی شمار و نوظهور علمی و انسانی باشد؟!

حکومت چه دینی باشد و چه غیردینی، وظیفه دارد که در راه حل مشکلات دایم فردی و اجتماعی دنیای مردم در پی برنامه ریزی مدیریت صحیح باشد. تفاوت حاکم دینی و غیردینی در این است که اولی خود را در برابر خدای مردم نیز مسئول می بیند و می داند که خداوند از کوچکترین اعمال بشری نمی گذرد و دومی فرد مستبدی است که نه با خدا سروکار دارد و نه با مردم، و یافردی است که فقط ملاحظه مردم را می کند و چه بسا با ترفندهای ریا و حيله، مردم را راضی نگاه می دارد ولی به همه مصالح حقیقی آنان نظریا التزام ندارد، گرچه احیانا خدماتی هم می کند.

دینداران را باید با فرمول تزکیه و تعلیم و مطابق جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی تربیت کرد تا بدانند که دعا بدون تلاش و کوشش مطلوب دین نیست و امیرمؤمنان فرمود: «الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر» (۲۱) (دعاکننده بدون عمل مانند تیرانداز بدون زه می باشد). در حدیث است که پیامبر اکرم فرمود: دعای مردی که در خانه بنشیند و بگوید: خدایا مرا روزی ده و در راه طلب روزی تلاش نکند مستجاب نخواهد شد. (۲۲)

حاکم و مدیر با تدبیردینی در راه حل مشکلات، از کلیه نیروهای کارآمد بهره می گیرد، تخصص و تجربه آنها را در راه صحیح به کار می اندازد و با مشورت صاحبان نظر و ارباب رای و تدبیر و خیرخواهان کشور و مردم، بر حل مشکلات

فایق می آید. مردم متدین آگاه هم می دانند که راه صحیح حل مشکلات، همین است، نه آنچه آقای بازگان می گویند.

#### استدلال سوم: تجارب تلخ

از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت، نتایج معکوس و تجربیات تلخی به دست آمده است. نویسنده از اظهار نظر درباره نظامی که پس از انقلاب اسلامی ایران به وجود آمده خودداری می کند و می گوید: «نظام خودمان... هنوز آخرین نمره امتحانی خود را نگرفته است» (۲۳)

ولی با استفاده از تاریخ گذشته امتهای توحیدی می گوید: «هزارسال ریاست بلامنازع دینی پایهها و حاکمیت کلیسای کاتولیک بر پادشاهان و اشراف و مردم، یادگاری جز جهل و تاریکی... و اختناق به جان گذاشت... خلفای اموی و عباسی و عثمانی که خود را خلیفه رسول الله (و بعضیها خلیفه الله) می خواندند، زمام ایمان و امور مسلمانان را در اختیار گرفته بودند... دین و سیاست در هم ادغام شده، اسماء الله و اسلام فرمانروا بودند، ولی عملا دین از دولت فرمان می گرفت و دیدیم چه ظلمها که بر دودمان رسالت و شیعیان نکردند! چه بدعتها و انحرافها که در دین خدا وارد نساختند. سلاطین صفوی در کنار اراذتی که به ولایت علی علیه السلام و به ساحت مقدس امامان اهل بیت ابراز می داشتند، سرآمد سفاکی و شرابخواری و هرزگی نیز بودند سلسله قاجار هم تظاهر به تقدس دینی و تبعیت از روحانیت شیعی می کردند و در استبدادگری و استکبار یا زن باره ای و تجاوز به حدود شرع و حقوق خلق باک از کسی نداشتند» (۲۴)

#### پاسخ:

هیچ متدین آگاهی کلیسا یا خلافت اموی و عباسی و عثمانی و قاجار را مظاهر حکومت دینی نمی داند. آیا هرکس نام دین بر خود نهاد و قدرت حکومتی را

قبضه کرد، حکومتش دینی است؟ چنین حاکمی دین را در قبضه سیاست درآورده، اما عنصری ضد دین است. حاکم دینی باید برگزیده معیارها و ضوابط دینی باشد و راه و رسمی جز دین، پیش نگیرد.

#### استدلال چهارم: حاکم شدن روش اکراه

«اسلامی که با پشتوانه قدرت و روش اکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است نه دین خدا. از یاد آوریهای مکرر و مؤکدی که خداوند عزیز حکیم به رسول خود و به گروندگان دینش می نماید، یکی «انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر» (۲۵) و دیگر «لا اکراه فی الدین» (۲۶).... به انضمام دهها آیه دیگر به صورت: «ما جعلناک علیهم حفیظا» (۲۷) و «ان انت الانذیر» (۲۸) و «ما علی الرسول الا البلاغ» (۲۹) و «ما انا علیکم بوکیل» (۳۰) که دلالت بر مامور و موکل نبودن و مسئول کفر و دین مردم نشدن آن حضرت می نماید. (۳۱) نازل کننده قرآن نخواسته که آیینش جز از طریق اختیار و آزادی، با حفظ کرامت انسانی و با پشتوانه ارشاد و علم، ارائه و اجرا گردد...» (۳۲)

#### پاسخ:

آیا اگر انسان‌های صالح بر مردم حکومت کنند و نظام عدل و کرامت و حریت را برقرار سازند، نتیجه اش این است که دین با روش اکراه پیش برود و کالای شیطان به مردم عرضه شود؟

در ذهن استدلال کننده، چهره کریه‌ای از حکومت مجسم شده که سلاحی جز زورگویی، مکر، حيله، استبداد و خشونت ندارد و می خواهد با همین ابزارها دین خدا را حاکم کند. البته دین چنین حکومتی کالای شیطان است و هیچ دینداری حاضر نیست چنین حکومتی را به عنوان حکومت دینی پذیرا گردد. الگوی حکومت دینی، پیامبر، علی و امام مجتبی هستند که کرامت انسان را

ارج می نهادند و در میان مردم، همچون خود آنان می زیستند. نگارنده اطمینان دارد که از نظر مستشکل، حکومت پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و پیامبرانی که به شهادت قرآن کریم، قبل از اسلام براریکه حکومت نشسته اند، در راستای شئون دینی و مقام هدایت و ارشاد آنها بوده و هرگز آنها را از جاده بلاغ، انذار و تذکیر خارج نکرده، آنها را در کژراهه اکراه نینداخته، عنوان مصیطر و حفیظ به آنها نداده و دین خدا را به صورت کالای شیطان در نیآورده است. آنها اگر چه اندک حکومت کردند، ولی خطوط روشن و دقیق حکومت دینی را ترسیم کردند و چنان تجربه شیرینی برای دینداران به یادگار گذاشتند که هرگز حکومت‌های غیردینی را جز از باب اضطرار و عناوین ثانویه، پذیرا نشوند که فرموده اند: لا ید للناس من امیر بر او فاجر (۳۳)

آری مردم را امیر باید و بدون شک، امیری ایده آل است که مظهر نیکی و خوش رفتاری باشد و اگر نبود، چاره ای جز امیر فاجر نیست. فرق این دو حکومت روشن است: اما الامرة البرة فیعمل فیها التقی و اما الامرة الفاجرة فیتمتع فیها الشقی (۳۴)

حکومتی که بر پایه کردار نیک باشد، پرهیزکار در آن کار خود کند و حکومتی که بر اساس تبهکاری است، بدکردار در آن، بهره خویش برد. حاکم اسلامی کسی است که شیفته جاه و مقام نیست و عطش قدرت و سیطره ندارد.

آنک او تن را بدین سان پی کند

حرص میری و خلافت کی کند

زان به ظاهر کو شد اندر جاه و حکم

تا امیران را نماید راه و حکم

تا امیری را دهد جانی دگر

تا دهد نخل خلافت را ثمر

در حکومت او کرامت انسانها لگدمال شود و خفقان سیاسی جامعه را دربرگیرد. حاکم دینی جز در راه تزکیه انسانها و ارج نهادن به ارزشهای واقعی گام نمی زند و اگر حاکمانی غیر از این کرده اند، دینی نبوده اند، صورتک ریا و تزویر به چهره زده و دین خدا را ملعبه کرده اند.

### استدلال پنجم: افراط و تفریط

«دین برای دنیا یا ترک دنیا به خاطر دین، دو حالت افراط و تفریط در دین هستند، این دو شعار، در حقیقت دوروی سکه واحدی هستند که به دست بشری جاهل، در ضرابخانه شیطان، قالب خورده اند و قرآن، بشدت هر دو وارد می کند. یک روی سکه، نقش متفکران نزدیک نگر و انسان دوستان نارس را دارد که تصور کرده اند تعلیمات و تلقینات ادیان الهی به خاطر بهبودبخشیدن به زندگی افراد و حسن اداره اجتماعات بوده است. روی دیگر سکه، تصاویر زاهدی رهبان صفت و تارک دنیاها مرتاض مسلک را نشان می دهد. کسانی که دنیا و خوشیهای آن را دامهای شیطان برای گمراهی انسانها دانسته، معتقدند باید از تمام آنها پرهیز کرد و نفس اماره را به سختی و مشقت و محرومیت انداخت؛ در حالی که رضا و قصد خدا چنین نبوده و قرآن مکرراً اظهار می دارد نعمتهایی را که در زمین و آسمان است، برای شما آفریده و می خواهد از آنها بهره مند شده، شکر به جا آرید؛ ولی پیروی از گامهای شیطانی که دشمن شماست، نکنید.» (۳۷)

### پاسخ:

آری باید از افراط و تفریط حذر کرد و راه اعتدال پیمود. اما راه اعتدال چیست؟ آیا اگر دینداران مخلص برای اجرای فرامین الهی به میدان آمده، حکومت را برای خدمت به خلق و تحصیل رضای خدا قبضه کنند و ناهلان را از سلطه بر

میری او بینی اندر آن جهان  
فکرت پنهانیت گردد عیان  
هین گمان بد مبرای ذو لباب  
با خودآ، والله اعلم بالصواب  
جهد پیغمبر به فتح مکه هم  
کی بود در حب دنیا متهم  
چونکه مخزنهای افلاک و عقول  
چون خسی آمد بر چشم رسول  
پس چه باشد مکه و شام و عراق  
که نماید او نبرد و اشتیاق (۳۵)

معاویه که به ناحق بر مسند حکومت دینی تکیه زده بود، به ضرار بن ضمیره می گوید: علی را برایم وصف کن. اومی گوید: (۳۶)  
به خدا او روزها روزه دار و شبها شب زنده دار بود. خشن ترین لباسها و ساده ترین غذاها را دوست می داشت. در میان ما می نشست و تا ما سخن می گفتیم، او سکوت می کرد و هرگاه سؤال می کردیم، جوابمان می داد. اموال را به طور مساوی تقسیم می کرد و در میان مردم به عدالت رفتار می نمود. ضعیف از ستم او بیمناک نبود و قوی در میل و انحرافش طمع نمی ورزید. آری پیشتازان و رهگشایان حکومت دینی چنین بودند و سزاوار نیست که حکومت خلفای جور و سلطنت شاهنشاهان ستمگر و شهوتران و سلطه کلیساها را حکومت دینی بنامیم.

رهبری اجتماعی و سیاسی، جدا از رهبری دینی نیست و حاکم دینی منصب را برای اصلاح جامعه و امر به معروف و نهی از منکر و ستم ستیزی و تحصیل رضای خدا از طریق خدمت به خلق می خواهد و هرگز اجازه نمی دهد که

و آخرت و معرفی کنندگان خالق یکتا بوده اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزار یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شدن انسان نمی باشد، ضرورتی است نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسانها، در چنین روزگار سراسر رنج و ملال... وقتی کار آدمی به آنجا برسد که زندگی و دنیا را سراسر سختی و تاریکی دید و راههایی برای امید و فرار نیابد و از خدا و دین که برایش درمان کنندگان درد و اداره کنندگان دنیا بودند، کاری ساخته نشود و نقشی در افکار و اعمال او نداشته باشد، آیا غیر از خودرهای و رو آوردن به شهوات و فساد و پناه بردن به خواب و خمار و یاس و انتحار، چه برنامه و سرنوشتی می تواند داشته باشد.» (۳۹)

#### پاسخ:

آیا مردم در حکومت پیامبر و علی و حکومت داوود و سلیمان گرفتار سرخوردگی و یاس و نومیدی شدند یا به عکس، با به کار افتادن صحیح نیروها، عزمها قوی تر و راه مبارزه با مشکلات، هموارتر گردید؟

دینداران راستین چه در زمان برقراری حکومت عدل دینی و چه در حکومتهای جور، همواره وظیفه خود را انجام داده اند. گیریم در زمان حکومت عدل در راه تقویت بنیان آن حکومت و در زمان حکومت جور، در راه درهم شکستن بنیان آن بوده اند. هرگز خداجویی و آخرت گرایی، آنها را از این مساله مهم که وسیله مؤثری در راه اصلاح دنیا و هموار کردن راه آخرت و تقرب به خداست، باز نداشته است.

همه دینداران راستین معتقدند که: «اگر زندگی امروز ما خراب یا دشوار است، چرا زندگی فردا و همیشه گیمان خراب باشد؟!» (۴۰) اما آیا خرابی زندگی این دنیا و دشواری آن، به خود ما مربوط نیست و آیا تلاش در راه اصلاح و تسهیل زندگی دنیوی مردم برای رضای خدا، مقدمه ای برای بهتر شدن زندگی فردا

این نهاد مقدس بازدارند، خلاف اعتدال است؟ آیا این، همان تفریطی نیست که باید دینداران از آن پرهیز کنند؟ حکومت کردن بر مردم هم سکه دوروست. یک روی، آن است که حکومت را برای سلطه و ارضای تمایلات حیوانی و غیرانسانی بخواهیم. که چنین حکومتی مذموم است. اما روی دیگر، آن است که حکومت، وسیله ای باشد برای انجام وظایف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و خدمت به خلق و تحصیل رضای خدا. چنین حکومتی نه افراط است، نه تفریط و قطعاً تشکیل چنین حکومتی، واجب کفایی و در مواردی واجب تعیینی است.

حکومت، حساس ترین نهادهای اجتماعی است و باید انسانهای واجد شرایط، به آن اهمیت دهند و نگذارند که طعمه ای در دهان ناهلان شود. امیرالمؤمنین علیه السلام به اشعث بن قیس که والی آذربایجان بود، نوشت: «ان عملک لیس لک بطعمه ولكن فی عنقک امانه» (۳۸)

کاری که بر عهده توست، نان خورش تو نیست، بلکه بار امانتی است برگردن تو. اصرار بر این که روی آوردن دینداران به حکومت، افراط در کار دنیا و باعث دنیوی کردن دین است، خود افراطی است که این امانت الهی را طعمه گرگهای حریص خواهد کرد و صالحان تن به تحمل امانت نخواهد داد. امام در ادامه نامه به اشعث فرمود: «آن که تو را بدان کارگمارد، نگهبانی امانت را بر عهده ات گذارده، تو را نرسد که آنچه خواهی به رعیت فرمایی و بی دستوری به کاری دشوار در آیی. در دست تو مالی از مالهای خداست و تو آن را خزانه داری تا به من بسپاری و امیدوارم که برای تو بدترین والیان نباشم.»

استدلال ششم: دین اخروی و ضرورتی برای بقای دین و دنیا

«اعتقاد به این که پیامبران خدا صرفاً خبر دهندگان و تدارک کنندگان قیامت

و حیات جاودانی نیست؟  
آیا این‌گونه فکر کردن، به معنای گریز از مسئولیت و تن به استضعاف دادن و مستضعفان را در زیر سیطره مستکبران رها کردن نیست؟  
قرآن کریم می‌گوید: «ما لكم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال و النساء و الولدان» (۴۱)  
چرا در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ آیا جنگیدن بدون تشکیل حکومت ممکن است؟! آیا ترک جنگ و گریز از قدرت و شوکت حکومتی به معنای رها کردن مستضعفان در چنگال زورگویان و قلدان نیست؟  
قرآن کریم می‌گوید: «ان الذین تتوفاهم الملائكة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها» (۴۲)  
آنان که فرشتگان جانشان رامی‌گیرند، در حالی که به خود ستم کرده‌اند، به آنها می‌گویند: در چه وضعی بودید؟ گویند: در روی زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید؟!  
از این دو آیه برمی‌آید که تن به استضعاف دادن و مستضعفان را در چنگال دژخیمان مستکبر رها کردن، مذموم است و حتماً باید تن به مبارزه و جهاد و قتال داد. ولی مگر مبارزه و جهاد و قتال بدون تشکیلات و داشتن ارتش و سپاه ممکن است؟!  
اگر زندگی امروز ما به علت سربازدن از وظایف اجتماعی و سیاسی و معطل گذاشتن امر به معروف و نهی از منکر و ترک جهاد و قتال با قدرتمندان مستکبر خراب باشد، نباید امید داشته باشیم که زندگی آخرت ما رضایت بخش و آباد باشد. مگر این که خرابی زندگی به خاطر پیکار و مبارزه باشد. چنانکه

مجاهدین اسلام رنجها و مرارتها را به جان خریدند و دنیا را فدای آخرت کردند و بهترین زندگی را در آخرت برای خود فراهم کردند. می‌پذیریم که دین می‌خواهد انسان را به سوی خدا و زندگی سعادت‌مندانه آخرت سوق دهد. ولی آیا آباد کردن خانه آخرت و تقرب به خدا بدون اصلاح معاش و بدون تنظیم صحیح و دقیق امور سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ممکن است؟! اگر دین کاری به حکومت ندارد، پس چرا قرآن می‌گوید: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم» (۴۳) تا می‌توانید در برابر دشمنان نیرو و اسب تهیه کنید تا دشمنان خدا و دشمنان شما از شما بترسند. آیا نباید دنیا از لوٹ وجود دشمنان خدا پاک شود؟ آیا اگر نشود دنیا را از لوٹ وجود آنان پاک کرد، نباید چندان قوی شد که آنها را جرات دشمنی کردن نباشد؟!  
استدلال هفتم: منع از تدبیر و فعالیت  
«مساله مهم‌تر زیان سنگینی است که طرز تفکر دین برای دنیا، به بار می‌آورد. انتظار یا اعتقاد به این که بعثت پیامبران و تعلیمات آنان - کلاً یا ضمناً - به خاطر اصلاح انسانها و اداره صحیح امور فردی و اجتماعی آنها در دنیا می‌باشد. و ادیان توحیدی، علاوه بر اصول و احکام عبادی، جامع اندیشه‌ها و رهنمودهای لازم برای بهبود زندگی افراد و جوامع بشری هستند، باعث می‌شود که مؤمنین و علاقه‌مندان، احساس وظیفه و نگرانی نکنند و درباره مسایل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری... در صدد تدبیر و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین بر نیایند؛ بلکه کافی خواهد بود که در انجام حدود و وظایف شرعی مراقبت لازم به خرج دهند تا دنیا و آخرتشان به وجه احسن تأمین گردد. بدون این که احتیاج به کسب دانشها و کنجکاوی و تفحص در

مسایل و قوانین طبیعت و خلایق داشته باشند و به بسطروابط با دنیای خارج خودشان واكتشافات و اختراعات برای چاره جویی مشکلات فزاینده زندگی و دنیا بپردازند. علاوه بر آن، ناچار شوند اصرار بورزند که شریعت و فقهشان چون از طرف خداست و کامل و جامع می باشد، به همان صورت که هست، جواب همه نیازها و اشکالات و ابتلاهای همه عصرها و انسانها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و تغییری در آن داد.» (۴۴)

#### پاسخ:

اولاً: باید توجه کنیم که فقه، علم به احکام و تکالیف است از روی ادله شرعی. فقیه باید با عنایت به منابع استنباط، تکلیف مردم را در رابطه با اعمالشان روشن کند، یعنی باید بگوید: چه کاری حرام، کدامیک واجب و یا محکوم احکام دیگر (استحباب و کراهت و اباحه) است؟ فقیه باید از منابع دینی، احکام کلیه امور را در قلمرو زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی مردم بیان کند. او از جهت فقاہتش، برنامه ریز نیست و به همین جهت، هر فقیهی نمی تواند حاکم بر مقدرات مردم باشد. بلکه علاوه بر فقاہت، شرایط دیگری هم دارد که فقه در آثار خویش درباره آنها بحث کرده اند. کامل بودن و جامع بودن فقه، مطلبی درست است. اما نه به لحاظ این که به نیازها و اشکالات غیر فقهی عصرها و انسانها نیز پرداخته باشد بلکه به لحاظ بیان احکام، کامل و جامع است و فقیه با احاطه ای که بر منابع و ادله دارد، می تواند احکام همه موضوعات را بیان کند. اعم از این که موضوع، در گذشته مطرح بوده، یا مستحدثه باشد.

بنابراین، اگر امروز مشکل ایدز گریبان گیر انسان ها شود، راه حل طبی این مشکل را نباید از فقه بجوییم، بلکه باید ویروس آن را شناخت و راه علاج آن را کشف کرد. البته فقه در بیان احکام مربوط به این بیماری و معضل اجتماعی، جامع و کامل است. فقه وظیفه دارد که احکام مربوط به این پدیده را بیان

کند. اما وظیفه ندارد که واکنس ضد ایدز را هم ساخته، طبقه واکسیناسیون را هم آموزش دهد.

آری فقه را نباید تغییر داد. ولی باید با کار ممتد، جدی و عمیق چنان پربارش کرد که پاسخگوی همه بایدها و نبایدها در کلیه زمینه ها باشد. این کار نه به معنای تغییر دادن آن است و نه وارد کردن چیزی در آن.

ثانیاً: محال است که انبیای الهی که هدفشان خدا و آخرت است، دنیا را نادیده انگارند. مسافری که به شهری می رود، هدفش رفتن به آن شهر است. اما وسیله سفر و راه و سایر ابزارها در رابطه با هدف، برای او مطرح است و باید راه هموار و امن و وسیله سفر مرتب و بی خطر باشد تا او را به مقصد برساند. دنیا راه آخرت و قرب به خداست. بی توجهی به دنیا، همان تفریطی است که استدلال کننده از آن بیمناک است.

ما باید از مسیر همین دنیا به خدا و آخرت برسیم. بدن ما مولود همین جهان و در عین حال، مرکب روح است. ما به این بدن نیاز داریم و به همین دلیل، چاره ای جز فعالیت صنعتی، کشاورزی، هنری، علمی و فرهنگی نداریم. این فعالیتها نظام می خواهد و نظام دادن بدون تشکیل حکومت ممکن نیست. دین یا باید از دنیا و مافیها بگذرد و پیروان خود را به آسمان و عرش الهی ببرد و آنها را از زندگی زمینی از همان روزی که شهادتین می گویند، برهاند و یا اگر بخواهد - و حتماً می خواهد - از مسیر دنیا به آخرت و خدا برساند، باید به همه لوازم آن تن دهد و دنیای مردم متدین را در اختیار قیصر و کسری نگذارد. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ چنین کرد و برای بعد از رحلت جانگداز خود نیز علی ع را برگزید و به امامت استمرار بخشید و همین، رمز کمال دین و تمام نعمت بود که در روز عید غدیر خم به مردم اعلام شد و اسلام توأم با حکومت و امامت، به پایه و مرحله ای رسید که مرضی خدا باشد و بتواند در بستر زمان جاویدان گردد.



## پی‌نوشت‌ها

گرفتن حکومت از دین، به بهانه این که دین، اخروی و خدایی است، به معنای ابترکردن دین است. اتفاقاً دین اخروی و خدایی بیش از دین دنیوی، حکومت طلب است. دین دنیوی ممکن است به این اندازه قانع شود که رفاه نسبی برای انسان کافی است و لزومی ندارد که خود را برای اصلاحات اجتماعی و فرهنگی به زحمت بیندازد. ولی دین اخروی و خدایی، اصلاح آخرت و تقرب به خدا را بدون اصلاح همه جانبه دنیا ناممکن می‌داند. اینجاست که حکومت در متن دین اخروی قرار می‌گیرد و نه در متن دین دنیوی.

- (۱) المائده / ۳ .  
 (۲) منتهی الامال، وقایع سال نهم هجری  
 (۳) المفردات فی غریب القرآن: تمم، کمال .  
 (۴) النور / ۵۵ .  
 (۵) الانبیاء / ۸۰ (۶) المقتض . ۷۷ .  
 (۷) البقره، ۸۶ .  
 (۸) البقره، ۲۰۱ .  
 (۹) آل عمران، ۱۸۵ .  
 (۱۰) نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳ .  
 (۱۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱ . ۱۳۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱ . ۱۵۳ (۱۲) سفینه البحار: رهب .  
 (۱۳) سفینه البحار: رهب .  
 (۱۴) الجمعه / ۲ .  
 (۱۵) النساء / ۵۹ .  
 (۱۶) البقره / ۴۸: هر که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس روی گردان شود، تورا به عنوان نگهبان ایشان نفرستادیم .  
 (۱۷) سفینه البحار: ولی، الکافی ۱۸/۲، الوسائل ۷/۱ .  
 (۱۸) آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، صفحه ۳۵ .  
 (۱۹) همان، صفحه ۳۶ (۲۰) همان مدرک  
 (۲۱) نهج البلاغه، حکمت ۳۳۷  
 (۲۲) سفینه البحار، دعا  
 (۲۳) آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، صفحه ۳۷  
 (۲۴) همان مدرک، صفحه ۳۷ و ۳۸  
 (۲۵) العاشیه / ۲۱ و ۲۲ .  
 (۲۶) البقره / ۲۵۶ .  
 (۲۷) الانعام / ۱۰۷ .  
 (۲۸) فاطر / ۲۳ .  
 (۲۹) المائده / ۹۹ .  
 (۳۰) یونس / ۱۰۸ .  
 (۳۱) آخرت و خدا: هدف بعثت انبیا، صفحه ۳۸ .  
 (۳۲) همان .  
 (۳۳) نهج البلاغه خطبه ۴۰ .  
 (۳۴) همان .  
 (۳۵) کلیات مثنوی: ص ۱۰۷، از انتشارات کتابفروشی اسلامیه . ۳۶ (۳۶) سفینه البحار: ضرر .  
 (۳۷) آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا: ص ۳۸ .  
 (۳۸) نهج البلاغه، نامه ۵ .  
 (۳۹) آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا: ص ۳۹ و ۴۰ .  
 (۴۰) همان، صفحه ۴۰ .  
 (۴۱) النساء / ۷۵ .  
 (۴۲) النساء / ۹۷ .  
 (۴۳) الانفال / ۶۰ .  
 (۴۴) آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، صفحه ۴۰ و ۴۱ .

## حدیث غدیر

تسمیه و محل غدیر خم، غدیرگودال آب است که بعد از گذشتن سیل بر جای می ماند و به زودی خشک می شود. فعلیل به معنی مفعول است یعنی بر جای مانده (مغدور) یا فعلیل به معنی فاعل است یعنی خیانت کننده (غادر و غدار) چون در وقت حاجت خشک می شود و به تشنگان خیانت می کند. غدیر خم نام واحه یی در سه میلی جحفه است که قبایل خزاعه و کنانه در زمان جاهلیت در آن جا منزل می کردند. خم به معنی بدبوست گویند هوای غدیر خم آن قدر ناسازگار است که هیچ کودکی در آن تا سن بلوغ زنده نمی ماند مگر آن که به جای دیگر برود. جحفه بر وزن غرفه آبادی است در اراضی ساحلی حجاز در جنوب شرقی رابغ بین مکه و مدینه (بین خلیص و بدر) که به بدی آب و هوا شهرت دارد. این محل، میقات حاجیان شام و مصر و عراق بود که از راه دریا به حجاز می رسیدند. ولی امروز متروک است و حاجیان در منزل رابغ احرام می بندند (قاموس؛ مجمع البحرین؛ المنجد؛ تهذیب الصحاح؛ اخبار مکه، ازرقی، ۳۱۰/۲؛ حواشی سیره ابن هشام، ۹/۱). اهمیت غدیر خم، اهمیت غدیر برای شیعیان بدان سبب است که رسول الله ﷺ در آنجا امیرالمؤمنین علی را به ولایت و خلافت منصوب نمود. از این رو آنان دوری راه و بدی آب و هوا را تحمل می کنند و حتی المقدور خود را به جحفه

و غدیر خم رسانده در آن جا احرام می بندند. اخیراً هم مسجدی در آن جا ساخته اند (خاطرات سفارت و سرپرستی حج، از نویسنده). حدیث غدیر که قوی ترین نص و معتبرترین سند ولایت و خلافت علی است بدین شرح است: رسول الله ﷺ در اواخر سال دهم هجری که دوران غزوات سپری شده و اکثر قبایل عرب به اسلام گرائیده بودند عازم حج گردید. این تنها حج او بعد از هجرت به مدینه بود فریضه حج در سال نهم هجری واجب گردید از این رو آن را حجة الاسلام و حجة الوداع نامیدند. به علاوه چون به حکم وحی الهی ولایت علی را ابلاغ و در نتیجه دین را کامل و نعمت را تمام فرمود آن را حجة الوداع و حجة الکمال و حجة التمام گفتند. در این سفر زوجات و اهل بیت پیغمبر ﷺ و وجوه مهاجرین و انصار و تعداد بسیاری از اهالی مدینه و حومه آن همراه بودند. رسول الله ﷺ در مدینه به جامه احرام درآمد و روز پنجشنبه پنج روز مانده از ذی قعدة بعد از نماز ظهر از شهر بیرون آمد و به ذوالحلیفه بیرون مدینه منتقل گردید. چون امر شده بود که هر کس بتواند باید که در این سفر همراه باشد با آن که بیماری حصه (یا آبله) در منطقه مدینه شیوع داشت و عده ای بیمار بودند لاقلاً ۹۰ هزار یا ۱۱۴ یا ۱۲۴ هزار نفر به معیت رسول الله ﷺ عزیمت کردند. تعدادی هم بین مدینه و مکه ضمیمه شدند مانند عشایر سر راه و آنان که همراه امیرالمؤمنین ﷺ و ابوموسی اشعری از یمن باز می گشتند. سفر به مکه ده روز و به قولی هشت روز طول کشید و رسول الله ﷺ بعد از عبور از منازل یلملم، سیاله، عرق الطبیه، روءاء، منصرف، متعشی، اثابه، عرج، سقیاء، ابواء، جحفه، قدید، غمیم، مرالظهران و سرف روز یکشنبه چهارم یا سه شنبه ششم ذیحجه وارد مکه گردید و مناسک حج را به شرحی که در کتب سیره مسطور است به جای آورد (طبقات الکبیر، ابن سعد، ۲۵۵/۳؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ۵۱۰/۴؛ الغدیر، امینی، ۹/۱؛ سیره ابن هشام، ۶۰۱/۲؛ السیره الحلبیه، حلبی،

۲۸۳/۳؛ در الفوائد، جزایری، ۷۳).

خطبه غدیر، در راه بازگشت به مدینه (روز ۱۸ ذیحجه سال دهم هجرت) وقتی رسول خدا ﷺ به منزل غدیر خم رسید فرشته خدای بر او نازل گشت و این آیت را در شأن امیرالمؤمنین علی عليه السلام ابلاغ نمود: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس... (مائده، ۶۷)

یعنی: ای پیغامبر فرستاده، برسان آن چه فرو فرستاده شده است به تراز خدای تو اگر نرسانی چنان است که هیچ یک از پیغامهای خدا را نرسانیده باشی. خدا ترا از مردمان نگاه می دارد... برای اجرای امر الهی رسول خدا دستور داد حاجیانی را که از پیش رفته بودند و آنان که هنوز حرکت نکرده بودند توقف کنند سپس فرمود در محل غدیر خم، محوطه ای را که پنج درخت سمره (خارین) در اطراف آن بود از خس و خاشاک ستردند و روی درختها سایبان گسترند. روز پنجشنبه هجدهم ذی حجه رسول الله ﷺ، نماز ظهر را پیشاپیش مسلمانان در آن محل بگزارد. آفتاب به قدری سوزنده بود که مردم قسمتی از ردای خود را زیر پا می افکندند و قسمتی را روی سر می کشیدند. بعد از نماز بر منبری از جهاز شتران که در وسط جمعیت آماده شده بود بالا رفت و خطبه مبسوطی در شرح وظائف مسلمانان و مناقب اهل بیت ایراد نمود متن کامل این خطبه را سپهر در ناسخ التواریخ (۴۹۵/۱) نقل کرده است. در پایان خطبه، رسول الله ﷺ دو بازوی علی را گرفته برافراشت به طوری که زیر بغل هر دو پیدا شد. آن گاه فرمود: ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟ ای مردم چه کسی از جان مردمان به ایشان از خودشان (نزدیکتر) و سزاوارتر است؟ همه گفتند: خدای و رسول او بهتر می دانند. پیغمبر فرمود: ان الله مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی بهم من انفسهم، فمن کنت مولاه فعلى مولاه (يقولها ثلاث مرات و فی لفظ احمد اربع

مرات) ثم قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار. الا فیبلغ الشاهد الغایب» یعنی خدای مولی و سرور من است و من مولی و سرور مؤمنانم و بر مؤمنان از جانشان به ایشان سزاوارترم. هر که را من مولی و سرورم پس علی نیز مولی و سرور او است (این سخن را سه بار و به قول امام احمد بن حنبل چهار بار مکرر فرمود) سپس گفت: خدایا طرفدار کسی باش که طرفدار علی باشد و خصم آن باش که با او بستیزد. دوست بدار هر که او را دوست دارد. و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار بدار هر که او را خوار بدارد و بگردان حق را با او هر جا که او می گردد به هوش باشید باید هر کس در اینجا حاضر است این سخن را به غایبان برساند (اسباب النزول، واحدی، ۱۵۰؛ فضائل الخمسة، فیروزآبادی، ۳۸۸/۱؛ تفسیر کشف الاسرار، میبیدی، ۱۸۱/۳؛ و عموم تفاسیر شیعه مانند تفسیر ابوالفتح و مجمع البیان، وافی، مجمع الزوائد، هیشمی، ۱۵۶/۹؛ ثمار القلوب، ثعالبی، ۵۱۱). به محض این که خطبه و ابلاغ رسول الله ﷺ به پایان رسید هنوز مردم متفرق نشده بودند که این آیت نازل گشت: «... الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا...» یعنی: امروز دین شما را برای شما به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و از این که اسلام دین شما است خشنود گشتم (مائده، ۳). پیغمبر ﷺ پس از دریافت این وحی فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی بعدی» از همه بزرگتر است آن خدایی که دین را کامل و نعمت را تمام فرمود و از رسالت من و ولایت علی بعد از من خشنود است. سپس سرپرده ویژه ای برافراشتند و به امر رسول الله ﷺ مردان و زنان، از جمله زنان پیغمبر ﷺ در محضر او با علی بیعت کردند. بعد از این مراسم به دست خود

عمامه ای بر سر علی نهاد و دنباله آن را پشت سرش مرتب کرد. این تکریم را که در موارد استثنائی و هنگام انتصاب به امارت انجام می شد «تتویج» یا تاجگذاری می گفتند. بعد از این مراسم، بزرگان صحابه به تهنیت علی پیش آمدند. مقدم بر همه ابوبکر و عمر بودند که گفتند: «هنیثا لک (به قولی بخ بخ لک) یا ابن ابی طالب، اصحبت مولی کل مؤمن و مومنة» گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب. به به از این نعمت صبح می کنی و شام می کنی در حالی که مولای همه مردان و زنان با ایمان شده ای. ابن عباس گفت: به خدا سوگند که اکنون پیمان تو برگردن همه واجب گردید. حسان بن ثابت شاعر خاص رسول الله ﷺ نیز قصیده ای در تهنیت مراسم غدیر از جایگاهی رفیع با صدای بلند انشاء نمود که مورد تحسین و استقبال آن حضرت واقع شد.

شش بیت ذیل از آن قصیده است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم  
بخم و اسمع بالنبی منادی  
فقال: «فمن مولاکم و نبیکم»  
فقالوا: و لم یبدوا هناک تعامیا  
«الهیک مولانا و انت نبینا  
و لم تلق منا فی الولاية عاصیا  
فقال له: «قم یا علی فانی  
رضیتک من بعدی اماما و هادیا  
فمن کنت مولاه فهذا ولیه  
فکونوا له اتباع صدق موالیا»  
هناک دعا: اللهم وال ولیه  
وکن للذی عادی علیا معادیا

پیامبر مسلمانان روز غدیر با صدای بلند ایشان را مخاطب ساخت. ندای پیغمبر را باید با گوش جان شنید. پس گفت: مولی و پیامبر شما کیست؟ آنان گفتند و ابهامی در سخن ظاهر نمودند: خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مایی و هیچ یک از ما را در ولایت خود نافرمان نخواهی دید. پس بدو گفت: برخیز ای علی که من بعد از خود ترا به راهنمایی و امامت پسندیدم (برگزیدم) هر که را من مولی و سرورم این علی نیز ولی او است. باید که همه پیرو راستین و دوستدار و طرفدار او باشید. در آن جا دعا کرد و گفت: خدایا طرفدار یاران علی باش و هر کس با علی دشمنی کند تو دشمن او باش

(فیض القدیر، ۲۱۷/۶؛ کنز العمال، ۶۰/۸؛ الریاض النضرة، ۱۷۰/۲، ۲۱۷؛ المسند، احمد بن حنبل، ۲۸۱/۴؛ ذخائر العقبی، طبری، ۶۸؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۲۹۰/۸؛ اعیان الشیعه، ۲۹۰/۱ به بعد؛ الغدیر، ۴۳/۲ به روایت از مرزبان و ابن مردویه اصفهانی و ابونعیم اصفهانی و جلال الدین سیوطی و هشت محدث دیگر سنی و بیست و شش محدث شیعی).

دلایل اهمیت حدیث، بعضی دلائل اهمیت حدیث غدیر به شرح ذیل است: (۱) هیچ یک از احادیث نبوی در صحت و تواتر به پایه حدیث غدیر نمی رسد. سخنان رسول الله ﷺ و بیعت مسلمانان با علی در بزرگترین اجتماع اسلامی که تا آن روز نظیر نداشت و در محضر بزرگان صحابه برگزار گردید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوران خلافت واقعه غدیر را مکررا در محاجه با مخالفان و یاغیان در محضر مسلمانان یادآوری کرد و هر بار جمعی از صحابه که در غدیر حضور داشتند برخاستند و شهادت دادند (المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳۷۱/۳؛ مسند، ابن حنبل، ۱۱۸/۱، ۳۶۶/۵؛ خصائص امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نسائی، ۹۳؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر شامی، ۲۰۸/۵؛ ۲) حدیث غدیر

بزرگترین حجت و مستند شیعه امامیه بر ولایت مطلقه علی علیه السلام است. به استناد همین حدیث است که خلافت را موهبتی الهی می دانند نه مقامی که مردم انتخاب کنند؛ (۳) به شهادت دو آیه سوره مائده که گذشت تشکیل کنگره اسلامی غدیر بزرگترین و مهمترین و حساس ترین قسمت از وظائف رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. به دستور او همه مسلمانان که توانایی سفر داشتند در حجة الوداع همراه شده بودند و معلوم بود برنامه مهمی در پیش است که باید در آن کنگره اجرا شود. زمان و مکان آن نیز بهترین و مناسبترین بود چون بعد از حج همه از جحفه می گذشتند و با اشاراتی که پیغمبر فرموده بود برای بیشتر آنان آخرین فرصتی بود که سعادت دیدار رسول الله صلی الله علیه و آله دست می داد. نزول وحی در آن محل و وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله در آخر خطبه که باید این پیام را حاضران به غایبان و نسلهها به یکدیگر ابلاغ نمایند همه شاهد اهمیت فوق العاده حدیث غدیر است؛ (۴) اسناد حدیث غدیر نیز بر سایر احادیث نبوی برتری و امتیاز دارد. بیش از صد و ده تن از اصحاب پیغمبر و هشتاد و چهار تن از تابعین و سیصد و شصت تن از ثقات محدثین آن را روایت کرده اند (الغدیر، ۱/۱۴). راویان مشهور غدیر از صحابه: امیرالمؤمنین علی، فاطمه زهرا، حسن بن علی، حسین بن علی، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، عایشه و ام سلمه همسران پیغمبر، اسماء بنت عمیس همسر ابوبکر و سپس علی، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف (عشرة مبشرة) ابوهریره، اسامة بن زید، ابی بن کعب، جابر بن عبدالله، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، خالد بن الولید، عمار بن یاسر و عمر بن العاص ... بودند. نام تمامی ایشان و نام تابعین و راویانی که حدیث غدیر را روایت کرده اند با ترجمه احوال و روایات ایشان در دو مجلد کتاب عبقات الانوار، تألیف محققانه میر حامد حسین لکنهویی نیشابوری در ۱۰۰۸ صفحه همراه با صد و

پنجاه تن از محدثین و علمای مشهور که این حدیث را روایت کرده اند مسطور است. منهج اول و منهج دوم این اثر بی نظیر و مجلدات دوازده گانه منهج دوم که در شرح حدیث غدیر و یازده حدیث متواتر دیگر شیعه تألیف شده است اثر بی نظیری است که اهمیت حدیث غدیر را نشان می دهد (الذریعة الی تصانیف الشيعة، آقا بزرگ تهرانی، ۱۵/۲۱۴؛ ۵) علاوه بر علمای شیعی که از عهد شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی گرفته تا زمان حاضر کتب بسیار در اثبات صحت و تواتر سند و وضوح دلالت آن بر ولایت و خلافت علی تألیف کرده اند بسیاری از علمای اهل سنت نیز کتب و رسالات ویژه ای به مسأله ولایت و حدیث غدیر اختصاص داده اند که امینی در الغدیر از بیست و شش تن ایشان نام برده است (۱/۱۵۲) مشهورترین ایشان عبارتند از: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (م ۳۱۰ ق) مفسر و مورخ مشهور که کتاب الولاية فی طریق حدیث الغدیر را در دو مجلد تألیف و طرق و الفاظ این حدیث را جمع آورده است (ابن کثیر شامی، البدایة و النهایة، ۵/۲۰۸؛ شیخ ابو جعفر طوسی در الفهرست به نقل الغدیر، ۱/۱۵۳). ابن عقده احمد بن سعید همدانی (م ۳۳۳ ق) کتاب الولاية فی طریق حدیث الغدیر را تألیف و حدیث غدیر را از صد و پنج طریق روایت کرده است. ابن اثیر در الاصابة فی تمییز الصحابه و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب از آن بسیار نقل کرده اند. در تهذیب التهذیب (۷/۳۳۷) آمده است که ابن عقده حدیث غدیر را از هفتاد صحابی روایت کرده و آن را صحیح می داند. ابوبکر جفانی (م ۳۵۵ ق) کتاب من روی حدیث غدیر خم را تألیف کرده است. (مناقب، ابن شهر آشوب، ۱/۵۲۹) وی حدیث غدیر را از ۱۲۵ طریق روایت کرده است. ابوطالب عبیدالله بن احمد انباری واسطی (م ۳۵۶ ق) کتاب طریق حدیث الغدیر را تألیف کرده است (رجال نجاشی، ۳۶۸ به روایت الغدیر، ۱/۱۵۴)؛ ابوالفضل محمد بن عبدالله شیبانی (م ۳۷۲ ق) کتاب

حدیث غدیر روایت می‌گردد؛

ادبیات غدیر و غدیریه‌ها، واقعه غدیر خم علاوه بر آن که سرفصل کتب تفسیر و حدیث و کلام و فقه و تاریخ شیعه است در ادبیات و هنر و عادات و آداب اجتماعی و سنن ملی شیعه نیز تأثیر سازنده داشته است و مخصوصاً در شعر عربی و بعد فارسی جای ممتازی دارد. علاوه بر حسان بن ثابت که نخستین شاعر غدیریه سرا بود سایر صحابه مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عمرو بن العاص و قیس بن سعد بن عباده این حدیث را در اشعار خود جاویدان ساختند. بعد از ایشان فحول شعرای عرب مانند کمیت بن زید اسدی، سید اسماعیل حمیری، ابوتمام، دعبل خزاعی، شریف رضی، شریف مرتضی، مهیار دیلمی، صاحب بن عباد، ابوفراس، حسین بن حجاج، کشاجم، ابن منیر طرابلسی، و صفی الدین حلی... غدیریه‌های پرمغز و عالی سرودند و این هنر را در ادب عرب و بین شیعیان رایج ساختند. نمونه اشعار ایشان در کتاب اعیان الشیعة و الغدیر به چاپ رسیده است. شرح احوال شاعران شیعی عرب در کتاب اخبار شعراء الشیعة تألیف ابوعبدالله مرزبانی و ادب الطف تألیف سید جواد شبر و سایر تراجم شعراء و تواریخ ادب عرب مسطور است.

در زبان فارسی قدیمی‌ترین غدیریه از منوچهری دامغانی (م ۴۳۲ ق) در دست است. از آن پس شاعران شیعی در ایران و سایر بلاد آسیا به غدیریه سازی پرداختند و از عهد صفویه رسم شد که در مجالس رسمی عید غدیر قصائد غدیریه خوانده شود. از مشاهیر شاعران پارسی غدیر باید از ناصر خسرو قبادیانی، سنائی غزنوی، ابن یمین فریومدی، وحشی بافقی، قانلی شیرازی، شمس الشعراء سروش، ملک الشعراء صبوری، غالب دهلوی، ادیب الممالک فراهانی، شیخ الرئیس حیرت و ملک الشعراء بهار... نام برد (یادنامه علامه امینی، ۱/۴۱ تا ۴۳۰ مقاله دکتر سجادی، تهران ۱۳۵۲ ش) به علاوه مثنویها

من روی حدیث غدیر خم را تألیف کرده است (همان مأخذ)؛ حافظ گنجی در کتاب کفایة الطالب (۱۵) آورده است که علی بن عمر دارقطنی بغدادی (م ۳۸۵ ق) حدیث غدیر را در جزوه‌ای جمع آورده است. به روایت شیخ سلیمان حنفی در کتاب ینابیع المودة، امام الحرمین ابوالمعالی جوینی استاد غزالی گفته است: در بغداد بیست و هشتمین جلد کتابی را در دست صحافی دیدم که روایات حدیث غدیر را در لفظ من کنت مولاه فعلی مولاه جمع آورده و در انتهای آن نوشته شده بود: بقیه در جزء بیست و نهم خواهد آمد. علوی الیهدار الحداد در کتاب القول الفصل (۱/۴۴۵) به روایت الغدیر، (۱/۱۵۸) آورده است که حافظ ابوالعلاء عطار همدانی گفت: حدیث غدیر را به دو بیست و پنجاه طریق روایت می‌کنم.

عید غدیر خم، تعظیم روز غدیر و برگزاری مراسم عید در آن از دیر باز شعار تشیع است. به علاوه چون به موجب بعض احادیث (زاد المعاد مجلسی، حدیث مقلی بن خنیس) روز غدیر مصادف با نوروز بوده شیعیان افغانستان و هند و پاکستان روز اول فروردین را به احترام روز غدیر عید می‌گیرند (یادداشت‌های مأموریت نویسنده در هند و پاکستان) در مصر خلفای فاطمی عید غدیر را رسمیت دادند (المعز لدین الله، حسن ابراهیم و طه شرف، ۲۸۵)، در ایران نیز از سال ۹۰۷ ق که شاه اسماعیل صفوی به سلطنت رسید و مذهب تشیع را رسمیت و رواج داد تا امروز عید غدیر از اعیاد رسمی کشوری است. در نجف هر سال در این روز مراسم باشکوهی در صحن علوی منعقد می‌شود و رجال و علمای شیعه و سفرای بلاد اسلامی در آن حضور یافته خطاب‌ها و قصاید غدیریه القاء می‌شود (یادداشت‌های مأموریت نویسنده در عراق) در احساء و قطیف که موطن شیعیان اثنی عشری است و در یمن که شیعیان زیدی به سر می‌برند نیز روز غدیر با جشن و چراغانی برگزار می‌شود و در مجامع مذهبی

و حماسه‌های بسیار در اطراف حدیث غدیر سروده شده و موضوع را از جنبه‌های مختلف مورد بحث قرار داده‌اند. مشهورترین مثنویهای عرفانی که به نام ولایت نامه معروف است، اثر طبع هاشم ذهبی، محمد هاشم درویش زنجانی، صدر کاشف دزفولی، ضمیر حلوائی، عبدالواحد ناظم، فارغ‌گیلانی، آخوند ملا سلطان علی گنابادی و سلیم تونی است. (الذریعة، ۲۵/۱۴۴ و ۱۴۵).

ایرادات بر حدیث غدیر و پاسخ آنها، غالب علمای اهل سنت مانند شیعیان در صحت حدیث غدیر تردید نمی‌کنند. نام چهل تن از ایشان را امینی در الغدیر (۱/۲۹۴) با اقوال و ترجمه احوالشان ثبت کرده است. ولی به دلایلی که در کتب خود آورده و بیشتر آنها تقلیدی است این حدیث را برای اثبات ولایت مطلقه و خلافت بلافصل کافی نمی‌دانند برای روشن شدن موارد اختلاف توضیحات ذیل نوشته می‌شود: (۱) از قرن پنجم هجری که تعصبات و صف آرایی‌های مذهبی شدت یافت بعضی مانند ابن حزم اندلسی (م ۴۳۸ ق) و بعد از او ابن تیمیه (م ۶۲۲ ق) به دلیل آنکه حدیث غدیر در صحیح بخاری و صحیح مسلم مذکور نیست و از طرق اهل سنت روایت نشده و جز در مسند ابن حنبل در سایر صحاح نیامده است آن را ضعیف شمردند. ملا سعد تفتازانی و قاضی عضد ایچی و ملا علی قوشچی و میر سید شریف جرجانی و نظایر ایشان نیز همین سخنان را تکرار و برای نظر خود شاهد آوردند که ابوداود و ابوحاتم سجستانی نیز صحت این حدیث را مورد طعن قرار داده‌اند. شیعیان در پاسخ ایشان می‌گویند: (اولاً) احادیث صحیح به مندرجات دو کتاب بخاری و مسلم منحصر نیست. به همین سبب حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ق) کتاب المستدرک علی الصحیحین را نوشته بود تا احادیث صحیح از قلم افتاده را در آن جمع کند و حدیث غدیر از آن جمله است؛ ثانیاً) حدیث غدیر در صحیح ترمذی و سنن ابن ماجه و سنن دارقطنی و مسند ابن حنبل که هر چهار از اصول موفق

اهل سنت به شمار می‌رود مسطور است (فضائل الخمسه، ۳۴۹)؛ ثالثاً) در طرق حدیث غدیر سی تن از مشایخ بخاری و مسلم (الغدیر، ۱/۳۲۰) مذکورند که اگر در اعتبار ایشان شکی باشد اعتبار احادیث بخاری و مسلم نیز زیر سؤال می‌رود؛ رابعاً) حدیث غدیر را صد و ده تن از صحابه و هشتاد و چهار تن از تابعین و سیصد و ده محدث روایت کرده‌اند. چنین حدیث متواتری را ضعیف چگونه توان گفت؛ خامساً) حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه که در حدیث غدیر آمده در سایر احادیث صحیح نیز آمده است. مانند حدیث بریده بن الحصیب و حدیث اعمش و حدیث ابن عباس (المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۱۰؛ فیض القدیر، ۶/۲۱۸؛ حلیة الاولیاء، ۶/۴ و ۲۳؛ مسند، ابن حنبل، ۵/۳۵۸؛ کنز العمال، ۶/۱۵۲؛ ذخائر العقبی، ۱، ۸۶؛ مجمع الزوائد، ۹/۱۱۹)؛ (۲) در دلالت حدیث غدیر بر ولایت و امارت علی بر همه مؤمنان و امامت و خلافت او همه علمای شیعی اتفاق نظر و اجماع دارند. شواهد بسیار از کلام فحول شعراء و لغویین عرب که قولشان در عربیت حجت است ثابت می‌کند که مولی به معنی «اولی به نفس» و ولی واجب الاطاعة است و چنانکه گذشت ابوبکر و عمر علی را «مولی کل مؤمن و مؤمنه» خواندند که معلوم است به معنی ولی واجب الاطاعة است؛ (۳) در فرهنگهای عربی مولی به بیست و هفت معنی آمده است: پروردگار، انعام دهنده، انعام داده شده، آزاد کننده، آزاد شده، پسر، عمو، پسر عمو، خواهرزاده، شریک، بنده، مالک بنده، هم سوگند، یار، تابع، همسایه، مهمان، ولی، ناصر، داماد، عهده دار امر، سزاوارتر، خویشاوند، آقا، متولی، فقید و دوستدار. علمای اهل سنت به دلالتی که در کتب حدیث و کلام ذکر کرده‌اند مولی را در حدیث غدیر دوستدار و یاور معنی می‌کنند. مولانا جلال الدین رومی حدیث غدیر را در مثنوی معنوی چنین ترجمه کرده است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد  
نام خود وان علی مولى نهاد  
گفت هرکس را منم مولى و دوست  
ابن عم من علی مولای اوست

و می‌گویند مولى به معنی اولی یا ولی نیست چون وزن مفعول در زبان عرب به معنی افعیل یا فعیل نیامده است. بنابراین به این حدیث بر ولایت مطلقه و خلافت علی نمی‌شود استناد کرد. شیعیان این استدلال را نادرست می‌دانند و شواهد بسیار اقامه می‌کنند که مفعول به معنی افعیل و فعیل هر دو آمده است (فضائل الخمسة، ۳۹۱/۱ به بعد؛ الغدير، ۳۴۴/۱ به بعد). به علاوه یاری کردن و دوست داشتن پیغمبر به حکم قرآن بر هر مسلمان واجب است. توصیه یاری کردن و محبت علی هم مسأله چنان مهمی نبود که به خاطر آن کنگره اسلامی تشکیل شود این امر در ده‌ها حدیث دیگر ابلاغ شده بود و تشریفات و بیعت کردن و تاج پوشی لازم نداشت؛ (۴) احمد بن حنبل و سایر ائمه حدیث آورده‌اند که چند تن از انصار از جمله ابویوب انصاری در رحبه (کوفه) نزد علی آمدند و هنگام سخن گفتن او را مولى خطاب کردند. علی فرمود چرا به من مولى می‌گویند شما عربید و من مولای شما چگونه توانم بود؟ گفتند: ما در روز غدیر خم حضور داشتیم و شنیدیم که رسول الله ترا مولای ما خواند از این رو بر خود لازم می‌بینیم ترا مولى خطاب کنیم (الغدير، ۱۸۷/۱). این حدیث دلیل است بر آنکه معنی مولى در حدیث غدیر بالاتر از دوست و یاور و به معنی ولی امر است؛ (۵) بعضی علمای اهل سنت آورده‌اند که حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» را رسول الله ﷺ به اسامة بن زید فرمود. او ضمن گفتگو با علی گفت: مولای من رسول الله است. تو که مرا آزاد نکرده‌ای. پیغمبر به اسامة فرمود: هر کرا من آزاد کننده ام علی آزاد کننده اوست. بعضی هم گویند مخاطب این حدیث

در روز غدیر زید بن حارثه پدراسامه بوده است. شیعیان این قول را به هر دو احتمال باطل می‌دانند زیرا اسامة بن زید آزاد کرده پیغمبر نبود بلکه پدرش را رسول الله ﷺ آزاد کرده بود و او آزاد به دنیا آمد. در مورد زید بن حارثه نیز این سخن صادق نیست چون او در جمادی الاولی سال هفتم در جنگ موته شهید شده بود و طبعاً نمی‌توانست در روز غدیر حضور داشته باشد. مأمون عباسی با همین استدلال چهل تن از محدثین اهل سنت را مجاب نمود (اعیان الشيعة، ۳۶۳/۱؛ ۶) ابن کثیر شامی در تاریخ دمشق (به روایت اعیان الشيعة) آورده است که اجتماع غدیر خم و حدیث غدیر در شأن علی بدان سبب بود که پس از بازگشت وی از فتح یمن چند تن از ناراضیان نسبت خشونت و عدم رعایت عدالت در تقسیم غنایم به او دادند، آن حضرت برای اثبات برائت ساحت علی و رفع شبهه، اجتماع غدیر را ترتیب داد و آن سخنان را در فضائل علی بیان نمود. علمای شیعی این قصه را نیز نامناسب و بی دلیل می‌دانند زیرا به اتفاق مورخین شکایت ناراضیان و پاسخ قاطع رسول الله در مکه در حضور حاجیان بود و حدیث غدیر مربوط به روز هجدهم ذیحجه بعد از خروج از مکه و بعد از مناسک حج است. با توجه به این که سبب خاصی پیش نیامد که در فاصله چند روز شاکیان تجدید شکایت کنند و لازم باشد رسول الله ﷺ چنان کنگره عظیمی را برای پاسخگویی ترتیب دهد.



اسلام و برگزار شدن نماز ظهر به جماعت (۴)، رسول خدا ﷺ در برابر آنان ایستاد، ولی ایستادنش هیات خاصی داشت؛ زیرا می خواست وحی را ابلاغ کند و در آخرین حج خود به آنان بگوید که، خلا وجودی رسالت را امامت پر خواهد کرد، وصایت جایگزین آن خواهد شد و زمین از حجت خالی نخواهد بود. شما در پناه زعامت وصی من به سعادت همیشگی خواهید رسید. او پرچمدار دینی، سیاسی، اجتماعی و الهی شما خواهد بود و شما را به ساحل نجات خواهد رساند.

### تثبیت امامت توسط پیامبر ﷺ

پیامبرگرامی اسلام ﷺ به خاطر حساسیت و موضع گیری های بعضی از افراد در برابر اعلان وصایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن را برای مدتی پنهان داشته، و ابلاغش را به تاخیر انداخته بود. حال تصمیم داشت این امر عظیم و پربرکت را اعلام کند. بنا بر این سکوت مردم را شکست و سخنانش را چنین آغاز کرد:

ایها الناس انی قد نبانی اللطیف الخبیر...

ای مردم، بخشنده نعمت ها و آگاه به دقائق خلقت به من خبر داد که هر پیامبری نصف پیامبر قبلی خویش عمر کرده است و من گمان دارم که بزودی باید دعوت خدای را اجابت کنم. همانا من و شما همگی مسؤولیم؛ آیا من رسالتم را به شما نرسانده ام؟!؟

همگی پاسخ دادند: ما گواهییم که تو رسالت خویش را انجام دادی، ما را پند دادی و در راه خدا جهاد کردی؛ خداوند جزای خیر به شما عنایت کند.

بعد همگی خدای را برگفتار خویش شاهد گرفتند. آنگاه پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا شما بر اینکه خداوند تنها معبودی است، جز او معبودی نیست، محمد بنده و پیامبر اوست و بهشت و دوزخ و برانگیخته شدن بعد از مرگ

## در غدیر چه گذشت؟

واپسین ماه های عمر پیامبر خدا ﷺ همانند ابر رحمت از روی سر مردم آن روز می گذشت. آن بزرگوار همراه هزاران میهمان دیگر خانه خدا، که از ضیافت رسمی حضرت حق برمی گشتند، به نزدیکی سرزمین «جحفه» رسید. در آخرین محدوده میقات، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اولین پیام رسالت بعد از توحید را، که اهمیتش به اندازه ۲۳ سال رسالت بود، بر پیامبر ﷺ ابلاغ کرد تا او برای آخرین بار پیام ولایت (۱) را بازگوید و حجت را بر مردم آن روز و نسل های آینده تمام کند. از اینرو در آن جمعه مبارک در سه منزلی میقات جحفه (۲) فرمان تجمع حاجیان از بیت برگشته را صادر کرد. بلال اذان نماز را شروع نمود و پیامبر خدا ﷺ کلام وحی نازل شده بر خویش را چنین زمزمه کرد:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته، والله یعصمک من الناس ان الله لایهدی الکافرین (۳).

ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده کاملاً به مردم برسان؛ اگر آن را [به جهاتی مانند تقیه و...] ابلاغ نکنی، رسالت خداوند را انجام نداده ای. خداوند تو را از جمیع خطرات [احتمالی] نگاه می دارد و خداوند جمعیت کافران [لجوج] را هدایت نمی کند.

پس از اجتماع مردم، درست کردن جایگاهی از چهار شتران برای پیامبرگرامی

امری حتمی است، شهادت ندادید؟

همگی در جواب گفتند: آنچه را فرمودی مورد گواهی و اقرار ما است.

بعد فرمود: بارالها، خود بر تصدیق اینان گواه باش.

سپس چنین ادامه داد: ای مردم، خداوند ولی و سرپرست و اختیاردار من است و من بر شما و همه مؤمنان ولایت دارم. آگاه باشید، هرکسی که من ولی او بودم، علی ابن ابیطالب [ع] مولای او خواهد بود. پروردگارا، هرکس او را دوست دارد، دوست بدار و هرکس با وی دشمنی کند، دشمن بدار (۵).

### واقعه غدیر و روایان

روایات بیانگر واقعه غدیر، خطبه پیامبر خدا ﷺ و معرفی علی بن ابی طالب به وسیله آن حضرت، متواتر است و بیشتر کتب تفسیری و تاریخی اهل سنت و شیعه را فرا گرفته است. محدثینی چون ابوسعید خدری و عبدالله بن عباس، هر یک به طور جداگانه، حدیث غدیر را با یازده طریق نقل کرده اند و براء بن عاذب آن را با سه طریق بازگفته است؛ افراد دیگری مانند جابر بن عبدالله انصاری، عمار یاسر، سلمان فارسی، عمر بن خطاب، زید بن ارقم و همسرش نیز آن را نقل کرده اند (۶).

دانشمند عالی مقام، پاسدار بزرگ ولایت حضرت علامه امینی (ره) در این باره چنین می نویسد: حدیث غدیر را یکصد و ده تن از صحابه و یاران پیامبر خدا ﷺ و نیز هشتاد و چهار نفر از تابعین نقل می کنند.

آن بزرگوار سپس از سیصد و شصت نفر از نویسندگان و کتب معروف اسلامی نقل می کند: حدیث غدیر از قطعی ترین روایات متواتر است. چنانچه کسی در تواتر این روایت تردید کند، نمی تواند هیچ حدیث متواتر دیگری را بپذیرد (۷).

### امت در پرتو امامت

اعلان امامت علی بن ابی طالب [ع] طرفداران اسلام ناب محمدی ﷺ را مسرور کرده، سره را از ناسره و طالبان حقیقت را از جویندگان زور جدا کرد. تزویج گرانی که حالاتشان نشان دهنده معتقدات و بینش آنان بود. خداوند این دو پیامد مهم را برای پیامبرش چنین بازگو می کند:

الیوم یاس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۸).

یاس و ناامیدی کافران، کوردلان از خدا بی خبر که اسلام حقیقی را پنهان داشتند را فرار گرفت، شما از [تحركات] آنان هیچ وحشتی به خود راه ندهید و فقط از من بترسید. [به مؤمنین بگو] امروز [با نصب امامت و رهبری] دین شما را کامل و نعمتهای خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما دین قرار دادم.

بعد از معرفی پیامبر خدا ﷺ نیروهای متعهد و مؤمن پیشوای خود را یافتند و سعی کردند در همه دوران کارهای خود را بر محور وجودی امامشان انجام دهند. آنها حضرت علی [ع] را چنان یافتند که پیامبر ﷺ فرموده بود:

علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار (۹) هر جا علی وجود دارد حقیقت آنجاست و هر جا حقیقت است علی آنجاست همیشه گفتار، کردار و وجود علی بن ابی طالب [ع] محور حق است.

بدین ترتیب غدیر روز بلوغ حق، عزت، شکوه و توان اسلام شد. در آن روز امامت عزت و امید نبوت شد. مردم از عمق جان دست علی را می فشردند و می گفتند: بخ، بخ لک یا علی اصحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه (۱۰)؛ آفرین بر تو، آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب؛ تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

ناب محمدی رضی الله عنه نیست. در بسیاری از کتابهای تاریخی چنین می خوانیم: در روز غدیر، بعد از انتصاب علی بن ابی طالب رضی الله عنه به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، رسول خدا در خیمه اختصاصی خویش نشست و فرمان داد امیر مؤمنان رضی الله عنه در خیمه دیگری به تنهایی بنشینند. سپس دستور داد تا همه مردان، یکی پس از دیگری، داخل خیمه آن حضرت شوند و بر امام و رهبر آینده خویش تبریک و تهنیت گویند. چون مردان همگی تبریک گفتند، رسول خدال صلی الله علیه و آله به زنان نیز فرمان داد تا داخل خیمه آن حضرت شوند و تبریک گویند. پس زنان نیز تبریک گفتند (۱۳).

این فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معنایی جز بیعت نداشت. آن حضرت دوست داشت این سنت الهی برای همیشه در میان مسلمانان باقی بماند و عیدی از اعیاد مسلمین شود.

امام صادق رضی الله عنه در جمع یارانش بود؛ از عید غدیر و هجدهم ذی حجه سال دهم هجری سخن به میان آمد، آن حضرت از جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد: یوم الغدیر افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله - تعالی ذکره - فیه بنصب اخی علی بن ابی طالب علما لامتی یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتم علی امتی فیه النعمة و رضی لهم الاسلام دینا (۱۴)؛

برترین عیده‌های امت من روز غدیر است و آن روزی است که خداوند مرا امر کرد که علی رضی الله عنه را رهبر امت اسلامی قرار دهم تا مردم بعد از من به وسیله او هدایت شوند؛ و آن روزی است که خداوند [با اعلام وصایت و امامت علی رضی الله عنه] دین خویش را کامل و نعمت هایش را بر امت تمام کرد؛ و دین اسلام را [به عنوان آیین همیشگی] برای آنان انتخاب کرد.

حسان بن ثابت، شاعر معروف، آن روز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست و در باره واقعه بزرگ اسلامی چنین سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا فقال و من مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یبدوا هناك التعادیا الهک مولانا و انت ولینا فلن تجدن منا لک الیوم عاصیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاہ فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا هناك دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علیا معادیا (۱۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را در روز غدیر ندا داد، چه ندای ارزشمندی. او فرمود: مولای شما و سرپرست شما چه کسی است؟ آنان بی درنگ گفتند: خدای تو مولای ماست و تو سرپرست و ولی امر مایی. ما هرگز از فرمان تو سرپیچی نخواهیم کرد. در آن هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: برخیز من تو را انتخاب کردم تا بعد از من امام و رهبر باشی. بعد فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او خواهد بود؛ پس شما همگی، از سر صدق، از او پیروی کنید. بارالها، دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از حسان بن ثابت تقدیر و تشکر کرد و از خداوند خواست پیوسته او را با روح القدس تأیید کند (۱۲)؛ زیرا او از آرمان پیامبر صلی الله علیه و آله که تثبت جانشینی علی بن ابی طالب بود حمایت کرده، مردم را نیز به حمایت طلبید. اشعار او برای همیشه در تاریخ باقی ماند و سند عزت و افتخارش شد.

### عید غدیر سنت جاوید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت عید غدیر، که جشن ولایت و تعیین رهبری است، برای همیشه باقی بماند و مسلمانان در همه اعصار آن را زنده و جاوید بدارند؛ زیرا یاد علی، نام علی و غدیر علی چیزی جز استمرار رسالت و اسلام

## امام رضا علیه السلام و عید غدیر

فیاض بن محمد طوسی، که ۹۰ سال از عمرش گذشته بود، در سال ۲۵۹ ه. ق در طوس در برابر جمعی چنین گفت: روز عید غدیر همراه گروهی در خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام بودیم. آن حضرت به مناسبت عید غدیر همه ما را جهت افطاری نگه داشت، برای خانواده های این گروه غذا فرستاد و لباس و انگشتر و نعلین هدیه کرد. آنگاه درباره فضیلت روز غدیر و آنچه پیش آمده بود سخن گفت و از پدرگرامی و اجدادش چنین نقل کرد: در زمان جدم امیرالمؤمنین علیه السلام عید غدیر با روز جمعه مصادف شد، حضرت آن روز نماز جمعه را اقامه کرده، خطبه ای مفصل خواند و مردم را به برپا داشتن عید ولایت و وصایت بسیار تشویق و ترغیب کرد. آنگاه حضرت رضا علیه السلام خطبه جدش را برای ما نقل کرد (۱۵).

پس برگزاری عید سعید غدیر خواسته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همه مسلمانان بوده است. از سوی دیگر، بنی امیه و بنی عباس همواره سعی می کردند مراسم عید سعید غدیر به فراموشی سپرده شود، زیرا احیای این سنت الهی چیزی جز مشروعیت حکومت اهل بیت علیهم السلام نبود. از این رو تا نیمه قرن چهارم این شعار اسلامی از سوی حکومتها فراموش شده بود. سرانجام وقتی که آل بویه قدرت پیدا کرد، عید سعید غدیر را رسمیت بخشید. در سال ۳۵۲ ه. ق معزالدوله مراسم عید غدیر و نیز سوگواری عاشورا در دربار برپا کرد. در سایه حکومت آل بویه این مراسم بتدریج در گوشه و کنار علنی شد (۱۶). به هر حال، عید سعید غدیر در تاریخ فراز و نشیب بسیار دیده است و این خود بر اصالت این شعار اسلامی و الهی گواهی می دهد.

فاطمه زهرا (س) برای احیای حادثه غدیر و تعیین وصایت و ولایت، که خواسته دیرینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، بعد از رحلت پدر در کنار قبور شهدای احد به محمود بن لبید فرمود: «و اعجبا اعجبا انسیتم یوم غدیر خم؟ ... اشهد

الله تعالی لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله [ صلی الله علیه و آله ] یقول: علی خیر من اخلفه فیکم، و هو الامام و الخلیفة بعدی ... (۱۷)»

شگفتا، آیا حادثه عظیم غدیر خم را فراموش کرده اید؟! ... خدا را گواه می گیرم خود شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بهترین کسی است که او را در میان شما جانشین خود قرار می دهم، علی علیه السلام امام و خلیفه بعد از من است ...

امروز نیز جشن گرفتن عید سعید غدیر چیزی جز احیای شعائر اسلامی نیست. برگزاری این عید پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) را خوشحال می کند؛ پس لازم است در هرکوی و برزنی پرچمهای شادی برافراشته شود، مؤمنان به دیدار یکدیگر بشتابند و این روز را تبریک گویند.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- در تفسیر آیه شریفه: و انذر عشیرتک الاقربین (خویشان نزدیک خود را هشدار ده) آمده است که پیامبر خدا ﷺ در اولین مرتبه ابلاغ نبوت در برابر چهل نفر از خویشاوندان خود بعد از ایمان آوردن علی علیه السلام او را جانشین و خلیفه بعد از خود انتخاب کرد. الکامل و التاريخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ حقایق پنهان، احمد زمانی، ص ۱۵.
- ۲- در نزدیکی جحفه غدیر خم با فاصله سه میل (۵۶۷۰ متر) واقع شده، در آنجا چشمه آبی جاری بوده، درختان زیادی وجود دارد. پیامبر خدا ﷺ در برگشت از حجة الوداع علی بن ابی طالب علیه السلام را به مقام وصایت و جانشینی خود منصوب کرد. معجم معالم الحجاز، عاتق بن غیث البلادی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ جمهرة اللغة، زکی احمد صفوت، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۳- مانده ۶۷/.
- ۴- چون پیامبر خدا ﷺ همانند دیگران در سفر بود نماز ظهر را به جماعت خواند نه جمعه.
- ۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۵، ج ۳، تهذیب، ج ۳، ص ۲۶۳، ج ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۴۱، ج ۹۲.
- ۶- المیزان، ج ۶، ص ۶۰ - ۶۱.
- ۷- الغدير، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۴.
- ۸- مانده ۳/.
- ۹- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، باب ۷۷، ص ۷۲.
- ۱۰- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۸.
- ۱۱- محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۷؛ الغدير، ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۸؛ علمای اهل سنت همچون خوارزمی مالکی و گنجی شافعی و جلال الدین سیوطی نقل کرده اند.
- ۱۲- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۸.
- ۱۳- الغدير، ج ۱، ص ۲۷۱؛ از میان کسانی که به آن حضرت تبریک گفت عمر بن خطاب بود. او به آن حضرت دست و داد و گفت، هینثا لک یا ابن ابی طالب... مبارک و گوارا باد بر تو مقام وصایت و امامت، ای پسر ابوطالب.
- ۱۴- بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۰؛ علامه مجلسی (ره) در موسوعه گرانقدر خویش - بحار الانوار - بابتی به نام باب فضل یوم الغدير و صومه باز کرده و روایت مختلفی آورده است.
- ۱۵- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۲.
- ۱۶- کامل ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۴۹.
- ۱۷- علامه شمس الدین جزری، اسمی المناقب، ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳؛ کفایة الاثر، ص ۲۶؛ نهج الحیاة، ص ۳۸؛ غایة المرام، ص ۹۶؛ احقاق الحق، ج ۱، ص ۷، ۲۶؛ حدیث فوق را فاطمه معصومه - سلام الله علیها - دختر موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است.

.....  
مجله فرهنگ کوثر اردیبهشت ۱۳۷۶، شماره ۲

## غدیر قربانی قدرت

اگر ماجرای غدیر خم از نظر تاریخی واقعیت دارد، چرا پس از ماجرای سقیفه شرکت‌کنندگان در آن محفل و نیز مردم مدینه سخنی که نشانه یادآوری این ماجرا باشد، بر زبان نیاوردند؟

به نظر می‌رسد این پرسش یکی از چالش‌های جدی فراروی شیعه است؛ زیرا شیعه:

(الف) با بهره‌گیری از منابع معتبر خود و اهل سنت به اثبات اصل ماجرای غدیر می‌پردازد؛ منابعی که در آن صدها صحابی و تابعی شناخته شده وجود دارد. (۱)

(ب) با دلیل‌های متقن و شواهد مستحکم لغوی، قرآنی، سنتی و تاریخی واژه ولایت موجود در روایت غدیر را به معنای سرپرستی و به دست گرفتن امور جامعه مسلمانان می‌داند نه دوستی. (۲)

(ج) اثبات می‌کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این ماجرا بر اساس دستور خداوند در پی تعیین جانشین بود نه معرفی‌کنندیدای خلافت. (۳)

با این همه در گزارش‌های تاریخی - جز چند منبع که در اعتبار آن‌ها سخن فراوان است (۴) - از واکنش شدید مردم و یادآوری ماجرای غدیر خم کم‌تر سخن به میان آمده است. با آن که قطعاً بیش‌تر مردم مدینه در ماجرای

بادیه هاگسترش یافت تا جایی که سال بعد (سال نهم هجرت) عام الوفود (سال هیات ها) نام گرفت؛ یعنی سالی که مردم دسته دسته در قالب هیئت های مختلف نزد پیامبر اکرم ﷺ می شتافتند و اسلام خویش را آشکار می ساختند. ناگفته پیدا است، انگیزه همه این هیات ها معنوی نبود و همه تازه مسلمانان ایمان قلبی نداشتند.

۴- یکی از آموزه های اسلامی که پذیرش آن برای مردم دشوار می نمود، مساله تعیین جانشین بود؛ زیرا:

الف) مردم فقط پیامبر ﷺ را دارای بعد الهی می دانستند و حکومت فرا قبیله ای اش را می پذیرفتند. در نگاه آنان، جانشین پیامبر از چنین ویژگی ای برخوردار نبود. (۶)

ب) هنوز بسیاری از مردم خود را به اطاعت محض از دستوره های دنیوی آن حضرت مقید نمی دانستند؛ چنان که در مواردی چون صلح حدیبیه (۷) و تقسیم غنایم حنین (۸) واکنش اعتراض آمیز نشان دادند.

ج) بسیاری از مردم اطاعت از فرمان های دنیوی مربوط به بعد از زندگانی رسول خدا را نمی پذیرفتند؛ زیرا هنوز از آموزه های جاهلی که به رئیس قبیله اجازه تعیین جانشین نمی دهد، دل نبریده بودند؛ و طبیعی بود که مساله ریاست دولت را از ریاست یک قبیله مهم تر بدانند.

د) هنوز بعضی از قریشیان تازه مسلمان چنان می پنداشتند که حضرت ﷺ در راستای رقابت قبیله ای مساله نبوت را مطرح کرده است. این گروه با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت ﷺ جرات مخالفت نداشتند؛ ولی با تعیین جانشین به ویژه از تیره بنی هاشم، لب به اعتراض گشادند و با بهره گیری از پشتوانه فرهنگ قبیله ای مردم اعتراض خویش را روشن تر بیان کردند.

غدیر حضور داشتند، چرا پس از حدود ۷۰ یا ۸۴ روز (۵) از این ماجرا آن را فراموش کردند؟

البته احتمال اعتراض عده ای از مردم و یادکرد ماجرای غدیر به وسیله آن ها و مخفی ماندن این واکنش، به سبب سیاست ممنوعیت نقل و تدوین حدیث، وجود دارد؛ ولی در عدم گستردگی این اعتراض ها تردید نیست.

با توجه به ماجرای غدیر و تاکید پیامبر اکرم ﷺ بر تعیین جانشین، انتظار اعتراض گسترده نامعقول نمی نماید. بنابراین، واکنشی چنین محدود چگونه توجیه می شود؟ برای یافتن سرخ های تاریخی این مشکل باید موقعیت زمانی این قطعه از تاریخ و نیز سیر جریان های سیاسی و اجتماعی از زمان واقعه تا وفات پیامبر اکرم ﷺ به دقت بررسی شود. بر این اساس، پی گیری بحث در محورهای زیر ضرورت دارد:

۱- قبل از تشکیل دولت مدینه به دست پیامبر اکرم ﷺ، مردم شهرهای بزرگ حجاز و بادیه ها تحت نظام قبیله ای به سر می بردند.

در این نظام سرآمد بودن در صفاتی چون سن، سخاوت، شجاعت، بردباری و شرافت معیار گزینش رهبر به شمار می آمد و رهبر قبیله حق نداشت از میان فرزندان و خویشان جانشین برگزیند.

۲- پیامبر اکرم ﷺ نخستین کسی بود که در این سرزمین نهادی به نام دولت پدید آورد و ارزش های فرا قبیله ای ارائه داد.

آن حضرت ﷺ توانست قبایل مختلف شهرها و بادیه های منطقه را تحت یک نظام واحد متمرکز سازد. مردم که وی را پیامبری آسمانی می دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امری الهی به شمار آوردند و در برابر آن مقاومتی قابل توجه نشان ندادند.

۳- پیش از فتح مکه اسلام به گونه ای روزافزون در میان مردم شهرها و

«... والله يعصمك من الناس؛ خداوند تو را از [شر] مردم نگاه می‌دارد.»  
در این عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشا است. خداوند پیامبر ﷺ را از چه چیزی حفظ می‌کرد؟ و این «ناس» چه کسانی بودند؟ با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر ﷺ از شر زبان مردم و نیز با توجه به این که سرانجام مساله جانشینی امام علی علیه السلام به سامان نرسید، بعید نمی‌نماید که مراد از واژه «يعصمك» نگهداری پیامبر صلی الله علیه و آله از هجوم فیزیکی و یکباره مردم باشد؛ چنان که واژه «ناس» بر مردم عادی دلالت دارد و با توجه به اکثریت نو مسلمان آن زمان، به حمل این لفظ برخلاف ظاهر نیازمند نیستیم.

۷. تاریخ درباره بسیاری از حوادث مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساکت مانده است؛ اما کالبد شکافی دو پدیده مهم آن عصر ما را با شدت اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزینش جانشین و گستره تلاش های مخالفان آن حضرت آشنا می‌سازد. این پدیده ها عبارت است از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا.

#### ۱. سپاه اسامه

پیامبر اکرم در واپسین روزهای زندگی اش فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی نوری به نام اسامه بن زید سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود. (۱۴) کالبد شکافی دقیق این جریان نشان می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی علیه السلام به چنین اقدامی دست یازید؛ زیرا:

الف) در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و ارسال آن به دورترین نقاط به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال داشت پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیاری از نو مسلمانان قبایل

در زمان جاهلیت تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دارالندوه) راه می‌یافتند که به چهل سالگی رسیده باشند. (۹) برای بنیاد، پذیرش جانشین رسول خدا، به ویژه اگر آن فرد داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کم‌تر از چهل سال (۱۰) داشت، بسیار دشوارتر می‌شد.

۵. دو نکته دیگر، پذیرش جانشینی امام علی علیه السلام را دشوار می‌ساخت:

الف) حضرت علی علیه السلام نزد قریشیان، به سبب دلاوری هایش در جنگ‌هایی مانند بدر و احد و به خاک و خون کشیدن بزرگان قریش، چهره منفی داشت. این پدیده سبب شد به تبلیغات گسترده روی آورند و چهره علی علیه السلام را نزد همه اعراب زشت جلوه دهند. (۱۱)

ب) مردم قبایل مختلف این نکته را درک کرده بودند که با توجه به لیاقت‌ها و استعداد های تیره بنی هاشم، اگر مساله جانشینی در میان آن‌ها تثبیت شود، هرگز از آن خاندان برون نخواهد آمد.

۶. نگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانشینی حضرت علی علیه السلام الهی و از روابط قبیله‌ای و خویشاوندی بسیار فراتر است؛ زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله به حفظ آیین وحی می‌اندیشید و طبیعی است که آشنا ترین فرد به کتاب و سنت و شجاع ترین و کوشاترین فرد در راه گسترش اسلام را برگزیند. البته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وضعیت جامعه آشنا بود. از این رو، از آغاز رسالت، در موقعیت‌های گوناگون، به بهانه‌های مختلف و با بیان‌های متفاوت ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام را یاد آور می‌شد و از جانشینی اش سخن به میان می‌آورد. (۱۲) آن بزرگوار، سرانجام از سوی خداوند مأمور شد در بزرگ‌ترین اجتماع مسلمانان که برخی شمار آن‌ها را بیش از یکصد هزار تن دانسته‌اند، آشکارا این مساله را اعلام کند (۱۳) و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. فرازی از آیه ۶۷ سوره مائده که از این دغدغه پیامبر پرده برمی‌دارد و به وی ایمنی می‌بخشد، چنین است:



اطراف سر به شورش بردارند و کبان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آنچه این تصمیم‌گیری را در نظر پیامبر اکرم ﷺ منطقی جلوه می‌داد، دور ساختن مخالفان جانشینی حضرت علی علیه السلام از مدینه بود.

ب) انتصاب جوانی ۱۸ ساله (۱۵) به مقام فرماندهی لشکر و عدم توجه به اعتراضات اصحاب جز از کار انداختن مهم‌ترین (۱۶) دستاویز مخالفان جانشینی علی علیه السلام هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامه بن زید که از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کاردانی سرآمد اصحاب به شمار نمی‌آمد و از نظر سنی حدود ۱۵ سال از علی علیه السلام کوچک‌تر بود - با توجه به آن که در بسیاری از ویژگی‌ها با حضرت علی علیه السلام قابل مقایسه نمی‌نمود - در مقام فرماندهی سپاهی عظیم و متشکل از بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص قرار گرفت.

ج) دقت در ترکیب سپاه اسامه نشان می‌دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی حضرت علی علیه السلام مخالفت ورزند، ملزم بودند در این سپاه شرکت جویند. (۱۷) و کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم ﷺ از اردوگاه به مدینه باز می‌گشتند، با جمله تأکیدی «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة» (۱۸) روبه‌رو می‌شدند. در مقابل، یاران و موافقان جانشینی حضرت علی علیه السلام چون عمار، مقداد و سلمان از حضور در این سپاه معاف گشتند و ملزم شدند در مدینه به سر برند. (۱۹)

## ۲. پیشگیری از نگارش وصیت

این پدیده در واپسین روزهای حیات پیامبر اکرم ﷺ تحقق یافت. در آن روزها، پیامبر اکرم ﷺ که احتمالاً با بالاگرفتن زمزمه‌های مخالفت با جانشینی حضرت علی علیه السلام به شدت نگران اوضاع شده بود، دستور داد ابزار نوشتن

آماده سازند تا سندی صریح و ماندگار بر جای گذارد و از گمراهی امت جلوگیری کند. مخالفان که این دستور را با نقشه‌های چند ماهه خویش ناسازگار می‌دیدند، به شدت نگران شدند و با هزیان‌گو خواندن کسی که جزو حوی چیزی بر زبان نمی‌راند، از نگارش این سند جلوگیری کردند.

تاریخ در این جا تنها از یک تن نام می‌برد. (۲۰) اما آشکار است که تنها یک نفر - بی آن که جریانی نیرومند پشتیبانش باشد - نمی‌تواند با رسول خدا ﷺ مقابله کند. از این رو، بعضی از نصوص گوینده این عبارت را جمع دانسته، از کلمه «قالوا» استفاده کرده‌اند. (۲۱)

۸. نخستین تشکیل دهندگان این جلسه که با هدف تعیین خلیفه‌ای جز حضرت علی علیه السلام در سقیفه گرد آمدند، انصار به شمار می‌آمدند. آن هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم ﷺ زبانزد بودند و دوستی شان با خاندان آن حضرت ﷺ به ویژه حضرت علی علیه السلام بر همگان ثابت شده است.

راستی چرا انصار؟ و چرا با این عجله، آن هم در حالی که هنوز بدن پیامبر اکرم ﷺ غسل داده نشده است؟ شواهد تاریخی، نشان می‌دهد انصار هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی علیه السلام هراسناک نبودند و او را ادامه دهنده راه پیامبر اکرم ﷺ می‌دانستند.

اقدام عجولانه آن‌ها در درک نکته‌ای حیاتی ریشه دارد. آن‌ها با تیزبینی دریافته بودند که شانس برای به قدرت رسیدن حضرت علی علیه السلام وجود ندارد. مخالفت یاران بزرگ پیامبر اکرم ﷺ با راه افتادن سپاه اسامه و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم ﷺ و به احتمال فراوان، حوادث دیگری که تاریخ ما را از آن بی‌خبر گذاشته است، انصار را به این نتیجه رسانده بود که مهاجران اندیشه به دست گرفتن حکومت در سر می

## پی‌نوشت‌ها

۱. الغدير في الكتاب والسنة والادب، علامه اميني، ج ۱، ص ۱۴-۷۳. او اين حديث را از يكصدو ده نفر صحابي و هشتاد و چهار تابعي نقل مي‌كند.
۲. همان، ص ۳۶۲-۳۷۰.
۳. همان، ص ۳۷۰-۳۷۸.
۴. مانند كتاب سليم بن قيس و كتاب الاحتجاج نوشته احمد بن علي طبرسي.
۵. ماجرای غدیر خم در روز ۱۸ ذی حجه واقع شد و وفات پیامبر اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه در ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع الأول.
۶. برای اطلاع بیشتر تر مراجعه شود به: تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان، رسول جعفریان، ص ۲۷ به بعد.
۷. المغازی، محمد بن عمرو اقدی، تحقیق مارسدن جونس، ج ۱، ص ۶۰۶ و ۶۰۷. در این کتاب پس از نقل اعتراض عمر از وی چنین نقل کرده است: «من [عمر] چنان در شک افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام در چنین شکی فرو نرفته بودم.»
۸. الكامل فی التاريخ، به ابن اثیر، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۶۳۱.
۹. تاریخ سیاسی اسلام (۱) سیره رسول خدا ﷺ، رسول جعفریان، ص ۹۸.
۱۰. حضرت علی علیه السلام در آن هنگام طبق قول مشهور ۳۳ سال داشت.
۱۱. عمر در این باره می‌گوید: «قوم شما (قریش) به شما مانند نگاه گاو به کشنده اش می‌نگرند». (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۹)
۱۲. برای اطلاع از این موارد، ر. ک: موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الكتاب والسنة والتاریخ، محمدی ری شهری و همکاران، ج ۲.
۱۳. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۴.
۱۴. طبقات، محمد بن سعد کاتب واقدی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۴، ص ۵۴-۵۸.
۱۵. همان، ص ۵۵.
۱۶. همان، ص ۵۴ و ۵۶.
۱۷. السقیفه، محمد رضا مظفر، ص ۸۱ و ۷۷.
۱۸. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تصحیح شیخ احمد فهیمی محمد، ج ۱، ص ۱۴.
۱۹. السقیفه، ص ۸۱.
۲۰. من حياة الخليفة، عمر بن الخطاب، عبدالرحمن احمد البکری، تعلیق سید مرتضی رضوی ص ۱۰۱-۱۰۷.
۲۱. همان، ص ۱۰۴.

مجله پرسمان اسفند ۱۳۸۰، پیش شماره ۷

پرووراندند و احتمال دارد قریشیانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار حامی پیامبر به قتل رسیدند، با بهره‌گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران در پی انتقام برآیند. بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غصب حق علی علیه السلام را دست کم از به دست گرفتن کامل قدرت بازدارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه‌های آتی، سهمی از قدرت به دست آورند.

پس انصار و مردم مدینه همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلم می‌دانستند؛ اما مشاهده تلاش‌های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام بر می‌داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می‌کردند، آن‌ها را از هرگونه تلاش در جهت احیای یاد غدیر باز می‌داشت.

بنابراین، طبیعی است که در این زمان شاهد اعتراض مردم مؤمن و استدلال آن‌ها به این حادثه مهم تاریخی نباشیم. آن‌ها، با توجه به زمینه‌های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتن می‌دیدند. چنان‌که، بر اساس نصوص تاریخی، حضرت علی علیه السلام نیز در آن زمان به این جریان مهم استدلال نکرد. به نظر می‌رسد، در آن موقعیت، استدلال گسترده مردم به واقعه غدیر پرسش برانگیز است نه عدم استدلال؛ زیرا چنین استدلالی نمایانگر پذیرش یکباره جریان مخالف با فرمان پیامبر ﷺ از سوی مردم معتقد به غدیر است و با شواهد تاریخی سازگاری ندارد.

از آنهاست. در این حادثه بود که وجود مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام از ناحیه خداوند عزوجل به عنوان سرسلسله امامت و رهبری برگزیده شد.

در مقابل، اهل سنت، جانشینی پیامبر را از اوج امامت به حضيض خلافت تنزل دادند و آن را در حدّ یک سلطنت پایین آوردند. آنها معتقدند می توان زیر سایه سقیفه ای بی پایه و اساس گردهم آمد و برای پیامبر جانشین تعیین کرد؛ چنان که با وصیت خلیفه قبلی (همان طور که ابابکر رفتار کرد) با شورایی صوری می توان این مهم را انجام داد؛ ولی از دیدگاه شیعه دست کوتاه سقیفه و امثال آن به اوج امامت نمی رسد تا بتواند کسی را بدان مقام نصب کند یا از آن تنزل دهد. (۳)

آیات متعددی از قرآن درباره داستان غدیر و اثبات ولایت آمده است و همین طور روایات بی شماری این مسئله را به اثبات می رساند که در این مقال به یک نمونه اشاره می شود.

### آیه تبلیغ

قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ (۴) «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، [کاملاً به مردم] برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای. خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم، نگاه می دارد. همانا خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند.»

جمله بندی آیه و لحن خاص و تأکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع آن با خطاب «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» که تنها در دو مورد از قرآن آمده و تهدید پیامبر صلی الله علیه و آله به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده، نشان از آن دارد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن

## غدیرو ظهور ولایت در آیه تبلیغ

در جهان بینی توحیدی، مقام تشریح و قانون گذاری اصالتاً از آن خدا است. قرآن کریم می فرماید: «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» (۱)؛ «حکم و فرمان مخصوص خداوند است.» و حق تعیین پیامبر نیز که سفیر الهی است از آن حق تعالی است که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ (۲) «خدا داناتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.»

بنابراین، انتخاب و تعیین پیامبر و اعطای رسالت به او منحصر کار خدای سبحان است و انتخاب و رأی مردم در برگزیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و تعیین او اثری ندارد. نقش مردم نسبت به پیامبر و پیام الهی، ایمان آوردن و عمل کردن بر طبق آن است.

شیعه معتقد است که جانشین پیامبر نیز باید از جانب خدا تعیین شود؛ زیرا آگاهی بر صفاتی همانند علم و عصمت که از شرائط عمده جانشین پیامبر است، برای انسانهای عادی امکان پذیر نیست. خداست که می داند این نعمتهای بزرگ را به چه کسانی عطا کند و دیگران، راهی برای دستیابی به چنین علم و آگاهی ندارند.

شیعه بر این باور است که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای سبحان، این انتخاب الهی را در مواردی فراوان به مردم ابلاغ کرده است و ماجرای غدیر خم یکی

مساوی با عدم تبلیغ رسالت در مدت ۲۳ سال شمرده شده است. نکته دیگر این است که این موضوع مهم مخالفان سرسختی داشته که پیامبر، از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشند نگران بوده است و به همین جهت، خداوند به او تضمین و تأمین می‌دهد. حال این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به تاریخ نزول آیه که در اواخر عمر پیامبر ﷺ بوده است، چه مطلب مهمی و چه امر حیاتی در کار بوده که خداوند رسولش را با آن همه تأکیدات مأمور ابلاغ آن می‌کند؟ آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟ آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهم ترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصارا بوده با اینکه می‌دانیم مسئله اهل کتاب بعد از ماجرای «بنی النضیر» و «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» و خیبر و فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی‌شد؟ و آیا مربوط به منافقان بوده، در حالی که می‌دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان، منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند و نیروهای آنها در هم شکسته شد و هر چه داشتند در باطن بود؟ راستی چه مسئله مهمی در آخرین ماههای عمر پیامبر ﷺ مطرح بوده است که آیه فوق این چنین درباره آن تأکید می‌کند؟ این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر ﷺ برای شخص خود و جان خود نبوده، بلکه برای کارشکنیها و مخالفت‌های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات و زیانهایی به بار می‌آورد. (۵)

محدثان اهل سنت، همچون: ابوالحسن واحدی در اسباب النزول، ص ۱۵؛ حافظ ابوسعید سجستانی، در کتاب الولایه؛ فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۱۳۶؛ ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ص ۲۷؛ جلال الدین سیوطی در در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ قاضی شوکانی در فتح القدر، ج ۳، ص ۵۷؛ شهاب الدین آلوسی در روح المعانی، ج ۶، ص ۱۷۲؛ شیخ سلیمان قندوزی در رینایع الموده، ص ۱۲۰... تصریح کرده اند که آیه در مورد علی ﷺ نازل شده است. مرحوم علامه امینی در «الغدیر» حدیث غدیر را که مربوط به معرفی علی ﷺ به عنوان وصی و ولی پیامبر می‌باشد، از صد و ده نفر از صحابه و یاران پیامبر ﷺ، و با اسناد و مدارک (۶) و از هشتاد و چهار نفر از تابعین و از سیصد و شصت نفر دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است (۷) که نشان می‌دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت که هیچ روایت متواتری را نمی‌تواند بپذیرد. به نمونه هایی از روایات که از طریق فریقین نقل شده، توجه فرمایید:

۱. از ابوهریره نقل شده است که گفت: «مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانِيَةِ عَشْرٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا وَ هُوَ يَوْمُ غَدِيرِ حُمٍّ لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»؛ (۸) کسی که روز هیجده ذی‌الحجه را روزه بگیرد، خدا ثواب شصت ماه روزه را برای او می‌نویسد. این روز همان روز غدیر خم است که پیامبر خدا ﷺ دست علی ابن ابی طالب را گرفت و گفت: آیا من به مؤمنان اولی [از خودشان] نیستم؟ گفتند: آری، یا رسول الله! گفت: هر کس که من مولا و سرپرست او هستم، پس مولا و سرپرست او علی است. عمر به او گفت: مبارک

پس از امامت تا روز قیامت در فرزندان اوست که از نسل او می باشند... هیچ علمی نیست، مگر آنکه خداوند آن را برای او روا داشته و من آن را به او منتقل ساخته ام. از او جدا نشوید و او را ترک نکنید! اوست که شما را به سوی حق هدایت کرده، به آن عمل می کند. خدا نمی پذیرد و نمی بخشد کسی را که از او روی برگرداند... بدانید که من پیغام را رساندم... دست او را بالا برد و آن گاه فرمود: ای مردم! این است برادر من، وصی من، دربرگیرنده علم من، و خلیفه من بر هر که به من ایمان آورده است...» (۱۲)

امام باقر علیه السلام فرمود: «أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...» وَفَرَضَ وِلَايَةَ أَوْلِيَ الْأَمْرِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ...؛ خدای عزیز و جلیل پیامبرش را به ابلاغ ولایت علی علیه السلام مأمور گردانید. از این رو، آیه «همانا ولی شما، خدا و رسولش و کسانی که ایمان آوردند؛ کسانی که اقامه نماز و ادای زکات می کنند، می باشند...» را نازل و ولایت اولی الامر را واجب کرد؛ لیکن مردم نمی دانستند ولایت اولی الامر چیست. از این جهت، به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمان داد که ولایت را برای مردم تفسیر کند، چنان که نماز را برای آنان تفسیر کرد.»

امام باقر علیه السلام سپس ادامه داد: «لیکن انجام این دستور الهی بر آن حضرت گران آمد و نگران شد که مردم از دینشان بگردند و او را تکذیب کنند؛ لذا به خدای سبحان رجوع کرد که در این باره چه کند؟ خدای عزوجل آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ...» را نازل کرد. در این هنگام، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر الهی را آشکار کرد و برای اعلام ولایت علی علیه السلام در روز غدیر برخاست و ندا داد: «الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ» و به مردم امر کرد که شاهدان، این پیام را به غایبان برسانند...» آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: «وَكَانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزِيلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَكَانَتْ

باشد بر تو ای پسر ابوطالب! که مولای من و مولای هر مسلمانی گشتی. آن گاه خدای عزیز و جلیل آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را نازل کرد.»

۲. سیوطی از ابن مردویه به طور مستند نقل کرده که ابن مسعود گفت: در زمان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواندیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. أَنْتَ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ. وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ...»؛ (۹) ای پیامبر [به مردم] برسان آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده - که علی مولای مؤمنین است - و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای...»

۳. حافظ ابن عساکر شافعی به طور مستند از ابوسعید خدری روایت کرده که آیه [تبلیغ] در روز عید غدیر درباره علی بن ابی طالب نازل شد. (۱۰)

۴. ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری، صاحب تاریخ معروف، کتابی دارد به نام «کتاب الولاية في طرق احاديث الغدير» که خبر روز غدیر و طرق روایت آن را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده است. (۱۱) از جمله می گوید: «زید بن ارقم می گوید: پیامبر در بازگشت از حجة الوداع در غدیر خم پیاده شد... سپس گفت: خداوند این آیه را بر من نازل فرموده است: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» و جبرئیل از طرف پروردگرم به من امر کرد که در این مکان برپا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام بدارم که علی بن ابی طالب برادر، وصی و خلیفه من و امام پس از من می باشد. از جبرئیل خواستم که خدا مرا معاف بدارد؛ زیرا می دانم پرهیزکاران اندک و آزار دهندگان و ملامت کنندگان بر من به خاطر همراهی زیاد من با علی و توجهم به او بسیارند... ولی خداوند راضی نشد، مگر آنکه درباره علی تبلیغ کنم. پس بدانید ای مردم! که خداوند او را برای شما ولی و امام قرار داد و اطاعت از او را بر هر کس واجب فرمود. پس حکم او واجب الاطاعة، گفتار او نافذ، مخالف او ملعون و تصدیق کننده او مورد رحمت می باشد. بشنوید و اطاعت کنید! خداوند مولای شما و علی امام شماست.»

الْوَلَايَةُ أَخْرَ الْفَرَائِضِ...؛ واجبات الهی یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین آنها بود. پس از آن آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ...» را نازل کرد و فرمود: لَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةً فَذَ اكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ؛ پس از این فریضه ای بر شما نازل نمی کنم؛ زیرا فرائض را برای شما تکمیل کردم.» (۱۳)

## پی نوشت‌ها

۱. انعام / ۵۷.
۲. همان / ۱۲۴.
۳. ظهور ولایت در صحنه غدیر، برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی، محمد صفائی، نشر اسراء، ۱۳۸۰، صص ۱۹ - ۱۷.
۴. مانده / ۶۷.
۵. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۰۴.
۶. الغدیر، علامه امینی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، دوم، ۱۳۶۶، ج ۱، صص ۶۱ - ۱۴؛ تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۷ - ۵.
۷. الغدیر، ج ۱، صص ۷۲ - ۶۲.
۸. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳۷، ص ۱۰۸، ج ۱؛ امالی صدوق، مجلس اول، ص ۱۲، ج ۲.
۹. منابع الموده، شیخ سلیمان قندوزی، قم، دارالاسوه، اول، ص ۱۴۰؛ الدر المنثور، سیوطی، ج ۳، ص ۱۱۷.
۱۰. روح المعانی، آلوسی، ج ۶، ص ۱۷۲؛ تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۳، ص ۶۳۶.
۱۱. العمدة، ص ۱۵۷.
۱۲. کتاب الولاية، طبری، به نقل از: حقیقت گمشده، شیخ معتصم سید احمد سودانی، ترجمه سید محمد رضا مهری، قم، بنیاد معارف اسلامی، دوم، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۱۷۷ - ۱۷۴.
۱۳. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۲۸۹.

## غدیر؛ فراموشی یا انکار؟

چرا مردمی که در صدر اسلام، در جمع و حفظ قرآن، این قدر اهتمام داشتند، حادثه غدیر خم را به راحتی فراموش کردند؟ برای یافتن سرنخ های تاریخی این مشکل، باید موقعیت زمانی این مرحله از تاریخ و نیز سیر جریان های سیاسی و اجتماعی، از زمان واقعه تا وفات پیامبر اکرم ﷺ، به دقت بررسی شود. بر این اساس، پی گیری بحث، در محورهای زیر، ضرورت دارد:

۱. قبل از تشکیل دولت مدینه به دست پیامبر اکرم ﷺ، مردم شهرهای بزرگ حجاز و بادیه نشین ها، تحت نظام قبیله ای به سر می بُردند. در این نظام، سرآمد بودن در صفاتی چون سن، سخاوت، شجاعت، بردباری و شرافت، معیارهای گزینش رهبر به شمار می آمدند و رهبر قبیله، حق نداشت از میان فرزندان و خویشانش، جانشین برگزیند.
۲. پیامبر اکرم ﷺ، نخستین کسی بود که در این سرزمین، نهادی به نام دولت پدید آورد و ارزش های فرای قبیله ای را ارائه کرد. او توانست قبایل مختلف شهرها و بادیه های منطقه را تحت یک نظام واحد، متمرکز سازد. مردمی که وی را پیامبری آسمانی می دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امری الهی به شمار آوردند و در برابر آن، مقاومتی قابل توجه نشان ندادند.

۳. پیش از فتح مکه، اسلام به‌گونه‌ای روزافزون، در میان مردم شهرها و بادیه‌ها، گسترش یافت؛ تا جایی که سال بعد، یعنی سال نهم هجری، عام الوفود - سال هیئت‌ها - نام‌گرفت و آن سالی بود که مردم، دسته‌دسته در قالب هیئت‌های مختلف، نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آمدند و اسلام خویش را آشکار می‌ساختند. ناگفته پیداست که انگیزه همه این هیئت‌ها، معنوی نبود و همه این تازه‌مسلمانان، ایمان قلبی نداشتند.

۴. یکی از آموزه‌های اسلامی که پذیرش آن برای مردم دشوار بود، مسئله تعیین جانشین بود.

الف) مردم، فقط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دارای بُعد الهی می‌دانستند و حکومت فرا قبیله‌ای‌اش را می‌پذیرفتند و در نگاه آنان، جانشین پیامبر، از چنین ویژگی‌ای برخوردار نبود.

ب) هنوز بسیاری از مردم، خود را به اطاعت محض از دستوره‌های دنیوی آن حضرت، مقید نمی‌دانستند؛ چنان‌که در مواردی چون صلح حدیبیه، این مورد را مشاهده می‌کنیم.

ج) بسیاری از مردم، اطاعت از فرمان‌های دنیوی مربوط به بعد از زندگانی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نمی‌پذیرفتند؛ زیرا هنوز از آموزه‌های جاهلی که به رئیس قبیله اجازه تعیین جانشین نمی‌داد، دل‌نبریده بودند و طبیعی بود که مسئله ریاست دولت را از ریاست یک قبیله، مهم‌تر بدانند.

د) هنوز بعضی از قریشیان تازه‌مسلمان، می‌پنداشتند که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در راستای رقابت قبیله‌ای، مسئله نبوت را مطرح کرده است. این گروه، با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جرأت مخالفت نداشتند؛ ولی با تعیین جانشین، به ویژه از تیره بنی‌هاشم، لب‌به‌اعتراض گشودند و با بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگ قبیله‌ای مردم، اعتراض خویش را روشن‌تر بیان کردند.

۵. در زمان جاهلیت، تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دارالندوه) راه می‌یافتند که به چهل سالگی رسیده بودند.

براین اساس، پذیرش جانشین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به ویژه اگر آن فرد، داماد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده، کمتر از چهل سال داشت - مانند حضرت علی عَلِيٌّ - بسیار دشوارتر می‌شد.

علاوه بر این امور، دو نکته دیگر، پذیرش جانشینی امام علی عَلِيٌّ را دشوار می‌ساخت؛ اول این‌که حضرت علی عَلِيٌّ، به سبب دل‌آوری‌هایش در جنگ‌هایی مانند بدر و أُحُد و به خاک و خون کشیدن بزرگان قریش، نزد قریشیان، چهره‌ای منفی داشت. این پدیده، سبب شد تا آنان به تبلیغات گسترده روی آورند و چهره علی عَلِيٌّ را نزد همه اعراب، زشت جلوه دهند.

دوم این‌که مردم قبایل مختلف، این نکته را درک کرده بودند که با توجه به لیاقت‌ها و استعدادهای تیره بنی‌هاشم، اگر مسئله جانشینی در میان آنها تثبیت شود، هرگز از آن خاندان، بیرون نخواهد آمد.

۶. نگاه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جانشینی حضرت علی عَلِيٌّ، الهی بود و به دلیل روابط قبیله‌ای و خویشاوندی نبود؛ زیرا آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به حفظ آیین وحی می‌اندیشید و طبیعی بود که آشناترین فرد به کتاب و سنت و شجاع‌ترین و کوشاترین فرد در راه گسترش اسلام را برگزیند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با وضعیت جامعه آشنا بود؛ از این رو، از آغاز رسالت، در موقعیت‌های گوناگون و به بهانه‌های مختلف و با بیان‌های متفاوت، ویژگی‌های حضرت علی عَلِيٌّ را یادآور می‌شد و از جانشینی‌اش، سخن به میان می‌آورد.

او سرانجام از سوی خداوند، مأمور شد تا در بزرگ‌ترین اجتماع مسلمانان - که برخی شمار افراد آن را بیش از یکصد هزار تن دانسته‌اند - آشکارا این مسئله را اعلام کند و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. فرازی از آیه



داشت که پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ، بسیاری از نومسلمانان قبایل اطراف، سربه‌شورش بردارند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آن چه این تصمیم‌گیری را در نظر پیامبر اکرم ﷺ، منطقی جلوه می‌داد، دور ساختن مخالفان جانشینی حضرت علی علیه السلام از مدینه بود.

علاوه بر این، انتصاب جوانی هجده ساله، به مقام فرماندهی لشکر و عدم توجه به اعتراضات اصحاب، جز از کار انداختن مهم‌ترین دستاویز مخالفان جانشینی علی علیه السلام، هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامه بن زید که از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کاردانی، سرآمد اصحاب به شمار نمی‌آمد و از نظر سنی حدود پانزده سال از علی علیه السلام کوچک‌تر بود و در بسیاری از ویژگی‌ها، با حضرت علی علیه السلام قابل مقایسه نمی‌نمود، در مقام فرماندهی سپاهی عظیم، متشکل از اصحاب بزرگی مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص قرار گرفت. دقت در ترکیب سپاه اسامه، نشان می‌دهد، تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی حضرت علی علیه السلام مخالفت ورزند، ملزم بودند تا در این سپاه شرکت جویند و افرادی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم ﷺ از اردوگاه، به مدینه باز می‌گشتند، با جمله تأکیدی «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة» روبه‌رو می‌شدند.<sup>۷</sup>

با این حال، یاران و موافقان جانشینی حضرت علی علیه السلام، چون عمار، مقداد و سلمان، از حضور در این سپاه معاف شدند و ملزم شدند تا در مدینه به سر برند.<sup>۸</sup>

ب) پیش‌گیری از نگارش وصیت؛ این پدیده در واپسین روزهای حیات پیامبر اکرم ﷺ تحقق یافت. در آن روزها، پیامبر اکرم ﷺ که احتمالاً با بالا گرفتن زمزمه‌های مخالفت با جانشینی حضرت علی علیه السلام، به شدت نگران اوضاع

۶۷ سوره «مائده» که از این دغدغه پیامبر پرده برمی‌دارد و به وی ایمنی می‌بخشد، چنین است: «... والله يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ خداوند تو را از {شُرّ} مردم نگاه می‌دارد».

در این عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس»، بسیار راهگشا هستند. خداوند، پیامبر ﷺ را از چه چیزی حفظ کرد و این «ناس»، چه کسانی بودند؟ با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر ﷺ از شُرّ زبان مردم و نیز با توجه به این که سرانجام، مسئله جانشینی امام علی علیه السلام به سامان نرسید، بعید نمی‌نماید که مراد از واژه «يعصمك»، ننگه داری پیامبر ﷺ از هجوم فیزیکی و ناگهانی مردم باشد؛ چنان که واژه «ناس» نیز بر مردم عادی دلالت دارد و با توجه به اکثریت نومسلمان آن زمان، به حمل این لفظ بر خلاف ظاهر، نیازمند نیستیم.

۷. تاریخ، بسیاری از حوادثِ مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم ﷺ را گزارش نکرده است؛ اما کالبدشکافی دو پدیده مهم آن عصر، ما را به شدت اهتمام و تأکید پیامبر اکرم ﷺ بر گزینش جانشین و گستره تلاش‌های مخالفان آن حضرت، آشنا می‌سازد. این پدیده‌ها عبارتند از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا.

الف) سپاه اسامه؛ پیامبر اکرم در واپسین روزهای زندگی اش، فرمان داد تا لشکری عظیم به فرماندهی جوانی نوری به نام اسامه بن زید به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود.<sup>۵</sup>

کالبدشکافی دقیق این جریان، نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ، در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی علیه السلام، به چنین اقدامی دست زد؛ زیرا در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم ﷺ، خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و ارسال آن به دورترین نقاط، به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال

شده بود، دستور داد ابزار نوشتن آماده سازند تا سندی صریح و ماندگار برجای گذارد و از گمراهی امت، جلوگیری کند. مخالفان که این دستور را با نقشه های چند ماهه خویش، ناسازگار می دیدند، به شدت نگران شدند و با هزیان گو خواندن کسی که جزوحی، چیزی بر زبان نمی راند، از نگارش این سند جلوگیری کردند.

تاریخ در این جا تنها از یک تن نام می برد؛ ۹ اما آشکار است که تنها یک نفر - بی آن که جریانی نیرومند پشتیبانش باشد - نمی تواند با رسول خدا ﷺ مقابله کند. از این رو، بعضی از نصوص، گوینده این عبارت را جمع دانسته، از کلمه «قالوا» استفاده کرده اند. ۱۰

۸. نخستین تشکیل دهندگان جلسه سقیفه که با هدف تعیین خلیفه ای غیر از حضرت علی علیه السلام گرد هم آمدند، انصار به شمار می آمدند؛ آن هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زبانزد بودند و دوستی شان با خاندان آن حضرت صلی الله علیه و آله، به ویژه حضرت علی علیه السلام، بر همگان ثابت شده است.

راستی چرا انصار و چرا با این عجله؛ در حالی که هنوز بدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، غسل داده نشده بود؟ شواهد تاریخی، نشان می دهد که انصار، هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی علیه السلام، هراسناک نبودند و او را ادامه دهنده راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانستند.

اقدام عجولانه آنها، در درک نکته ای حیاتی ریشه دارد و آن این که آنها با تیزی در یافته بودند که شانس برای به قدرت رسیدن حضرت علی علیه السلام وجود ندارد. مخالفت یاران بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در همراهی با سپاه اسامه و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به احتمال فراوان، حوادث دیگری که تاریخ، ما را از آن بی خبر گذاشته است، انصار را به

این نتیجه رساند که مهاجران، اندیشه به دست گرفتن حکومت را در سر می پروراندند و احتمال دارد قریشانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار حامی پیامبر، به قتل رسیدند، با بهره گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران، در پی انتقام برآیند. بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غصب حق علی علیه السلام را دست کم از به دست گرفتن کامل قدرت، باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه های آتی، سهمی از قدرت به دست آورند.

بنابراین، انصار و مردم مدینه، همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلم می دانستند؛ اما مشاهده تلاش های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام برمی داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می کردند، آنها را از هرگونه تلاش در جهت احیای یاد غدیر، باز می داشت.

بنابراین، طبیعی است که در این زمان، شاهد اعتراض مردم موءمن و استدلال آنها به این حادثه مهم تاریخی نباشیم. آنها با توجه به زمینه های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتن می دیدند؛ چنان که بر اساس نصوص تاریخی، حضرت علی علیه السلام نیز در آن زمان، به این جریان مهم، استدلال نکرد. به نظر می رسد که در آن موقعیت، استدلال گسترده مردم به واقعه غدیر، پرسش برانگیز است و نه عدم استدلال؛ زیرا چنین استدلالی، نمایان گر پذیرش یکباره جریان مخالف، با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی مردم معتقد به غدیر است و با شواهد تاریخی سازگاری ندارد.

## پی نوشت ها

۱. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۶۳۱.
۲. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۹۸.
۳. ر. ک: محمدی ری شهری، موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الكتاب و السنة و التاريخ.
۴. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۴.
۵. ابن سعد، طبقات، ترجمه مهدوی دامغانی، ج ۴، ص ۵۴ - ۵۸.
۶. مظفر، محمدرضا، السقیفه، ص ۸۱ و ۷۷.
۷. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴.
۸. السقیفه، ص ۸۱.
۹. عبدالرحمن احمد البکری، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، ص ۱۰۱ - ۱۰۷.
۱۰. همان، ص ۱۰۴.

.....  
مجله پرسمان دی ۱۳۸۵، شماره ۵۲

فکر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



توی برادر من  
به هر دوسرا

## آیه بلاغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). [۱]

«ای پیامبر آنچه از پروردگارت بر تو فرود آمده، برسان. و اگر نرسانی رسالت خدای را به جای نیابردی و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند.»

دقت در مضمون جمله: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» از اهمیت موضوع حکایت می کند، و می رساند که پیامبر به وسیله این آیه مأمور به ابلاغ پیامی از طرف خدا بود که اگر - العیاذ بالله - انجام نمی داد، گویا رسالت خود را انجام نداده است. طبعاً چنین موضوعی باید در عداد «توحید» و «رسالت پیامبر» و «خاتمیت او» و امثال آنها قرار گیرد که اگر ابلاغی صورت نگیرد، تو گوئی در این مدت کاری صورت نپذیرفته است.

همچنان که از جمله: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» استفاده می شود که پیامبر در طریق انجام این مأموریت احتمال می داد از جانب مردم آسیبی به او برسد یا او را در این انتصاب به گرایش های قومی متهم کنند، از این جهت خدا برای تقویت اراده او نوید می دهد که «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

اکنون باید دید این موضوع با اهمیت که این همه تاکید و نوید درباره آن وارد شده است، چیست؟!

مفسران اهل سنت احتمالاتی درباره نزول این آیه داده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱- مربوط به حکم رجم و سنگسار کردن زنان و مردان بدکار.

۲- ازدواج با همسر پسر خوانده خود زید.

۳- ابلاغ به همسران خود که اگر دنیا را می خواهند آماده طلاق می باشند.

۴- دعوت مردم و منافقان به جهاد.

۵- و مانند آنها که فخر رازی در تفسیر خود آورده است. [۲]

همان طوری که ملاحظه می کنید، هیچ کدام از این احتمالات نمی تواند مصداق آیه باشد، یعنی کوتاهی در ابلاغ آنها، از طرفی همسنگ با عدم ابلاغ رسالت و از طرف دیگر مایه ترس از مردم باشد.

در یکی از احتمالاتی که فخر رازی و دیگران نقل می کنند، این است که آیه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، آنگاه که در روز غدیر دست او را گرفت و درباره او گفت: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» آنگاه اضافه می کند که عمر بن خطاب به علی علیه السلام چنین خطاب کرد: «یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه».

تو سرور من و سرور هر مرد و زن مومن شده ای و اضافه می کند که این روایت را ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن علی «امام باقر (ع)» نقل کرده است. فخر رازی در این جا هر چند بخشی از حقیقت را بیان کرده، ولی به خاطر کمی اطلاعات و یا تمایلات درونی نتوانسته و یا نخواستسته مدارک نزول این حدیث را بیش از این نقل کند در حالی که طبری در تفسیر خود [۳] نزول این آیه را در مورد حدیث غدیر از زید بن ارقم به طور گسترده بیان کرده است، همچنان که سیوطی در کتاب «الدر المنثور» [۴] نزول این آیه را در روز غدیر از ابن سعید خدری نقل کرده است.

مولف الغدير «علامه امینی(ره)» نزول این آیه را از سی دانشمند سنی با ذکر مصادر و صفحات در کتاب الغدير نقل می نماید. [۵]

ما در این جا در صدد نقل سرگذشت غدیر نیستیم ولی چون در کلمات گذشتگان نزول این آیه در حدیث غدیر وارد شده است، اجمالی از آن را در این جا می آوریم.

پیامبرگرامی در آفتاب داغ و سوزان ۱۸ ماه ذی‌الحجه در سرزمین معروف به غدیر فرود آمد در حالی که گروه بی شماری نیز همراه او بوده اند، در این لحظات حساس، طنین اذان نماز ظهر سراسر بیابان را فرا گرفت، و ندای تکبیر مؤذن بلند شد، و مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه که هرگز سرزمین غدیر، نظیر آن را به خاطر نداشت، برگزار کرد سپس به میان جمعیت آمد و روی نقطه بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود، قرار گرفت و پس از حمد و ثنای خدا رو به مردم کرد و چنین گفت:

آیا شما گواهی نمی دهید که معبودی جز خدا نیست، و محمد بنده خدا و پیامبر او است، و بهشت و دوزخ و مرگ حق است و روز رستاخیز بدون شك فرا خواهد رسید و خداوند افرادی را که در دل خاك پنهان شده اند، زنده خواهد نمود؟

حاضران در سرزمین غدیر همگی بر آنچه که پیامبر شمرده بود، شهادت دادند.

آنگاه پیامبر فرمود: من در میان شما دو چیز گران بها به یادگار می گذارم، چگونه با آنها معامله خواهید کرد.

يك نفر از حاضران پرسید: مقصود از این دو چیز گران بها چیست؟

پیامبر فرمود: نقل اکبر کتاب خدا است که يك طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است، به کتاب خدا چنگ بزنید تا گمراه نشوید، ثقل اصغر، عترت و اهل بیت من است خدا به من خبر داده است که دو یادگار من

تا روز رستاخیز از هم جدا نمی شوند هان ای مردم! بر کتاب خدا و عترت من سبقت و پیشی نگیرید و از آن دو عقب ننماید تا نابود نشوید.

در این موقع دست علی عليه السلام را گرفت و بالا برد و همه جمعیت علی عليه السلام را در کنار پیامبر صلى الله عليه وآله دیدند پیامبر فرمود: هان ای مردم سزاوارترین فرد بر مومنان از خود آنها کیست.

پایان پیامبر گفتند: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر فرمود: خداوند مولای من است و من مولای مومنان هستم، بر آنها از خودشان سزاوارتر است. هان ای مردم هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. پس گفت: پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد، خدایا یاران علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل بنما، پروردگارا علی را محور حق قرار بده.

این جمله ها را گفت. سپس فرمود: لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این حادثه مطلع سازند. [۶]

هنوز اجتماع پرشکوه به حال خود باقی بود که فرشته وحی فرود آمد و آیه اكمال را آورد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا). [۷]

(امروز آئین خود را تکمیل نموده ام و نعمت خویش را بر شما ارزانی داشته ام و اسلام را به عنوان يك دين بر شما برگزیده ام).

هنوز اجتماع با شکوه برقرار بود «حسان بن ثابت» واقعه را در قالب شعر ریخت که برخی از آن را یاد می کنیم:

يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم وإسمع بالرسول مناديا

فقال: فمن مولاكم و نبيكم فقالوا: و لم يبدوا هناك التعميا

الهك مولانا و إنت نبينا و لم تلق منا في الولاية عاصيا

فقال له: قم يا علي فأنني رضتك من بعدي اماما و هاديا  
فمن كنت مولاه فهذا وليه فكونوا له إيتباع صدق مواليا  
هناك دعا اللهم وال وليه وكن للذي عادى عليا معاديا. [۸]  
مضمون این اشعار چنین است:

«روز غدیر پیامبر یاران خود را در سرزمین خم ندا می داد، و به ندای رسول  
گوش فراده. گفت: کیست مولا و نبی شما، آنان پاسخ گفتند و ناگاهی نشان  
نداده اند. گفتند: تو مولای ما و پیامبر ما هستی، و هرگز از ما، در مورد ولایت  
تو نافرمانی مشاهده نکرده ای.  
آنگاه پیامبر فرمود: علی برخیز، من تو را بعد از خویش به عنوان پیشوا و راهنما  
برگزیده ام. آن کس که من مولای او هستم، علی ولی اوست، در این صورت از  
پیروان صادق و موالیان واقعی او باشید. در این جا بود پیامبر دعا کرد و گفت:  
خدایا دوستدار علی را دوست؛ و دشمن او را دشمن بدار.

### آیه اکمال

از آیاتی که در مورد امامت و در روز غدیر پس از نصب امام نازل گردیده، آیه اکمال  
است، محدثان می گویند: پس از نصب علی بر خلافت در روز غدیر، آیه اکمال  
فرود آمد. یعنی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ  
الْإِسْلَامَ دِينًا». [۹] «امروز آئین شما را تکمیل نمودم، و نعمت خود را در حق  
شما به پایان رسانیدم و اسلام برای شما به عنوان دین برگزیدم»  
شگفت این است که فخر رازی ناخودآگاه به حقیقت اعتراف کرده است:  
او در تفسیر آیه اکمال (الیوم اکملت) می گوید: صاحبان آثار (سیره نویسان و  
محدثان و مورخان) می گویند: پس از نزول این آیه پیامبر اکرم هشتاد و یک یا  
هشتاد و دو روز عمر کرد و پس از آن در شریعت نه فزونی رخ داد و نه نسخ و نه

دگرگونی و این بر اساس گزارش پیامبر بود که از مرگ خود خبر داد و خود این  
یکی از معجزات پیامبر است. [۱۰]

اکنون با این حساب روشن خواهیم کرد که این آیه بسان آیه پیشین در روز  
غدیر فرود آمده است زیرا پیامبر اکرم ﷺ از نظر اهل سنت در ۱۲ ربیع سال ۱۱  
درگذشته است. و سرگذشت غدیر در ۱۸ ذی الحجه سال ۱۰ رخ داده است. و  
فاصله ۱۸ یا ۱۲ ربیع تقریبا هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز است و این مطلب  
به ملاحظه این که ممکن است دو ماه از این سه ماه فاقد سلخ بودند طبعاً  
فاصله های دو واقعه هشتاد و دو روز خواهد بود و اگر روز وفات پیامبر حساب  
نکنیم و بگوئیم محاسب آن روز را به حساب نیاورده، فاصله هر دو واقعه،  
هشتاد و یک روز خواهد بود.

از آنجا که بحث ما بحث قرآنی است، ما در مورد مدارك حدیث غدیر و دلالت او  
سخن نمی گوئیم، چیزی که هست به مدارك نزول آیه اکمال در پاورقی اشاره  
می کنیم. ولی در این جا نظر خواننده گرامی را به اسامی صحابه که نزول آیه را  
در روز غدیر نقل کرده اند، جلب می نماییم:

زید بن ارقم. [۱۱]

ابو سعید خدری. [۱۲]

ابن عباس. [۱۳]

ابو هریره. [۱۴]

مولف الغدیر در کتاب ارزشمند خود نزول آیه را در روز غدیر از ۱۶ دانشمند سنی  
نقل کرده است. [۱۵]

و اگر روایات شیعه را نیز بر آن بیفزاییم نزول آیه در چنین واقعه حالت تضافر به  
خود خواهد گرفت.

[۱]. مائده: ۶۷.

[۲]. تفسیر فخر رازی: ج ۱۲، ص ۴۹ - تفسیر آیه ۶۷، از سوره مائده.

[۳]. تفسیر طبری:

[۴]. درالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

[۵]. الغدير: ج ۱، ص ۲۱۴ - ۲۲۳.

[۶]. «الستم تشهدون إن لا اله الا الله و إن محمدا عبده و رسوله و ان جنته حق و نارہ حق، و إن الساعة آتیة لا ریب فیها، و إن الله بیعت من فی القبور».

قالوا: بلی نشهد بذلك.

قال: اللهم إشهد... فانظرونی کیف تحلفونی فی الثقلین.

فنادی مناد: ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: الثقل الاکبر: کتاب الله، طرف بید الله عزوجل و طرف بایدیکم فتمسکوا به لا تضلوا و الاخر الاصغر عترتی، و ان اللطیف الخبیر نبانی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فسالت ذلك لهما ربی، فلا تقدموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنها فتهلکوا ثم اخذ بید علی فرفعها حتی روی بیاض اباطهما و عرفه القوم إجمعون فقال:

ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم. فمن کنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و ادر الحق معه حیث ما دار الا فلیبلغ الشاهد الغایب.

[۷]. مائده: ۳.

[۸]. الغدير: ج ۲، ص ۳۴.

[۹]. مائده: ۳.

[۱۰]. تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۱۳۹.

[۱۱]. الغدير، ج ۱۱، ص ۲۳۰.

[۱۲]. درالمنثور: ج ۲، ص ۲۹۸ - فتح الغدير، ج ۲، ص ۵۷.

[۱۳]. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳ - مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۱۳۲.

[۱۴]. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۲۹۰.

[۱۵]. الغدير: ج ۱، ص ۲۳۰ - ۲۳۷.

## جهانی و جاودانگی اسلام در قرآن

ایمان به همه پیامبران و پذیرفتن همه پیام‌های ایشان ضرورت دارد. [۱] و انکار يك پیامبر یا انکار یکی از احکام و پیام‌های او به معنای انکار ربوبیت تشریعی الهی و نظیر کفر ابلیس می‌باشد.

بنابراین، بعد از ثابت شدن رسالت پیامبر اسلام ﷺ ایمان به آن حضرت و ایمان به همه آیاتی که بر او نازل شده و همه احکام و قوانینی که از طرف خدای متعال آورده است ضرورت دارد.

اما ایمان آوردن به هر پیامبر و کتاب آسمانی او مستلزم ضرورت عمل بر طبق شریعت وی نیست چنان که مسلمانان، ایمان به همه پیامبران عظام ﷺ و به همه کتب آسمانی دارند ولی نمی‌توانند و نباید به شرایع پیشین، عمل کنند و وظیفه عملی هر امتی عمل کردن به دستورات پیامبر همان امت است. [۲] پس ضرورت عمل کردن همه مردم به شریعت اسلام در صورتی ثابت می‌شود که رسالت پیامبر اسلام، اختصاص به قوم خاصی (مانند عرب) نداشته باشد و نیز پیامبر دیگری بعد از آن حضرت مبعوث نشده باشد که شریعت وی را نسخ کند. و به دیگر سخن: اسلام، دین جهانی و جاودانی باشد.

از این روی، لازم است این مساله را مورد بحث قرار دهیم که:

آیا رسالت پیامبر اسلام ﷺ جهانی و جاودانی است، یا اختصاص به قوم



معین یا زمان محدودی داشته است؟

روشن است که چنین مسأله‌ای را نمی‌توان با روش عقلی خالص، مورد بررسی قرار داد بلکه باید از روش تحقیق در علوم نقلی و تاریخی، بهره‌گرفت یعنی باید به اسناد و مدارک معتبر، مراجعه کرد. و کسی که حقانیت قرآن کریم و نبوت و عصمت پیامبر اسلام ﷺ را احراز کرده باشد برای وی هیچ مدرکی معتبرتر از کتاب و سنت نخواهد بود.

جهانی بودن دین اسلام و عدم اختصاص آن به قوم یا منطقه خاصی، از ضروریات این آیین الهی است و حتی کسانی هم که ایمان به آن ندارند می‌دانند که دعوت اسلام، همگانی بوده و محدود به منطقه جغرافیایی خاصی نبوده است.

افزون بر این، شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که پیامبر اکرم ﷺ به سران کشورهای مانند قیصر روم و پادشاه ایران و فرمانروایان مصر و حبشه و شامات و نیز به رؤسای قبائل مختلف عرب و... نامه نوشتند و پیک ویژه به سوی آنان گسیل داشتند و همگان را دعوت به پذیرفتن این دین مقدس کرده از پیامدهای وخیم کفر و استنکاف از پذیرفتن اسلام، بر حذر داشتند. [۳] و اگر دین اسلام، جهانی نبود چنین دعوت عمومی انجام نمی‌گرفت و سایر اقوام و امت‌ها هم عذری برای عدم پذیرش می‌داشتند.

بنابراین نمی‌توان بین ایمان به حقانیت اسلام و ضرورت عمل بر طبق این شریعت الهی، تفکیکی قائل شد و در نتیجه، کسانی را از موظف بودن به پیروی عملی از این آیین الهی، مستثنی دانست.

### دلایل قرآنی بر جهانی بودن اسلام

همان‌گونه که اشاره شد بهترین دلیل و معتبرترین مدرک برای اثبات این

گونه مطالب، قرآن کریم است و کسی که یک مرور اجمالی بر این کتاب الهی بکند با کمال روشنی در خواهد یافت که دعوت آن، عمومی و همگانی است و اختصاص به قوم و اهل نژاد و زبان معینی ندارد.

از جمله، در آیات زیادی همه مردم را به عنوان «یا ایها الناس» [۴] و «یا بنی آدم» [۵] مورد خطاب، قرار داده و هدایت خود را شامل همه انسان‌ها (الناس [۶] و العالمین [۷]) دانسته است. و همچنین در آیات فراوانی رسالت پیامبر اکرم ﷺ را برای همه مردم (الناس [۸] و العالمین [۹]) ثابت کرده، و در آیه‌ای شمول دعوت وی را نسبت به هر کسی که از آن، مطلع شود مورد تأکید قرار داده است. [۱۰] و از سوی دیگر، پیروان سایر ادیان را به عنوان «اهل کتاب» مورد خطاب و عتاب قرار داده [۱۱] و رسالت پیامبر اکرم ﷺ را در مورد آنان تثبیت فرموده، و اساساً هدف از نزول قرآن کریم بر پیامبر اکرم ﷺ را پیروزی اسلام بر سایر ادیان، شمرده است. [۱۲]

با توجه به این آیات، جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای درباره همگانی بودن دعوت قرآن کریم و جهانی بودن دین مقدس اسلام، باقی نمی‌ماند.

### جاودانی بودن اسلام

آیات مزبور، همان‌گونه که با به‌کارگرفتن الفاظ عام (مانند بنی آدم و الناس و العالمین) و با متوجه کردن خطاب به اقوام غیر عرب و پیروان سایر ادیان (مانند یا اهل کتاب) عمومیت و جهانی بودن اسلام را ثابت می‌کند همچنین با اطلاق زمانی، محدودیت و مقید بودن آن را به زمان معینی نفی می‌کند و به ویژه، تعبیر «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» [۱۳] جای هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. همچنین می‌توان به آیه (۴۲) از سوره فصلت، استدلال کرد که می‌فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»

و دلالت دارد بر این که هیچ‌گاه قرآن کریم، صحت و اعتبار خود را از دست نخواهد داد. نیز دلایل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ هرگونه توهمی را نسبت به امکان نسخ شدن این دین الهی به وسیله پیامبر و شریعت دیگری، باطل می‌سازد. و نیز روایات فراوانی به این مضمون، وارد شده است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه، و حرامه حرام الی یوم القیامه». [۱۴] علاوه بر این که جاودانی بودن اسلام، مانند جهانی بودن آن، از ضروریات این دین الهی و بی‌نیاز از دلیلی زائد بر دلایل حقانیت اسلام است.

### حل چند شبهه

دشمنان اسلام که برای جلوگیری از گسترش این دین الهی، از هیچ‌گونه تلاشی فروگذار نکرده و نمی‌کنند، در صدد برآمده‌اند که با القاء شبهاتی چنین وانمود کنند که دین اسلام فقط برای مردم عربستان نازل شده و رسالتی نسبت به سایر مردم نداشته است!

از جمله، به آیاتی تشبیه کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ را مأمور هدایت خویشان و نزدیکان خویش یا اهل مکه و حوالی آن کرده است، [۱۵] و نیز آیه (۶۹) از سوره مائده که بعد از اشاره به یهود و صابئین و نصاری، ملاک سعادت را ایمان و عمل صالح می‌داند و نامی از پذیرفتن دین اسلام به عنوان شرط سعادت نمی‌برد. علاوه بر این که در فقه اسلامی اهل کتاب، هم سنگ مشرکان نیستند بلکه با پرداختن جزیه (به جای خمس و زکاتی که مسلمانان می‌پردازند) امنیت ایشان در پناه دولت اسلامی حفظ می‌شود و می‌توانند به احکام شریعت خودشان عمل کنند و این، نشانه به رسمیت شناختن این ادیان است.

در پاسخ باید گفت: آیاتی که خویشان پیامبر اکرم ﷺ و اهل مکه را ذکر می‌کند در صدد بیان مراحل دعوت است که از خویشان آن حضرت شروع می‌شود

و سپس به سایر اهل مکه و حوالی آن، گسترش می‌یابد و سرانجام همه جهانیان را در بر می‌گیرد. و چنین آیاتی را نمی‌توان مخصص آیاتی شمرد که رسالت آن حضرت را جهانی می‌داند، زیرا علاوه بر این که لحن این آیات، ابایی از تخصیص دارد، لازمه چنین تخصیصی «تخصیص اکثر» است که در عرف عقلاء، مستهجن و غیر قابل قبول می‌باشد.

و اما آیه یاد شده از سوره مائده، در مقام بیان این نکته است که صرف انتساب به این یا آن دین، برای رسیدن به سعادت حقیقی، کافی نیست بلکه عامل سعادت، ایمان واقعی و عمل به وظایفی است که خدای متعال برای بندگانش مقرر فرموده است و طبق دلایلی که جهانی بودن و جاودانی بودن اسلام را اثبات می‌کند وظیفه همه مردم بعد از ظهور پیامبر اسلام، عمل به احکام و قوانین این دین است.

و اما امتیازی که در اسلام برای اهل کتاب بر سایر کافران، منظور شده به معنای معاف بودن ایشان از پذیرفتن اسلام و عمل به احکام آن نیست بلکه در واقع، ارفاقی دنیوی است که بنا بر مصالحی در حق آنان روا داشته شده و به اعتقاد شیعه، همین ارفاق هم موقتی است و در زمان ظهور ولی عصر- عجل الله فرجه الشریف - حکم نهایی ایشان اعلام، و با آنان مانند دیگر کافران رفتار خواهد شد و این مطلب را از جمله «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» می‌توان استفاده کرد.

- [۱]. آموزش عقائد، درس ۲۹.
- [۲]. همان.
- [۳]. نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ در کتاب‌های معتبر تاریخی، ضبط شده و مجموعه آنها به صورت کتاب مستقلی به نام «مکاتیب الرسول» گردآوری شده است.
- [۴]. ر.ک: بقره، ۲۱، نساء، ۱، ۱۷۴، فاطر، ۱۵.
- [۵]. ر.ک: اعراف، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۵، یس، ۶۰.
- [۶]. ر.ک: بقره، ۱۸۵، ۱۸۷، آل عمران، ۱۳۸، ابراهیم، ۱، ۵۲، جائیه، ۲۰، زمر، ۴۱، نحل، ۴۴، کهف، ۵۴، حشر، ۲۱.
- [۷]. ر.ک: انعام، ۹۰، یوسف، ۱۰۴، ص، ۸۷، تکوین، ۲۷، قلم، ۵۲.
- [۸]. ر.ک: نساء، ۷۹، حج، ۴۹، سباء، ۲۸.
- [۹]. ر.ک: انبیاء، ۱۰۷، فرقان، ۱.
- [۱۰]. ر.ک: انعام، ۱۹.
- [۱۱]. ر.ک: آل عمران، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰، مائده، ۱۵، ۱۹.
- [۱۲]. ر.ک: توبه، ۳۳، فتح، ۲۸، صف، ۹.
- [۱۳]. ر.ک: توبه، ۳۳، فتح، ۲۸، صف، ۹.
- [۱۴]. ر.ک: کافی: ج ۱، ص ۵۷، ج ۲، ص ۱۷، بحار: ج ۲، ص ۲۶۰، ج ۲۴، ص ۲۸۸، وسائل الشیعه: ج ۱۸، ص ۱۲۴.
- [۱۵]. ر.ک: شعراء، ۲۱۴، انعام، ۹۲، شوری، ۷، سجده، ۳، قصص، ۴۶، یس، ۵ و ۶.

## چرا برخی قرآن را برای توجیه عقایدشان به خدمت می‌گیرند؟

در این مسئله دو بحث داریم؛ بحث اول درباره طلب هدایت از قرآن است و بحث دوم ناظر به شمارش مبانی تفسیر است. فکر نمی‌کنیم این مطلب نیازمند توضیح باشد که ما قرآن را رهبر می‌دانیم، نه ابزاری برای توجیه عقاید خودمان. بعضی چیزها را آدم می‌داند ولی وقتی در صحنه عمل قرار می‌گیرد، آنها را فراموش می‌کند. این بحث از مباحثی است که توضیح نمی‌خواهد ولی توجه می‌خواهد. وقتی انسان سراغ یک متن می‌رود خالی‌الذهن مطلق نیست. کیست که بگوید وقتی من سراغ یک متن می‌روم کاملاً خالی‌الذهن هستم، با این حال انسان باید به مقدار مقدور در تفسیر قرآن خالی‌الذهن باشد. کرخی یک جمله‌ای دارد که به کار امروز ما می‌آید. ایشان می‌گوید هر آیه‌ای از قرآن مخالف آنچه اصحاب ما می‌گویند بود یا باید آیه را تأویل ببریم یا بگوییم نسخ شده است. کرخیست‌های جدید آیات را تأویل نمی‌کنند، همچنین نمی‌گویند آیه نسخ شده است ولی می‌گویند آیه برای عصر خودش بوده است. مثلاً مخالفان قصاص می‌گویند حکم قصاص برای صدر اسلام است که وقتی یک نفر از یک قبیله کشته می‌شد یک قبیله را قصاص می‌کردند، لذا قرآن فرمود «النفس بالنفس». ما باید به کرخی بگوییم نمی‌شد عکس را می‌گفتی؟ یعنی اصحاب، خودشان را بر قرآن تطبیق دهند. نکته‌ای

که تأکید می‌کنم این است ما باید خودمان را با قرآن تطبیق دهیم.

### نمونه‌هایی از تحریف آیات قرآن

یک بار یکی از آثار دکتر ابوالقاسم گرجی را می‌خواندم، ایشان در مورد آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» گفته است معنایش این نیست که دست سارق را قطع کنید بلکه معنایش این است که جلوی دزد را بگیرید تا دستش از مال دیگران قطع شود. یک وقت آدم می‌گوید حد سرقت سنگین است ولی الآن مصلحت نیست اجرا شود ولی نباید آیه را تاویل کرد. هفته گذشته اشاره کردیم، فخر رازی اشعری است و اینها معتقدند خدا جسم است، روز قیامت هم در صحنه قیامت می‌آید. وقتی اینها با آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» برخورد می‌کنند می‌گویند کلمه ابصار در آیه مفید استغراق است و معنایش این است که همه چشم‌ها در قیامت خدا را نمی‌بینند ولی بعضی چشم‌ها خدا را می‌بینند. به تعبیر دیگر قرآن دارد سلب العموم می‌کند، نه عموم سلب. وقتی انسان بخواهد روی دنده توجیه بیفتد اینگونه می‌شود. من مخصوصاً مثال‌های متعدد می‌زنم که کلی‌گویی نکرده باشم. در هر صورت اولین مطلب این است که قرآن کتاب رهبر است نه ابزار توجیه و تطبیق.

در ادامه مطلب می‌خواهم اشاره کنم چرا انسان اینگونه می‌شود. مبانی روانی این رفتار چیست؟ من سه تا مبنا ذکر می‌کنم؛ اول، جهل به منزلت قرآن است. وقتی افرادی منزلت قرآن را درک نمی‌کنند قرآن را در حد توجیه عقاید خودشان تقلیل می‌دهند. دوم، تعصب است. یک وقت آدم تعصب دارد و می‌داند تعصب دارد ولی یک وقت انسان نابینا می‌شود و متوجه تعصب خودش نیست. سوم، به شرط لا بودن نسبت به داشته‌های دیگران است. بعضی انسان‌ها نسبت به داشته‌های دیگران به شرط لا هستند، نه لای بشرط.

به فرموده امیرالمومنین (ع) وقتی انسان جاهل باشد، نه اینکه نسبت به مجهولاتش بی‌طرف است بلکه موضع سلبی دارد. مثلاً ملاصدرا در اسفار یک جا خیلی به حال بوعلی غبطه می‌خورد و می‌گوید این جوان هدر رفت. به جای اینکه فلسفه را ادامه دهد، رفت در علم طب. مولوی هم شعری دارد، می‌گوید مهندسین علم آخور دارند.

سعدی نقل می‌کند یک عالم نحوی سوار کشتی شد و به ناخدا گفت چیزی از علم نحو می‌دانی، گفت: نه، گفت: نصف عمرت بر فنا است. جلوتر کشتی دچار تلاطم دریا شد. ناخدا گفت آقای نحوی شما شنا بلدی؟ گفت: نه، گفت: پس کل عمرت بر فنا است. انسان باید به داشته‌های دیگران احترام بگذارد. باید به ملاصدرا گفت آقای ملاصدرا علم طب و خدمت به خلق خدا ارزشمند است. این مایه تأسف است نسبت به داشته‌های دیگران به شرط لا می‌شویم. این به شرط لا بودن موجب می‌شود قرآن را ابزار توجیه کنیم. تذکر پایانی در بخش اول این است که وقتی ما گفتیم مفسر باید نسبت به قرآن خالی‌الذهن باشد و خودش را به قرآن عرضه کند، نه اینکه قرآن را بر خودش عرضه کند به معنای نادیده گرفتن دقت و نفی مطالعه نظام‌وار دین و در نظر نگرفتن قرائن حالیه و مقالیه نیست. اینکه قرآن کتاب هدایت است نباید ما را به ظاهرگرایی بکشاند.

### مبانی تفسیر قرآن

بحث دوم مبانی تفسیر است. منظور از مبانی تفسیر، پیش‌فرض‌های تفسیر قرآن است که من تیتروار به آنها اشاره می‌کنم. مورد اول، حیانی بودن قرآن است. اگر می‌خواهیم قرآن را تفسیر کنیم فرض را بر این می‌گذاریم که قرآن وحی است. دوم، معجز بودن قرآن است. سوم، عدم تحریف است. چهارم، جامع

و جاودان و جهانی بودن قرآن است. جامع یعنی شامل همه شئون است، جهانی یعنی برای همه انسان‌ها است و جاودان یعنی کتاب ابدی و برای همه زمان‌ها است. پنجم، فهم‌پذیری قرآن است. اگر قرآن را کتاب رمز و معما بدانیم می‌خواهیم چه را تفسیر کنیم. اینها از جمله مبانی تفسیر قرآن است.

🕋 علامه سید محمدحسین طباطبائی رحمته‌الله‌علیه  
کتاب «حیات پس از مرگ»

## منظور از آیه

### «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» چیست؟

در «توحید» از امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ روایت شده است که منظور از آن حسنات است. حسنات و سیئات هر دو وزن می‌شوند: حسنات سنگینی ترازو و سیئات سبکی آن هستند.

#### فصل هفتم: میزان

خداوند فرموده است: وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۱).

در این آیات خداوند بیان فرموده است که در روز قیامت «وزن» یا «کشیدن» حقیقتی است ثابت.

شاید جمع بودن «موازن» در عبارت: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ و مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ به اعتبار تعداد وزن کردن‌ها باشد.

همچنین در این آیات بیان شده است که سنگینی در نیکی‌ها و سبکی در بدی‌هاست، با وجود اینکه ظاهر امر مقتضی خلاف این مطلب است، همچنانکه می‌فرماید: وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (۲).

و: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا (۳). و: ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۴).

این سنگینی نیکی‌ها و سبکی بدی‌ها، همان‌طور که خود خداوند روشن ساخته است، به خاطر بقای نیکی‌ها و نابودی بدی‌هاست: فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (۵). بنابراین، سنگینی در نیکی‌هاست نه در بدی‌ها. در عبارت: أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ اشاره‌ای به همین مطلب وجود دارد.

در جای دیگر فرموده است: وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۶) و در آن موازین را به «قسط» که همان عدل است، تفسیر نموده و وجه سنگینی در نیکی‌ها و سبکی در بدی‌ها را نیز بیان فرموده است.

در «توحید» از امیرالمؤمنین (علیه السلام) راجع به: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ روایت شده است که منظور از آن حسنات است. حسنات و سیئات هر دو وزن می‌شوند: حسنات سنگینی ترازو و سیئات سبکی آن هستند.

و در احتجاج از او نقل شده که: «مراد همان کمی یا زیادی نیکی‌هاست». با آنچه گذشت معنای آیه زیر واضح می‌گردد: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۷) چه با از میان رفتن و حبط اعمال، جایی برای ترازوی عدل الهی و اندازه‌گیری نمی‌ماند و با این مطلب آشکار می‌گردد که اندازه‌گیری با ترازوی عدل، در روز قیامت، تنها مختص به اعمالی است که حبط نشده یعنی از میان نرفته باشد و به همین خاطر هم هست که آیه فوق با این آیه منافاتی نمی‌یابد: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ \* تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ \* أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ \* قَالُوا رَبَّنَا عَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۸).

از مباحث قبلی، معانی روایاتی که در این باب آمده است روشن می‌گردد:

در احتجاج آمده است: «هنگامی که زندیق مشهور از امام صادق (علیه السلام) پرسید که آیا اعمال وزن می‌شوند؟ حضرت پاسخ داد: خیر؛ زیرا اعمال جسم نیستند و نیز کسی احتیاج به وزن کردن اشیاء دارد که عدد اشیاء و سبک سنگینی آنها را نداند و خداوند هیچ چیز بر او پوشیده نیست. زندیق پرسید پس معنای «میزان» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی عدل.

زندیق دوباره پرسید پس عبارت: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ که در قرآن آمده است یعنی چه؟ حضرت فرمود: یعنی کسی که عملش راجح باشد».

در «توحید» از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که: «اما این گفته خدا که نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ یعنی ترازوی عدل که همه خلائق در روز قیامت بدان سنجش می‌گردند و خداوند با گرفتن حق مردم از یکدیگر، آنها را با ترازوی عدل به جزا می‌رساند».

در «کافی» و «معانی» نقل شده است که: «از حضرت صادق (علیه السلام) راجع به «و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» سؤال شد، حضرت پاسخ داد: مراد از موازین همان انبیا و اوصیا هستند». دلیل چنین پاسخی از آنچه گذشته روشن می‌گردد.

در «کافی» از امام سجاد (علیه السلام) در کلامی راجع به زهد، نقل شده است: «ای بندگان خدا! بدانید که برای مشرکین ترازوی عدل الهی نصب نمی‌گردد و نامه‌های اعمال ایشان، گشوده نمی‌شود، بلکه همگی بر جهنم گرد آورده می‌شوند. نصب ترازوی عدل الهی و گشودن نامه‌های اعمال، تنها از آن مسلمانان است، ای بندگان خدا از او بترسید».

پی نوشت‌ها:

اندیشه



## پی نوشتها

- (۱) سوره اعراف، آیه ۸ و ۹.
- (۲) سوره فاطر، آیه ۱۰.
- (۳) سوره مجادله، آیه ۱۱.
- (۴) سوره تین، آیه ۵.
- (۵) سوره رعد، آیه ۱۷.
- (۶) سوره انبیاء، آیه ۴۷.
- (۷) سوره کهف، آیه ۱۰۵.
- (۸) سوره مؤمنون، آیه ۱۰۲ و ۱۰۶.



«توحید افعالی» منافاتی با انتساب افعال به غیر خدای متعال ندارد؟ [۱] برای تبیین این موضوع باید به چند مقدمه توجه نمود:

۱- موجودات همان‌گونه که در ذات خود محتاج به علت‌اند، در افعال و سایر شئون خود نیز محتاج به علت می‌باشند.

به این بیان که پس از ثبوت توحید ذات باری تعالی و توحید خالقیت او، دانسته می‌شود که هر آنچه در عالم وجود دارد مخلوق پروردگار است؛ چراکه استقلال مخلوقات در ذات خود و یا در انجام یک فعل، منافی امکان ذاتی آنها و احتیاجشان به واجب الوجود بوده و در نتیجه توحید ذاتی واجب الوجود منتفی می‌گردد. پس همه آنچه در عالم امکانی وجود دارد مخلوق پروردگار است. [۲]

۲- انتساب یک فعل به خدای متعال ممکن است به صورت مستقیم (بدون واسطه) باشد مانند ایجاد اولین مخلوق - و یا با واسطه صورت پذیرفته باشد [۳] مانند رویاندن گیاهان که به زمین نسبت داده شده است - [۴] در این‌گونه موارد، در عین این‌که سببیت خدای متعال برای ایجاد اشیاء ثابت فرض گردیده است، انتساب آنها به سایر موجودات نیز پذیرفته شده است. [۵] برخی از قسم اول به «جعل بسیط» و از دومی به «جعل مرکب» تعبیر نموده‌اند. [۶]

حال این پرسش مطرح می‌شود که چگونه ممکن است همه افعال مخلوق پروردگار باشد، اما به دیگران نیز منتسب گردند؟ برای حل این مطلب باید به اقسام «علت» توجه نمود.

علت یک شیء گاهی منحصره است و گاهی غیر منحصره. در علت منحصره، فقط یک علت برای شیء وجود دارد و بدون آن، دیگر معلولی باقی نخواهد ماند. اما در علت‌های غیر منحصره دو یا چند چیز عامل ایجاد معلول

## آیا می‌توان ظلم ظالمان را به خداوند نسبت داد؟!

بعضی وقت‌ها ظلم‌هایی به انسان تحمیل می‌شود که از ناحیه افراد دیگر است، و با آن‌که انسان تمام تلاش خود را می‌کند، توانایی مقابله با ظلم دیگران را ندارد، ولی آسیب قابل توجهی به انسان می‌رسد. آیا می‌توان این نوع ظلم‌ها را از جانب خدا دانست؟ چون خود شخص اختیاری در آنها نداشته و توانایی مقابله با آنها را ندارد. مثلاً افرادی که در جهان از فقر و گرسنگی می‌میرند و تحت سلطه دیگران قرار دارند و توانایی مبارزه و مقابله ندارند. و یا کسانی که از گرسنگی می‌میرند. آیا می‌توان گفت که این بلایی است از جانب خدا که به وسیله انسان‌های دیگر به انسان رسیده؟ با توجه به آنکه هیچ اتفاقی خارج از قدرت خدا رخ نمی‌دهد، بر اساس مبانی عقلی و دینی انتساب این نوع افعال ظالمانه هم به خداوند متعال درست است و هم به فاعل (ظالم)، ولی باید توجه داشت انتساب این افعال به خداوند متعال به لحاظ فلسفی، موجب سلب مسئولیت از فاعل (ظالم) به لحاظ حقوقی و کیفری نمی‌شود.

به نظر می‌رسد نکته اصلی در پاسخ به این سؤال، توجه این نکته است که چگونه یک عمل در آن واحد به چند نفر نسبت داده می‌شود؟ و انتساب به یکی مستلزم عدم امکان انتساب به دیگری نمی‌شود؟ به بیان فنی چگونه

می‌باشند. [۷] علت‌های غیر منحصراً نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند: علل عرضی و علل طولی. [۸]

علل غیر منحصراً عرضی مانند جایی است که نور خورشید و آتش به کمک یکدیگر سبب گرم شدن آب شوند. در این جا هر یک از علت‌ها مستقل از یکدیگر عمل کرده و با از بین رفتن یکی، دیگری به ایجاد سبب خود ادامه می‌دهد. علل منحصراً طولی نیز مانند جایی است که با چرخاندن کلید توسط انگشتان دست، قفل باز می‌گردد. در این مثال هیچ‌یک از انگشتان و کلید به صورت مستقل از یکدیگر قفل را باز نمی‌کنند و با فقدان هر یک از آنها، عملیات باز نمودن منتفی خواهد شد.

در مثال اخیر باید به نکته‌ای توجه نمود و آن این است که هر چند چرخیدن کلید معلول چرخاندن انگشتان است و بدون آن کلید حرکت نمی‌کند، اما در مجموع باز شدن قفل منتسب به هر دوی آنها است و انگشتان به تنهایی و مستقل از کلید، علت باز شدن قفل به شمار نمی‌آیند.

حال که اقسام علت مشخص گردید، باید گفت رابطه سببیت خدای متعال با سببیت سایر مخلوقات به صورت علل غیر منحصراً طولی است، نه عرضی. [۹] به عبارت دیگر، خدای متعال مخلوقاتی را می‌آفریند و آنها را سبب برای ایجاد مخلوقاتی دیگر قرار می‌دهد، اما سببیت این مخلوقات در عرض سببیت الهی نیست تا به صورت مستقل بتوانند معلول‌های خود را ایجاد کنند؛ بلکه سببیت آنها در طول سببیت الهی و وابسته به آن است (و در حقیقت به اراده و مشیت الهی است که آنها سبب برای ایجاد مخلوقات می‌گردند). پس همان‌گونه که این اسباب در اصل وجود خود نیازمند خدای متعال هستند، در سببیت خود برای سایر مخلوقات نیز نیازمند خدای متعال می‌باشند و در این زمینه استقلالی از خود ندارند. [۱۰]

شاهد بر این مدعا نیز آیاتی از قرآن کریم است که در عین انتساب یک فعل به مخلوقات، آن را به خدای متعال منتسب نموده‌اند. به عنوان مثال خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «و پرتاب نمودی هنگامی که پرتاب نمودی، لیکن خداوند پرتاب نمود». [۱۱] طبق این آیه شریفه، پرتاب نمودن پیامبر اکرم (ص) ثابت انگاشته شده؛ زیرا «هنگامی که پرتاب نمودی» نشانگر وقوع فعل در گذشته است و در عین حال، همان فعل به خدای متعال نیز منسوب گشته است. [۱۲] در نتیجه می‌توان گفت افعال مخلوقات در طول افعال الهی بوده و به خواست الهی است که مخلوقات سبب ایجاد معلولات خود می‌شوند. اما نکته‌ای که در انتساب افعال مخلوقات به خدای متعال باید به آن توجه نمود؛ این است که معیار انتساب حُسن و قُبْح در موارد با واسطه، متفاوت از موارد بدون واسطه است و نمی‌توان همواره حکمی یکسان برای آنها بیان نمود؛ همان‌گونه که در علم حقوق نیز بین سبب و مباشر در اموری نظیر قتل، تفاوت قائل می‌شوند و گاهی قتل را منسوب به مباشر و گاهی منسوب به سبب می‌نمایند - که نشانگر اختلاف شرایط در انتساب یک فعل به مسبب آن فعل است - . برای تبیین مطلب باید گفت اگر وسائلی که با آنها یک فعل صورت پذیرفته است، فاقد شرایط تکلیف (نظیر عقل و اختیار) باشد، در این صورت عمدتاً آن فعل را منسوب به سبب ذی شعور که مکلف است می‌نمایند. به عنوان مثال، در جایی که شخص عاقلی با دادن آلت قتاله به یک دیوانه سبب قتل شخصی دیگر شده باشد، شخص عاقل را قاتل نامیده و مجازات قتل را در حق او جاری می‌نمایند و کاری با مباشر در قتل که فاقد عقل است، ندارند. اما اگر وسائلی به نوبه خود دارای اراده و اختیار باشند، به هر مقدار که عقل و اراده و ... در فعل اثر داشته باشد، انتساب حسن و قبح آن فعل به وسائلی نیز سرایت نموده و به آنها منسوب می‌گردد. مانند جایی که شخص عاقل به

## چرا وقتی با جسم مادی گناه می‌کنیم روح ما در آخرت عذاب شود؟

سؤال: انسان در دنیا با جسم مادی مرتکب گناه می‌شود اما در آخرت روح او گرفتار عذاب و شکنجه می‌شود؛ آیا این عادلانه است؟  
پاسخ سؤال در چند محور ارائه می‌شود:

اولاً: قبل از هر چیز باید اشاره شود که انسان مرکب از روح و بدن است؛ تنها به روح، انسان گفته نمی‌شود چه اینکه تنها به بدن بدون روح نیز انسان گفته نمی‌شود بلکه به تعبیر برخی از بزرگان انسان موجود چند طبقه است مثلاً یک طبقه آن بدن و جسم است و طبقه دیگر آن روح او است و به مجموع بدن و روح انسان گفته می‌شود و هر عملی را که انسان انجام می‌دهد در واقع با تمام طبقه‌های وجودی خود انجام می‌دهد نه اینکه گناه را جسم مادی انجام دهد عذاب را روح بچشد بلکه گناه را انسان انجام می‌دهد که مرکب از جسم و روح است. [۱]

ثانیاً: در آخرت هم جسم و بدن عذاب می‌شود و هم روح زیرا معاد هم جسمانی است و هم روحانی، قرآن کریم در آیات متعدد جریان عذاب جسمانی و روحانی را مطرح کرده از جمله فرمود: «إذ الأغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون» [۲] در آن هنگام که غل‌ها و زنجیرها برگردن آنها قرار گرفته و آنها را می‌کشند و در آبی سوزان وارد می‌کنند سپس در آتش دوزخ

دشمن خونین شخصی دیگر، آلت قتاله بدهد که در این صورت شخص عاقل اول را معاون در قتل و شخص مباشر را که دشمن است قاتل می‌نامند و بین مجازات این دو تفاوت قائل می‌شوند. پس نباید تصور نمود انتساب افعال در بحث توحید افعالی، مغایر با ضرورت صدور فعل حسن از خدای متعال است و همواره باید از انتساب افعال قبیح به حضرتش بر حذر بود.

### پی‌نوشت‌ها

- [۱]. محقق حلی سه دلیل برای اثبات صدور افعال از مخلوقات - هرچند به صورت غیر مستقل - بیان نموده‌اند که در رد کلام برخی که همه افعال را بی‌واسطه منتسب به پروردگار می‌نمایند ارائه شده‌اند. ر.ک: محقق حلی، المسلك فی اصول الدین و الرسالة الماتغیة، تحقیق، استادی، رضا، ص ۷۹، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات، تلخیص، ربانی گلپایگانی، علی، ص ۵۷، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ یازدهم، ۱۴۲۸ق.
- [۳]. لاهیجی، فیاض، گوهر مراد، مقدمه، قربانی، زین العابدین، ص ۲۷۸، تهران، نشر سایه، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- [۴]. حج، ۵.
- [۵]. ر.ک: علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح، حسن‌زاده آملی، حسن، ص ۳۱۴، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
- [۶]. گوهر مراد، ص ۲۷۹.
- [۷]. ر.ک: سبحانی، جعفر، ارشاد العقول الی مباحث الأصول، تقریرات، حاج عاملی، ج ۲، ص ۳۵۵، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- [۸]. ر.ک: محاضرات فی الالهیات، ص ۶۰.
- [۹]. ر.ک: طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۹۴، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۷۱ش.
- [۱۰]. ر.ک: خرازی، سید محسن، بدایة المعارف فی شرح عقائد الامامیة، ج ۱، ص ۱۵۵، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق، بی‌جا.
- [۱۱]. انفال، ۱۷.
- [۱۲]. ر.ک: طیب، سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۹۰، تهران، اسلام، دوم، ۱۳۷۸ش؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۱۵، تهران، دارالکتب الاسلامیة، اول، ۱۳۷۴ش.

افروخته می‌شوند.

در این آیه آن‌گونه که پیداست به صراحت از عذاب جسمانی و این که جسم و بدن عذاب می‌شود و زنجیر به گردن‌ها انداخته می‌شود سخن گفته شده است در آیه دیگر نیز فرمود: «کسانی که به آیات ماکافر شدند به زودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هرگاه پوستهای تن آنها در آن عریان گردد پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر را بچشند خداوند توانا و حکیم است.» [۳]

در رابطه با این آیه که جریان عذاب جسمانی و روحانی را مطرح کرده است سؤالی در میان مفسران پیدا شده و آن این که اگر آن پوست‌ها به پوست‌های دیگری تبدیل شود گناه پوست‌های تازه چیست که آنها بسوزند؟ مفسران بزرگ پاسخ‌های متعددی از این سؤال داده‌اند که از همه بهتر پاسخی است که عیناً در حدیث امام صادق - علیه السلام - در جواب شخصی مادی پرست که درباره این آیه سؤال کرد فرمود: «پوست‌های نو همان پوست‌های سابق است و در عین حال غیر آن است» آن شخص چون نتوانست به عمق این سخن برسد تقاضای توضیح بیشتری با ذکر مثال کرد، امام فرمود: این مانند آن است که کسی خشتی را بشکند و دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه‌ای در آورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت تازه‌ای است.

طبق این روایت پوست‌های جدید از همان مواد پوست‌های گذشته تشکیل می‌شود که در عین تازه بودن صورت وحدت ماده محفوظ است. [۴] پس این گونه نیست که عمل را جسم انجام دهد و عذاب را روح بچشد بلکه انسان مرکب از جسم و روح عمل را انجام می‌دهد و همان انسان عذاب می‌شود.

ثالثاً: در آخرت عذاب هم برای جسم است و هم برای روح یعنی گذشته از آن که روح انسان از طریق عذاب‌های جسمانی عذاب را می‌چشد، گرفتار عذاب روحی نیز می‌شود که اثر آن در بدن ظاهر نمی‌گردد اما خود روح شدیداً در عذاب است و در این باره در قرآن کریم آیات متعددی آمده است از جمله فرمود: «و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا فاولئک لهم عذاب مهین» [۵] کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند عذاب خوارکننده‌ای برای آنهاست. در ذیل این آیه گفته‌اند: منظور از کیفرهای روحانی مجموعه اموری است که روح و جان انسان را در فشار قرار می‌دهد، هر چند تأثیری در جسم او ظاهراً نداشته باشد و یا آن که تأثیر دوگانه دارد هم جسم را مستقیماً آزار می‌دهد و هم روح را، در آیه یاد شده آمده دوزخیان دچار ذلت و خواری می‌شوند و این بیان بسیاری از جنبه‌های تحقیرآمیز عذاب‌های دوزخ را شامل می‌شود که مبتکران گردنکش و خودبین را به پائین‌ترین مرحله ذلت می‌کشاند. پس عذاب‌های دوزخی آمیخته با انواع اهانت‌هاست که مایه آزار روح و جان نیز می‌شود به همین سبب گفته شده که مجازات‌های روحانی در قیامت دردناکتر است. [۶] بنابراین همان‌طور که در دنیا روح و جسم هردو مرتکب گناه شده‌اند در آخرت هم روح و جسم هردو عذاب می‌شوند.

- [۱]. سبحانی، جعفر، الهیات، قم، نشر مؤسسه امام صادق. علیه السلام، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۳۸۷.
- [۲]. غافر/ ۷۱ و ۷۲.
- [۳]. واقعه/ ۴۱-۴۴.
- [۴]. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش، ج ۶، ص ۴۵۱.
- [۵]. حج/ ۵۷.
- [۶]. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، نشر پیشین، ج ۶، ص ۴۶۴.

## چگونگی سیره ائمه علیهم‌السلام

### درباره اختلافات مذاهب و فرقه‌ها

«مدام صدبار تکرار می‌کنیم باز یکی از آن طرف صدایش بلند می‌شود راجع به مسئله شیعه و سنی و اختلافات و شکاف‌ها. چرا این کار را می‌کنند؟ چرا به سود دشمن کار می‌کنند؟ نمی‌دانند که انگلیس‌ها هنرشان ایجاد اختلاف است و یکی از گسل‌ها و شکاف‌هایی که همیشه انگلیسی‌ها استفاده کرده‌اند شکاف بین شیعه و سنی بوده؟ حالا به تدریج دیگران هم یاد گرفتند و در این اندیشکده‌های آمریکا، اندیشکده‌های سیاسی و... ملاحظه می‌کنید که می‌گویند بله فلان افراد شیعه‌اند، فلان جاها شیعه‌اند فلان جاها سنی‌اند.

به آنها هم رسیده شیعه و سنی! نکنید، برادرانه باهم زندگی کنید»

رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از دست‌اندرکاران و کارگزاران حج کشور

به نظر شما تعامل مردم شیعه و اهل سنت در کشور ما با توجه به اشتراکات و اختلافات فقهی و تاریخی که در میان آنها وجود دارد چگونه باید باشد؟

به نظر می‌رسد در زمینه تقریب میان مذاهب اسلامی غفلت بزرگی تاکنون صورت گرفته و آن غفلت این است که هر کاری، دوران حدوث و وقوعی و دوران ثباتی دارد. انسان باید در دوران حدوث تا می‌تواند نسبت به تعریف و شناسایی آنچه می‌خواهد انجام دهد تلاش کند تا هم خود و هم دیگران بدانند که قرار است چکار کنند و موضوع بحث چیست اما زمانی می‌رسد که باید از حرف زدن و مباحث تکراری پرهیز کرد و به سمت میدان عمل رفت تا

به نقطه ثبات برسیم.

در تعبیری عربی گفته می‌شود که دوره‌ای برای تنظیم و دوره‌ای برای تطبیق است. تنظیم به معنی دوره مفهوم شناسی و مفهوم سازی بحث‌های نظری و مباحثی است که معمولاً در روی کاغذ می‌آیند اما میدان عمل را چندان تجربه نمی‌کند. این دوران خوب است و همانند دوران شک می‌ماند اما نباید در این دوران باقی ماند بلکه باید به سمت مرحله عمل و تطبیق و میدان کار حرکت کنیم. به نظر می‌رسد با وجود اختلافات اندکی که میان ما و سایر مذاهب اسلامی وجود دارد آنچه می‌تواند وحدت و یگانگی را در میان مسلمانان و در میان عموم مردم و سلاطین و حکام و اداره‌کنندگان به نقطه اوج برساند این است که در مرحله تطبیق و عمل، وحدت خود را به اثبات برسانیم.

شخصیتی به نام شهید قاسم سلیمانی، سطوح عالی‌ه درس را در حوزه و دانشگاه نگذرانده اما در میدان عمل تبدیل به الگویی برای همه کسانی می‌شود که دارای مدارج علمی بالایی هستند چون شهید سلیمانی، در میدان عمل و متن جامعه حضور پیدا کرده و پیروز هم شد و به الگویی برای همه تبدیل شد و دشمنان هم از وی می‌ترسند. بنابراین به نظرم آنچه می‌تواند تعامل مردم شیعه و سنی را گسترش دهد و به مرحله پیروزی برساند این است که از میدان غفلت نکنیم. اگر به گذشته جوامع اسلامی نگاه کنیم همین مردم شیعه و سنی در یک شهر و روستا و بر سر یک زمین کشاورزی کار می‌کردند و در مراسم هم شرکت کرده و با همدیگر ازدواج می‌کردند و بسیاری از مواردی که ما امروزه می‌شنویم را اصلاً نشنیده بودند بنابراین وحدت در میدان عمل رمز توفیق جامعه اسلامی است.

به نظر شما چرا عده‌ای می‌خواهند به اختلافات میان مذاهب اسلامی دامن بزنند؟

واقعیت این است که تفرقه، ضعف و ناتوانی به دنبال دارد چنانکه پشت سر اتحاد، قوت و استواری و روی هم ریختن نیروهای فکری و عملی و در نتیجه پیروزی است. مسلم است که دشمنان بر طبق تفرقه می‌زنند تا جامعه اسلامی تضعیف شده و آنها به هدف خود برسند و این تعجبی ندارد اما تعجب از خودی‌ها است که چرا بر سر اختلافات حداقلی دعوا دارند در حالی که ما بالغ بر ۹۵ درصد اشتراکات داریم. مرحوم آیت‌الله محمدعلی تسخیری می‌فرمودند ما مسلمانان باید تقریب در اندیشه و وحدت در عمل داشته باشیم و لااقل اگر به وحدت نمی‌رسیم اندیشه‌هایمان نزدیک به هم شده و فاصله زیادی که در تصورات وجود دارد دیگر دیده نشود اما وحدت رویه هم در میدان عمل اهمیت زیادی دارد.

واقعیت این است که اندیشه و سلاطین همه اعضای یک خانواده همانند هم نیست اما باید در میدان عمل وحدت رویه داشته باشند و این وحدت به راحتی هم حاصل می‌شود. دشمن قطعاً دشمنی خود را می‌کند اما خودی‌ها باید تا می‌توانند در میدان عمل، برای حفظ امکانات مادی و معنوی جوامع اسلامی متحد باشند.

در کشور ما بسیاری از خانواده‌ها از دو مذهب با هم مرادده و ارتباط خوب و بدون مشکلی دارند. چرا این یکی بودن را در میان علما و بزرگان دو مذهب نمی‌بینیم؟

فرق بزرگی که بین توده‌ها و علما وجود دارد این است که چون توده‌ها مقلد هستند این آمادگی را دارند که آنها را به هر سمتی سوق داد لذا در میان آنها انعطاف‌پذیری وجود دارد اما در میان علما، هرکسی به خاطر نظری که به آن رسیده از دیدگاه خود کوتاه نمی‌آید و بر اساس پیش فرض خود جلو می‌رود. این در حالی است که اگر به خوبی به سخنان طرف مقابل گوش دهد به این

نتیجه می‌رسد که طرف مقابل هم شخصی همانند خود اوست. لذا باید انصاف به خرج دهند و اگر هم ذهن آنها پیش فرضی دارد با قدرت ایمان و تقوا اجازه ندهند این پیش فرض‌ها، عمل آنها را تحت الشعاع قرار دهد. سیره ائمه درباره اختلافات مذاهب و فرقه‌ها چگونه بوده است؛ مثلاً امام رضاع) و امام صادق(ع) چه برخوردی در این زمینه داشتند؟

در جواب این سؤال لازم است مقدمه‌ای عرض کنم. وقتی وحدت و انسجام و همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگران انسان‌ها خصوصاً دیگر مسلمانان یک واجب شرعی و عقلی است طبیعی است این واجب شرعی از ناحیه خود متصدیان دین و صاحبان تبیین دین که امامان هستند به میزان بیشتری مورد توجه قرار خواهد گرفت و حتی خود آنها در این مباحث الگو بوده‌اند. اساساً رویه همه امامان ما اتحاد در میان جامعه اسلامی بوده است و مخصوصاً امام صادق(ع) حوزه درسی و دانشگاهی داشتند که چهار هزار دانش‌پژوه در آنجا گرد آمده بودند و از وجود ایشان استفاده می‌کردند که بخش قابل توجهی از آنها اهل سنت بوده‌اند.

معروف است افرادی همانند ابوحنیفه و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت در نزد امام صادق(ع) شاگردی کرده‌اند و امام با این حضور خود در میدان، بین شیعه و سنی فرقی نگذاشتند و سفره‌ای آسمانی که خداوند در اختیار ایشان گذاشته بودند را برای همه گسترده کردند. از سوی دیگر بیانات زیادی از ایشان بر جای مانده که بر اهمیت وحدت شیعه و سنی تأکید دارند. در مورد امام رضاع) هم شرایط اینگونه است و شاید موضوع وحدت را گسترده‌تر کردند چون ایشان تعامل را از سطح مذاهب به سطح ادیان گسترش دادند.

## خداوند چگونه انسان‌ها را ادب می‌کند؟

دعا نزدیک‌ترین و مؤثرترین رابطه انسان با خداست. دعا در فرهنگ اسلامی از مهم‌ترین عبادات است؛ تا آنجا که خداوند در قرآن مجید پس از امر به دعا و وعده استجابیت «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» می‌افزاید: کسانی که در برابر این رابطه نزدیک خلق و خالق تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ».

یکی از دعاهای وارد شده، دعای ابوحمزه ثمالی است. ابوحمزه از برخی امامان دعاهای متعددی آموخته است. شیخ طوسی در مصباح‌المتهجد، به نقل از ابوحمزه، دعایی از امام سجاد(ع) آورده که در سحرهای ماه رمضان خوانده می‌شود و به دعای ابوحمزه ثمالی مشهور است و شرح‌هایی نیز بر آن نوشته شده است. این دعای نسبتاً طولانی مضامین اخلاقی و عرفانی والایی دارد و خواندن آن در بین شیعیان متداول است.

دعای ابوحمزه ثمالی یکی از دعاهای پرفضیلتی است که امام سجاد(ع) آن را در هنگام سحرهای ماه رمضان می‌خواندند. ویژگی‌های منحصر به فرد این دعا، آن را بسیار متمایز کرده است. این دعا شامل صفات خداوند، اسم اعظم و همچنین شامل مفاهیمی مانند سنگینی بارگناهان، لزوم اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم(ص) و خاندان معصوم او، دشواری‌های قبر و قیامت است.

اللَّهُمَّ لَا تُؤَدِّبُنِي بِعُقُوبَتِكَ، با عقوبت خود ادبم مکن. این مضمون و محتوا به ما می‌فهماند بحث ادب سازی خداوند برای انسان یک موضوع طبیعی و قطعی است.

برهمن اساس شکل خاصی از تادیب را درخواست کرده و شکل خاصی از تادیب را زنده می‌دهد و نگران است. از پروردگار درخواست دارد که آن شکل خاص انجام شود. پس تادیب عمومیت دارد.

دومین نکته این است که تادیب با عقوبت چه خصوصیتی دارد که امام در ابتدای دعا با پرهیز و درخواست نفی عقوبت مسالت می‌کند؟ این نکته مهمی است.

ادب یعنی چی؟ دبستان‌هایی که می‌گویند اصل آن ادبستان بود که به دبستان تخفیف پیدا کرد. ادب یعنی حد شناسی اگر در این جهان که جهانی از اندازه‌ها است و ما در جهان طبیعت هیچ چیز مطلق نداشته و همه امور نسبی و با اندازه است. به تعبیر قرآن کریم: «خلق کل شیء قدره تقدیراً» همه چیز را خداوند آفرید و این آفرینش حدپذیر و با اندازه است. گرفتاری‌ها، خوشی‌ها، علم و کمالات و صفات کسب شده توسط انسان حد دارد.

خداوند در سوره یس فرمودند: «مَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ» نعمتهایی که بدست می‌آوریم زمان دارند و مطلق و الی‌الابد نیستند. جوانی نشاط و لذت‌های این عالم حد دارد و تنها موجود خداوند است که حدناپذیر است و شرک در جایگاه اقدسش حد ندارد و همه چیز در جهان حد و قدر دارد. پس تربیت انسان، کمال انسان با عنصر اصلی تربیت پذیری در انسان ادب است.

نقطه اصلی و ثقل تربیت در مواجهه با فرزندان، تربیت پذیران و نوآموزان، آموزش حدها و اندازه‌ها است. آنها را باید متوجه این امر کرد که جهان اندازه‌ها و مقدارهاست و این همان ادب است. تادیب که بعضی با شکل‌های

خشن یکسان می‌گیرند یعنی آگاهی بخشی به اندازه‌ها و معیارها. اگر اندازه‌ها را نشناسیم مبتلای به تجاوز می‌شویم که همان اندازه‌ها را مد نظر قرار ندادن که این امر ظلم است. در مقابل حد شناسی، اندازه شناسی تجاوز و ظلم است.

پس ناگزیر انسان باید تربیت شود و مربی انسان پروردگار است. ربوبیت شأن تربیتی است پس طبیعی است که خداوند انسان را ادب می‌کند این لطف پروردگار است. تادیب با تنبیه فرق می‌کند و لطف و رشد و ارتقا و لطفی در حق انسان است. و انسان را بزرگ می‌کند و از قوه به فعل می‌رساند.

خداوند چگونه تادیب می‌کند؟ تادیب خداوند شکل‌های مختلف دارد و در نسبت‌های خاصی با پروردگار تعریف می‌شود. انسان‌ها در نسبت خاصی که در رابطه با خداوند پیدا می‌کند، تادیب می‌شود. شیوه‌های ارتباط با پروردگار به همین دلیل یکسان نیست. شیوه‌های عام که اهل بیت گفته اند اما بعضی شیوه‌ها در تجربه ربوبی و ارتباط خاصی که با پروردگار پیدا می‌کند موضوعیت می‌یابند. یکی از ویژگی‌های دعا همین است که می‌گوید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» پروردگارتان را بخوانید در ادعیه این است که انسان در دعا ارتباط با پروردگار خودش پیدا می‌کند و نه لزوماً پروردگار انسان دیگر. پروردگار همه «الله» است. الله رب جامعه است اما در ذیل الله حوزه‌های ربوبی مختلف وجود دارد.

در هر صورت این تادیب یک ساحت خصوصی دارد که در ارتباط ربوبی خاص انسان با پروردگارش معنا پیدا می‌کند. ربی که منسوب به من است.

شیوه‌ها عام تادیب پروردگار ابتلائات و فراز و نشیب‌هایی است که در زندگی انسان رخ می‌دهد. بیماری‌ها، دارایی‌ها، نداری‌ها همه اینها در چارچوب تادیب الهی است و خدا حدها را در قالب تجربه‌های زیستی انسان به او



## گاهی چاره‌ای جز تأویل در فهم متون مقدس نداریم

مرحوم محمدرضا حکیمی هدف مکتب تفکیک را در کتاب «مکتب تفکیک» صفحه ۴۷ این‌طور ذکر کرده است: ناب‌سازی و خالص‌مانی شناخت‌های قرآنی و سره‌فهمی این شناخت‌ها و معارف بدون تحریف و مزج با افکار نحله‌ها و برکنار از تفسیر به رأی و تطبیق تا حقایق وحی مصون ماند و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری درنیامیزد و مشوب نگردد... این هدف مکتب تفکیک است و مراد از آن یعنی باید فلسفه و عرفان و آموزه‌های قرآنی و وحیانی تفکیک شوند.

جالب اینکه ایشان در صفحه ۱۸۷ همین کتاب فرموده است: «واقعیت جریان تفکیک امری مساوی با خود اسلام و ظهور آن یعنی قرآن و حدیث، کتاب و سنت و تعالیم قرآن و اهل بیت (ع) و خلاصه هر چه از ثقلین به عنوان دو میراث پیامبر (ص) استفاده شود بدون هیچ‌گونه اقتباسی از کسی و مکتبی و بدون هیچ نیاز به یک اندیشه و نحله‌ای؛ همین و لا غیر». این ادعای خیلی بزرگی است که در جلسه قبل هم مقداری این ادعا نقد شد و گفتیم که موقعیت معرفت‌شناختی شما و میرزامهدی اصفهانی و ... با دیگران یکسان است و شما بر کسی برتری ندارید و هر تلاشی باید مبتنی بر روش باشد و هر فردی که از روش درست استفاده کند چه بسا به معرفت صحیح دست یابد،

می‌چشاند و بدین نحو خداوند انسان را تادیب و با حدها آشنا می‌کند. جمله‌ای حضرت علی (ع) در نهج البلاغه دارد که می‌فرماید: از خداوند نخواهید شما را مبتلا نکند بلکه ابتلاء لازمه تادیب و ادب و لطف پروردگار است. اما منتها باید دعا کنیم که خداوند ما را به ابتلائی که راه خروج آن را بلد نیستیم دچار نکند. ابتلائی که تبدیل به عقوبت می‌شود.

ولی اینکه ادعا شود که جریان تفکیک همسان اسلام و معارف آن است ادعای بزرگی تلقی می‌شود.

ایشان اصول مکتب تفکیک را در صفحه ۴۱ کتاب مکتب تفکیک در ۵ اصل ذکر کرده و فرموده است: اول جدایی فلسفه، عرفان و دین، دوم برتری و اصالت شناخت دینی، سوم استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث، چهارم، اتکا به ظاهر آیات و روایات و پنجم رد هرگونه تأویل. در همین کتاب باز فرموده است: هیچ جا نمی‌شود دست از ظاهر برداشت مگر ظاهری وجود داشته باشد که در برابر آن ظاهر، برهان بدیلی پیدا شود نه برهان نظری که قابل مقابله با برهان نظری دیگری است... اگر حافظه خوبی داشته باشیم، با خواندن این عبارات به یاد رویکرد اخباریون خواهیم افتاد که در کتاب مکاسب هم ذکر و نقد شده است.

### تفکیکی بودن مردم در اندیشه پیروان تفکیک

همچنین در کتاب مکتب تفکیک در صفحه ۱۸۷ فرموده است که برای فهم دین نیازی نیست انسان فلسفه و عرفان بداند، بلکه توده‌های مردم متدین هم تفکیکی هستند. مردم به صاعقه درک ایمانی و تلقی فطری خویش تفکیکی هستند و اگر کسی در ذهن آنها تصرف نکند، به همان راهی معتقدند که اصحاب تفکیک می‌گویند.

در کتاب عقل خود بنیاد دینی، در صفحه ۴۲ اشاره کرده است که فقط و فقط کتاب خدا، خالص و بدون هرگونه افزایش و فرسایش و تأویل و تبدیل و تطبیق و توجیه و تحریف، تغییر و تفسیر به آرا و اقوال؛ چون تأویل به منزله بستن دهان گوینده سخن و عقیده و حرف خود را از دهان او زدن است و این امر عقلا، شرعا و وجدانا جایز نیست، مگر در برابر برهان بدیهی. البته اشاره

شد که طبق باور وی هیچ برهانی بر ظاهر ارائه نشده است.

### نقد نظرات

نقد اقسامی دارد و می‌تواند ساختاری، روشی، محتوایی و اخلاقی باشد که ما به نقد محتوایی می‌پردازیم. اصلی‌ترین مدعای ایشان این است که فلسفه و عرفان و دین سه جریان کاملا مجزا از همدیگر هستند. یادتان باشد که میرزاهمدی به شدت فلسفه و عرفان را رد و ابطال کرد در حالی که تفکیکیان معاصر این دو علم را قبول دارند، ولی معتقدند باید جدا باشد و نباید آنها را با معارف قرآنی مخلوط کرد. ادعای ایشان فهم خالص است؛ بنده هر وقت این مطالب را می‌شنوم یاد کسانی می‌افتم که وقتی آرای حکما، فلاسفه و عارفان طرح می‌شود، می‌گویند؛ خود قرآن و معصومین (ع) چه فرموده‌اند؛ این سؤال نشان دهنده این است که این فرد متدین است و نیت خوبی دارد و دنبال نظر خداست، ولی فکر عمیقی ندارد، زیرا او گمان کرده که نظری به صراحت در قرآن و روایات نقل شده و علمای ما بدون توجه به این نظریات و صراحت آن، نظرات خود را مطرح کرده‌اند و علما، متکلمان، فقها و عرفا حرف‌های خود را زده‌اند و قرآن و روایات هم نظر خود را دارند.

علما چه متکلم و چه حکیم و عارف به سراغ متن مقدس قرآن و روایات رفته و تأملاتی کرده و زحماتی کشیده‌اند و بعد براساس مبانی خود، برداشت خود را بیان کرده یا در کتبشان نوشته‌اند. البته این برداشت‌ها الزاما با نظر واقعی قرآن و اهل بیت (ع) یکسان نیست و چه بسا با هم متعارض باشند، ولی این طور نبوده که قرآن گفته باشد الف، ب هست و آنها بدون توجه به قرآن گفته باشند الف، جیم یا دال است. این سخن بسیار غلط است.

برداشت از متن مقدس لزوماً عین مراد خدا نیست

قبلاً هم گفتیم که ما یک متن مقدس داریم و یک برداشت از متن مقدس و این برداشت می‌تواند تحت تأثیر عوامل مختلف قرار بگیرد. البته همیشه بین مراد ما و متن مقدس اختلاف وجود ندارد و ما با استفاده از روش صحیح می‌توانیم به پاره‌ای از فهم‌های درست و مطابق با واقع دست یابیم، ولی نه همیشه و بهترین گواه آن وجود این همه اختلاف در بین پیروان مکتب تفکیک است و این اختلافات آنقدر زیاد است که اگر مرحوم میرزامهدی زنده شود و آرای پیروان امروز مکتب تفکیک را ببیند، قطعاً آنها را رد خواهد کرد، زیرا او فلسفه و عرفان را باطل می‌دانست، ولی نسل جدید تفکیک آنها را قبول دارد.

من شما را به دو کتاب رؤیای خلوص و سودای تفکیک؛ سیدحسن اسلامی ارجاع می‌دهم. وی به خوبی در این آثار در نقد این ادعا سخن گفته است. مهمترین نقد بر تفکیک این است که ادعای فهم خالص دین فقط از سوی معصومان امکان پذیر است و لا غیر و بقیه نمی‌توانند این ادعا را مطرح کنند و این سخن ناپخته و غیر فنی است.

در باب تأویل هم که ایشان مخالف آن بود باید بگویم که گریز از تأویل ناشدنی است و حتی امکان ندارد در کلام عادی بشر تأویل به کار نبریم. لذا برخی بزرگان مانند حکیم سبزواری در کتاب شرح اسماء الحسنی فرموده است که هیچ مذهبی وجود ندارد الا اینکه تأویل در آن به گونه‌ای راسخ وجود داشته باشد و امکان ندارد تأویل نکنیم و حتی کسانی مانند احمد بن حنبل که اهل تأویل نبودند و آن را رد می‌کردند، در مواردی دست به تأویل زده‌اند. بنابراین تأویل قاعده‌مند را می‌توان پذیرفت کما اینکه در قرآن هم یدالله را به قدرت خدا بنابر یک نظر ترجمه می‌کنیم و بنابر نظر دیگر، دست معنی عامی دارد.

## مراد از تجسم اعمال در آخرت چیست؟

هر عملی که در دنیا انجام می‌دهیم، حقیقتی در عالم معنا دارد و کیفر و پاداشی که در عالم دیگر به آن می‌رسیم، در حقیقت، تحقق همان اعمال و رفتار ما است که در آن جا به آن صورت جلوه می‌کند، و همان تجسم اعمال است که آن را در آخرت می‌بینیم. البته با آنکه ظهور و بروز اصلی تجسم اعمال در آخرت است، اما در برخی موارد، اولیای الهی از طریق اعجاز برای بعضی از افراد، تجسم اعمال را در همین دنیا نشان دادند.

تجسم اعمال، یا تجسد اعمال و یا تمثّل اعمال، به معنای مجسم شدن اعمال آدمیان در روز قیامت است. [۱] معنای تجسم اعمال این است که اعمال نیک دنیایی انسان در قیامت تغییر شکل داده، به صورت نعمت‌های بهشتی در خواهد آمد، چنان‌که اعمال بد به صورت آتش و زنجیر و انواع عذاب نمودار خواهند شد.

تجسم اعمال، متضمن این معنا است که ثواب و عقاب اعمال خوب یا بد انسان‌ها چیزی جدا از خود آن اعمال نیست. و به بیان دقیق‌تر، اعمال انسان‌ها و عواقب آنها با یکدیگر رابطه تکوینی دارند؛ مثلاً اگر در برابر گناهی آتش دوزخ وعده داده شده، آن آتش چیزی جدا از آن فعل گناه نیست، بلکه حقیقت آن است که تمثّل پیدا کرده است.

## اقوال و نظریات

این نظریه معتقدان و مخالفان بسیاری داشته و عالمان دینی نیز در مورد آن اتفاق نظر ندارد، اما در مجموع سه نظریه را در این زمینه می‌توان به اندیشمندان اسلامی نسبت داد:

### ۱. انکار تجسم اعمال

برخی از اندیشمندان اسلامی بر این باورند که نظریه تجسم، علاوه بر این که مخالف بسیاری از آیات و روایات است؛ از نظر عقلی نیز قابل پذیرش نیست. [۲] در رد این نظریه گفته‌اند؛ تجسم و تمثیل افعال و احوال دنیا در آخرت، می‌تواند دو حالت داشته باشد.

الف) این که به ازای آن اعمال، شبیه آن خلق شود.

ب) این که أعراض به جواهر تغییر کند. حالت اول درست است و در نفی آن چیزی به صراحت نقل نشده است. اما حالت دوم، یعنی محال بودن انقلاب جواهر به عرض و عرض به جواهر در این دنیا با امکان آن در آخرت، غیر قابل جمع است، به این دلیل که نشئه آخرت چیزی متفاوت با این نشئه نیست، و تنها تفاوتش این است که مرگ و احیا در این میان اتفاق افتاده است. و تشبیه دنیا و آخرت به خواب و بیداری و مقایسه آنها سفسطه است؛ چرا که آنچه در خواب ظاهر می‌شود، وجود علمی و ذهنی است و آنچه در خارج ظاهر می‌شود، وجود عینی است، و این دو وجود تفاوت‌های فراوان دارند، اما دنیا و آخرت، هر دو، وجود عینی دارند. البته تجسم اعمال در آیات و اخبار به صراحت بیان نشده، ولی اخبار و روایات بسیاری ناظر به این معنا هستند که در قبال، یا در جزای اعمال چیزی خلق می‌شود. [۳]

### ۲. اعتقاد به تجسم اعمال

معتقدان به تجسم اعمال را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) تمام پاداش‌ها و کیفرهای عالم آخرت از نوع تجسم اعمال است.

از سخنان برخی از معتقدان به تجسم اعمال از جمله صدرالمتهلین چنین بر می‌آید که تمام ثواب و عذاب عالم آخرت از نوع تجسم اعمال است. وی در این زمینه کوشیده با مبانی عقلی و موازین حکمی به نحو مشروح به این نظر بپردازد. در واقع این نظریه بخشی از کل نظام فکری او است و با دیگر نظریاتش، از جمله حرکت جوهری، معاد جسمانی و اتحاد عاقل و معقول، سازگاری دارد. به نظر ملاصدرا، همان طور که امور عینی بر ذهن اثر می‌گذارند، امور ذهنی هم بر عین اثر می‌گذارند. حالتی مثل خشم که امری درونی است، می‌تواند به شکلی بیرونی و عینی ظهور پیدا کند، مثلاً به شکل سرخی چهره یا تندگی ضربان قلب در آید؛ پس بعید نیست که همین خشم در جایی دیگر بتواند به صورت آتش نمایان شود. اعمال آدمیان می‌تواند تبدیل به اخلاق و ملکات نفسانی شود؛ یعنی از صورت جسمانی خارج شود، در آخرت هم همین اخلاق و ملکات نفسانی می‌تواند دوباره به اجسام آن جهانی تبدیل شود. [۴]

ب) برخی از پاداش و کیفر عالم آخرت از نوع تجسم اعمال است نه تمام آن.

در نظر این گروه پاداش‌ها و عذاب‌های عالم آخرت دو نوع‌اند: برخی به نحو تجسم اعمال است برخی نیز پاداش و عذاب خارجی است که بیرون از ذات انسان بر انسان وارد می‌شود؛ یعنی رابطه تکوینی عمل و جزای آن با وجود پاداش و کیفر دهنده‌ی خارجی ناسازگار نیست. [۵]

### آیات و روایات در مورد تجسم اعمال

آیات قرآن کریم در این زمینه مختلف است؛ یعنی ظاهر برخی از آیات با تجسم

اعمال هماهنگ است و ظاهر برخی دیگر از آیات با آن هماهنگ نیست؛ همچنین روایات از پیامبر (ص) و ائمه (ع) نیز مختلف است؛ به نظر می‌رسد دلیل اختلاف نظر علما در این زمینه وجود آیات و روایات مختلف است؛ از این رو به برخی از این آیات و روایات اشاره کنیم:

### آیات و روایات هماهنگ با تجسم اعمال

در قرآن کریم آیاتی متضمن این معنا است که هرکس در قیامت، خود عمل را می‌بیند؛ مانند: «يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ [۶] در آن روز (قیامت) مردم به صورت گروه‌های پراکنده (از قبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود؛ پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند، و هر کس هم‌وزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ شَوْءٍ»؛ [۷] روزی که هرکس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند.

از عائشه نقل شده است: من در حضور رسول خدا (ص) بودم، در باره‌ی زنی گفتم: این زن، لباسش بلند است. پیامبر (ص) فرمود: از دهانت برگردان، برگردان! و من پاره‌گوشتی از دهانم استفراغ کردم. [۸]

پیامبر اکرم خطاب به قیس بن عاصم فرمود: «ای قیس ناچاری از یک رفیق برای خود که با تو دفن شود، او زنده است و تو با او دفن می‌شوی و حال این‌که تو مرده‌ای؛ اگر آن رفیق خوب باشد تراگرامی می‌دارد، و اگر خوب نباشد ترا و می‌گذارد؛ بعد او با تو برانگیخته می‌شود و تو هم برانگیخته نشوی مگر با او، و بازجویی نمی‌شوی مگر از او؛ پس آن رفیق را قرار مده مگر شایسته؛ زیرا که اگر او را شایسته کردی به او انس می‌گیری؛ و اگر فاسد باشد هراس مکن مگر از

او و آن رفیق عمل تو است». [۹]

همچنین امام صادق (ع) فرمود: «يَقْدُمُ أَمَامَهُ ... فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ أَدْخَلْتَ عَلَيَّ أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِأَبَشْرِكَ»؛ [۱۰] زمانی که خداوند، مؤمن را از قبر برمی‌انگیزد، به همراه او تمثالی خارج می‌شود که پیش روی او راه می‌رود. مؤمن به وی می‌گوید: کیستی؟ او می‌گوید: من همان شادی و سروری هستم که تو برادرت را با آن مسرور کردی. خدای عزوجل مرا آفرید تا تو را [به بهشت] مزده دهم.

### آیات هماهنگ با اعتباری بودن عقاب

از سوی دیگر آیاتی وجود دارد که بر اعتباری بودن عقاب و وجود معذب خارجی دلالت می‌کند؛ مانند: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ [۱۱] تا خداوند هرکس را، هر آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است.

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا»؛ [۱۲] ما برای کافران، زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آتش آماده کردیم.

چنان‌که ظاهر بسیاری از روایات نیز این است که ثواب و عذاب آخرت، اموری خارج از ذات انسان هستند؛ مانند روایاتی که چگونگی آوردن جهنم را در روز قیامت تشریح می‌کنند: «هنگامی که خداوند اولین و آخرین را در روز قیامت جمع کرده جهنم را می‌آورند در حالی که جهنم دارای هزار افسار است و هر افسار او را هزار فرشته‌ی خشن و سخت‌گیر مهار می‌کنند و...» [۱۳]

با توجه به آنچه بیان شد و با توجه به اینکه بسیاری از پاداش‌ها نتیجه مستقیم اعمال انسان نبوده، بلکه لطفی مضاعف از جانب پروردگار است، به نظر می‌رسد نظریه سوم که برخی از پاداش‌ها از نوع تجسم اعمال است و برخی

امور خارج از ذات هستند به ثواب نزدیک‌تر باشد؛ یعنی این دو دسته از آیات و روایات باهم تنافی ندارند، و هرکدام به قسمی از پاداش و کیفر می‌پردازند.

## پی‌نوشت‌ها

- [۱]. حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته، ص ۴۴۳، تهران، رجا، چاپ پنجم، ۱۳۶۵ ش.
- [۲]. البته منظور این است که برخی از مفسران آیاتی که دلالت بر تجسم اعمال می‌کند مانند آیه «لیروا اعمالهم» را به معنای دیدن جزای اعمال یا صحیفه و نامه‌ی اعمال تفسیر می‌کنند. ر. ک: طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۰۰، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش؛ فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۳۲، ص ۲۵۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
- [۳]. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۷۴، ۲۳، ۲۲۹، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- [۴]. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ص ج ۲، ص ۲۹۵، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- [۵]. جوادی آملی، عبدالله، ده مقاله پیرامون مبداء و معاد، ص ۳۲۱، تهران، الزهراء، ۱۳۶۳ ش؛ مصباح، محمد تقی، معارف قرآن (خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی)، ص ۵۰۴ تا ۵۱۲، قم ۱۳۷۳ ش.
- [۶]. زلزالی، ۸۰۶.
- [۷]. آل عمران، ۳۰.
- [۸]. ورام بن ابی فراس، مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۱۸، قم، مکتبة الفقیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- [۹]. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۷۴، ص.
- [۱۰]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۱۹۰، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۱۱]. ابراهیم، ۵۱.
- [۱۲]. دهر، ۴.
- [۱۳]. «و قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا قَالَ اسْمُ الْمَلَكِ وَاحِدٌ وَ مَعْنَاهُ جَمْعٌ وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ - وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى. قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ [جَابِرِ بْنِ] أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ سَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَقَالَ بِذَلِكَ أَحَبُّنِي الرَّوْحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ - إِذَا أَبْرَزَ الْخَلَائِقُ وَ جَمَعَ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْأَخْرَبِينَ - أَبِي بِجَهَنَّمَ تُقَادُ بِالْفِ رَمَامٍ مَعَ كُلِّ رَمَامٍ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْعِلَاطِ الشَّدَادِ، لَهَا هَدَّةٌ وَ غَضَبٌ وَ زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ وَ إِنَّهَا لَتَنْزِفُ الْإِفْرَةَ - فَلَوْلَا أَنَّ اللَّهَ أَحْرَهُمْ لِلْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمِيعَ. ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُثْقٌ - فَيُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ - فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَلَكًا - وَ لَا نَبِيًّا إِلَّا يُتَادَى نَفْسِي نَفْسِي - وَ أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ تُتَادَى أُمَّتِي أَتَيْتُ ثُمَّ يُوَضَّعُ عَلَيْهَا الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنْ حَدِّ السِّيفِ، عَلَيْهَا ثَلَاثُ قَنَاطِرٍ فَأَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَ الرَّجْمُ، وَ الثَّانِيَةُ فَعَلَيْهَا الصَّلَاةُ، وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ فَعَلَيْهَا عَذَلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ...». قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۱، قم، دار الکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.

اگر ما هم بخواهیم حقیقتاً از متمسکین به ولایت امیرالمؤمنین باشیم، باید خودمان و محیط زندگیمان را به عدل نزدیک کنیم. بزرگ‌ترین نمونه این است که هرچه بتوانیم، استقرار عدل کنیم. چون دامنه‌ی عدالت نامحدود است. هرچه بتوانیم عدل را در جامعه بیشتر مستقر کنیم، شباهت ما به امیرالمؤمنین و تمسک ما به ولایت آن بزرگوار بیشتر خواهد شد. مقام معظم رهبری



جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران

حوزه نمایندگی ولی فقیه